

کتابخانه عمومی



۱۳۱۶

کتابخانه عمومی و اسناد دانشگاه تهران

۲۱۳۲

کتاب

آئین کارهای تاریخ

نویسنده: محمد علی

تألیف

محمد علی

۴۱۳
۸۰

تولابو، سکه طلا بو

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرو

سلسله انتشارات
مؤسسه وعظ و خطابه

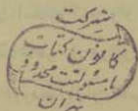
آئین نگارش تاریخ

تألیف

رشید یاسمی

دکتر در ادبیات و استاد دانشگاه تهران

مهر ماه ۱۳۱۶



شرکت سهامی چاپ

در سال هزار و سیصد و سیزده که قانون تأسیس دانشگاه تهران از مجلس

شورای ملی میگذشت وزارت معارف در نظر گرفتند که علماء و دانشمندان
مجبور را که در مدارس عالی شغل تدریس داشته و سالیان دراز ذخیره علم
و تجربه اندوخته بودند بشتر فضائل وادارند و از وجود آنان نتیجه که ثابت و
پایدار تر باشد حاصل کنند. بدینجهت در تبصره ماده ۱۶ از آن قانون پیش
بینی کردند که هر يك از استادان مدارس عالی که تصدیق دکتری در دست
ندارند باید رساله که تازگی داشته باشد در فن خود تألیف کنند که مورد
قبول شورای دانشگاه واقع شود و باخذ درجه استادی در همان رشته نائل شوند
و این تصدیق بمنزله درجه دکتری آنان باشد و در نتیجه این تبصره قریب
سی رساله در فنون گوناگون از ادب و تاریخ و فلسفه و ریاضی و حقوق و فقه تألیف
گردید و شورای دانشگاه تقدیم شد و زبان فارسی که باید بوسیله این قبیل
تألیفات تکمیل شود سرمایه نو یافت.

کسانی که با علم و معرفت سروکار دارند و از قیمت آن آگاهند میدانند که
تألیف اینگونه رسائل آنهم از طرف استادانیکه هر يك در رشته خود متخصص
یا متمصر بوده و سالها در تحقیق اصول علم و ادب رنج برده و تجربه حاصل کرده
اند بزرگترین خدمت بزبان فارسی و علوم عالی میباشد بخصوص که در بسیاری
از این رشته ها بزبان فارسی کتاب کمتر تألیف شده و یا بسبب آنکه آن رشته
تازه در میان ما معمول شده است دارای کتابیکه نمونه و سرمشق تحقیق در آن
فن باشد نبوده و بدین وسیله رساله های مفید که حاوی موازین فکری پیشینیان
یا نمونه و سرمشق تحقیق برای دانشجویان تواند بود بزبان فارسی تقدیم گردید
فایده دیگر این تبصره آن بود که این عده از دانشمندان که حتماً میبایست
دانشگاه تهران از وجود آنان استفاده کند و از زحمات آنان نتیجه بگیرد باخذ
درجه رسمی نائل آمده بانشاط خاطر دل در نشر معارف بسته و علاوه بر آنکه
تألیفهای نادر و گرانبها بوجود آوردند باتمام اطمینان و علاقه بشکرانه این توجه

الف

وزارت معارف مائده فضل و دانش در دانشگاه تهران گسترده کردند و جوانان

این کشور از آن فوائد و بهره ها بردند و نیز خواهند برد.

نظر باینکه انتشار کتب و رسائل علمی از اهم وظایف معارفست و
مؤسسه وعظ و خطابه بر حسب امر وزارت معارف نسبت بدین منظور اهتمام
بسیار نموده و دروس استادان مؤسسه را در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۵ بطبع
رسانیده و مجای در میان هوا خواهان معارف نشر داده است و نشر این رسائل
که از طرف استادان شورای دانشگاه تقدیم شده بود فوائد بسیار در بردارد
از جمله کتب که برای تقدیم شورای دانشگاه تهیه شده آئین نگارش
تاریخ است تألیف دانشمند محترم آقای رشید باسمی استاد تاریخ دانشسرای
عالی و این کتاب یکی از آثار نفیس مؤلف و یکی از مهمترین موضوعاتی است
که بدین وسیله بحث در آن آغاز شده است بدیهی است که تاریخ آئینه زندگانی
گذشته و رهنمای آینده است و بهین جهت این فن شریف برای توسعه فکر
و نگهداری انسان از خبط و خطا در زندگانی اجتماعی مهمترین عامل و بمنزله
شمعی فروزانست که در چراغدان فکر افروخته باشند عقل عملی در بر تو همین
شمع تابناک راه سرافرازی و ارجمندی را میتواند یافت و از این روی کسانی که
فن تاریخ را پایه زندگانی بشر قرار میدهند راه مبالغه نه پیموده اند چنانکه فن
تاریخ را پایه زندگانی اجتماعی میتوان شمرد بی شک بنیاد تحقیقات ادبی بر
شالوده آن استوار است و شناختن علل و اسباب ترقی ملل و تمدن بشری در
سایه تحقیقات تاریخی بدست میآید ولی این دو نتیجه وفائده وقتی میسر میگردد
که تاریخ بر روی اصول محکم تقریر یافته و مورخ براستی و درستی از آئین
نگارش تاریخ سرمایه کافی بدست آورده باشد و در نوشتن تاریخ آن دقائق
و اصول را پیشنهاد خاطر کند تا مغلوب تمایلات و فریفته اوهام خود نگردد و از
خود مژدان کار و دانشمندان عالیهقام نسازد و حوادث را بر وفق هوای خود
نمایش نهد چه در این صورت تاریخ بجای آنکه بشر را بر زندگانی گذشته

ب

رهنمونی کند بخیط و خطا دچار خواهد ساخت و با مردان و وقایعی که در بهته روزگار موجود شده و صورت وقوع نیافته است برابر خواهد کرد *

برای اثبات این مدعا گمان نبرود که اقامه دلیل با ذکر سوره لازم باشد زیرا بسیاری از کتب تواریخ که پیشینان نوشته اند بدینگونه خط و خطا آکنده است چنانکه به بسیاری از آنها اطمینان نتوان کرد و استناد نتوان جست امروز که مطالعه تاریخ با دقتی که مناسب این عصر است بعمل میاید تجنب و دوری از روش دیرین و طرز کهن ضرورت و دانشجویان و خوانندگان کتب تواریخ بدانستن روش تدوین و تحقیق تاریخ نیازمندند کتاب آئین نگارش تاریخ این طرز مطلوب و روش مرغوب راهی چه روشتر میکند و مشعل هدایت در برابر چشم مؤلفان میفروزاند و از همین نکته توان دانست که مؤلف این کتاب نقیص توفیق چگونه سعادت یافته است و تا چه حد تکبخت بوده است که بیان اصول فنی بدان اهمیت کامیاب گردیده است *

کتاب مزبور علاوه بر آنکه مقصود نتیجه بدین بزرگیت اولین تالیفی است که در این رشته زبان فارسی تدوین میشود و چنین نامه گرانها که به حسن تلفیق و تدوین ممتاز است در میانه ما وجود نداشته است و افتخار تقدیم آن نصیب آقای رشید یاسمی شده است *

مؤلف محترم بموجب تبصره ماده ۱۶ این رساله را تألیف کرده و بشورای دانشگاه تقدیم نموده اند و هیئت میزه که از طرف شوری تعیین شده بودند پس از بررسی این رساله را پذیرفته و در خور استفاده شناخته و شورای دانشگاه مؤلف محترم را باعطاء درجه استادی قرین افتخار کرده اند طبع این رساله نیز بموجب رأی شورای دانشگاه صورت گرفته است *

اول مهر ماه ۱۳۱۶

بدیع الزمان فروزانفر

ج

آئین نگارش تاریخ

مقدمه

بعضی از ظرفا تاریخ را «تاریک» گفته اند از جهت این که دسترس باخبار واقعی آن نیست و جوینده باید در ظلمات ایام بجستجوی وقایع پراکنده عمری بگذراند. این مشابهت لفظی میان تاریخ و تاریک وقتی قوت میگیرد که کسی بخواهد قوانین و قواعدی برای تاریخ کشف کند و مانند سایر علوم نوامیس اصلی تاریخ را بیابد و بشناساند. این علم چون بر نوشت فرد و جامعه انسانی مربوط است و زمان در میان اجزاء آن افتراقی پیوند ناپذیر میاندازد از دخول در تحت ضوابط خیلی قطعی امتناع دارد عام نواست اما علم تاریخ نوری است بسیار ضعیف و لرزان که هر لحظه خاموش و باز روشن می شود و کمتر کسی باطمینان تمام پیش بایی بچراغ او تواند دید. نفس انسان که مبدأ بسیاری از وقایع تاریخی میشود گوهری است آزاد و در عین آزادی دستخوش هزاران عامل خفی و جلی که هیچیک طوق اطاعت بقانون های طبیعی یا ریاضی را بگردن نمی گیرند و اجتماعات بشری هم با اینکه بوسیله قوانین استواری اداره میشود هنوز حقیقت آن قوانین بدست نیامده است پس اگر

تاریخ تاریک است فلسفه تاریخ تاریک در تاریک است ، ظلمات بعضها فوق بعض .

لکن از آن جا که این علم وابستگی تام بحیات بشر دارد چه از حیث علاقه بگذشته و چه از جهت احتیاج بحاضر و چه از لحاظ بیم آینده از جستجوی قواعد آن ناگزیریم و باوجود آن تاریکی ها چون راه منحصر است مجبور برفتن هستیم و باید خود را بجائی رسانیم .

جائی که علم تاریخ در میان ممال پیشرفته امروز که همه قسم وسایل کار دارند این حکم را داشته باشد بدیهی است در ایران تاریکی آن شدیدتر است تقریباً در این کشور هنوز تاریخ انتقادی کاملی دیده نمیشود که اخبار را از سرچشمه ها گرفته و بمحک امتحان و انتقاد زده باشد تا محقق تاریخ بتواند قواعدی از آنها بیرون بیاورد و اسلوبی بدست بدهد .

این بنده باوجود قلت بضاعت در این علم و باوجود موانع عام و خاصی که ذکر شد چون سالی چند است در این رشته بتدریس و تعلیم اشتغال دارد بران شد که بقدر امکان اصول و قواعدی را که یافته اند بااستنباطات ناچیز خود فراهم آورده تألیفی پردازد شاید یکی از هزار سودمند افتد و در این تاریکی نوری اندازد .

ازطرف دیگر تاریخ ازجهت صورت بستگی کامل بقانون ادبی دارد و مثل هر چیز که ذوق و هنر در آن دخیل است تاریخ هم

احتیاج بقریحه صافی و ذوق وافی وحسن ضبط وصدق بیان و فراغ از تعصب دارد و اکثر این صفات متعلق باستعداد فطری است نه کسب و تعلم . بنا بر این بیشتر مطالب این کتاب برای آنانکه خداوند ذوق و قریحه تاریخ پردازای هستند زاید است و آنانرا که هیچ استعدادی در این شیوه نیست بیفایده و ناسودمند . اما همیشه در دستور های علمی و فنی روی سخن بجانب مردمانی است که نه داهی عصرند نه کودن محض ، درحد اعتدال و توسط ایستاده و انتظار راهنمایی و یاد آوری می برند (یکاد زیتها یضی) .

آنوقت از خواندن این یاد داشت ها و طرز عمل پیشقدمان فن رفته رفته بهتر ذاتی خود ایمنی بیافته و قدم در میدان می گذارند .

اگر این نوشته ها مستعدان را ذره یاری دهد و پرتوی بر قریحه چلبی افکند رنج نویسنده اضعاف پاداش یافته است .

فصل اول

کلیات

انسان ناظر حوادثی است که بتوالی و تناوب یا با اجتماع و تقارن از برابر او میگذرند گاهی شخص او و اهل و بستگان او مورد امتحان و عرصه تطاول این حوادث واقع میشوند و زمانی دیگران را دستخوش بوس و نعم و گرفتار چهار موجّه حادثات میبیند و چون نظر هبّرت بگشاید و در آثار گذشتگان دقتی کند و صفحات کتب و اطلال و ویرانه هارا بشگرد خواهد دید که تا جهان بوده است وقایع نظیر آنچه خود و معاصرینش میبینند در جریان بوده است پس از آنجا که ذانا کنجکاو و علت جوی است در صدد بر میآید که اسباب این سوانح را دریابد مگر برای روزگار حال و استقبال خود و عزیزان خود وقایع ترتیب دهد و از تجارب سپری بسازد و شاید موفق گردد که مسیر حوادث را قطع یا بنفع خود منحرف کند لکن افسوس که نه عمر او و نه مشاهدات اسلاف او برای استنباط قوانین جهان کافی نیست. ناگاه واقعه تازه وی سابقه فرا میرسد و رشته های او را چون تار عنکبوت از هم فرو میگسارد. چو گوئی که کام خرد تو ختم همه هر چه بایست آموختم یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار

باوجود این چون انسان چاره دیگر ندارد باز بتجارب خود و دیگران امیدوار شده در پی کشف عالم بر میآید و چون جزئیات حوادث دسترس دارد آنها را یکان یکان سنجیده و ردیف میکند و حکمی کلی از آنها استخراج مینماید و حکم میدهد که این کلی شامل جمیع حوادث و حاکی از قانون عامی است که جزئیات را شامل است مثلاً میبیند و میخواند که بعضی دول عالم پس از وقوع در فراخی نعمت انحطاط و اقراض پذیرفته اند پس حکم میکند که همه دول پس از تنعم یافتن زوال می پذیرند.

آیا در این حکم مصاب است؟ بشر در عصر خود بیش از یک یا چند بار این مطلب را نمیبیند و بر فرض که تجارب سلف را هم بر آن بیفزاید باز مجموع مشهودات او منتهای است آیا حق دارد که حکم کلی از آن استنباط نماید.

و در آینده هم باقیین کامل انتظار نظیر آنرا داشته باشد؟ پس جای آن است که از خود پرسیم بچه حق از تفتیش احوال جزئیاتی چند حکم کلی توانیم راند؟ جواب منطقی این پرسش هر چه باشد تجربه ثابت میکند که بشر در تمام علوم طبیعی و غیره بهمین منوال رفتار کرده و نتیجه گرفته است پس ناچار اساس صحیحی باید داشته باشد.

در منطلق این روش فکری را که صعود از جزئیات بجانب کلی باشد استقراء نام نهاده اند. اگر استقراء تام باشد موجب یقین

و اگر ناقص باشد مورث شك و گمان است.

منطبقون بنا بر اصول ارسطاطالیس برای اینکه استقراء را بقیاس منتجی مرجوع دارند قواعدی برای تبدیل صغری و کبری و اکبر و اصغر و اوسط در شکل اول ذکر کرده اند که باید تفصیل آنها در منطقی های مشروح دید ما برای توضیح مطالب تاریخی مثال سابق الذکر را بیان میکنیم.

قیاس

هر دولت متعمی انحطاط مییابد.

۱. ب. ج. دول متعمه هستند.

پس ۱. ب. ج. انحطاط مییابد.

استقراء

۱. ب. ج. انحطاط می یابند.

همه دول متعمه منحصرند در ۱. ب. ج.

پس هر دولت متعمی انحطاط مییابد.

بجاءه آخری اگر صفتی را برای تمام جزئیات يك کلی ثابت کنیم بر کلی هم صادق می آید مثلا اگر ثابت کنیم که اسمعیل و احمد و نصر و دود و نوح و دود عبد الملك و دود منصور در سلسله سامانی عادل بوده اند میتوانیم حکم کنیم همه سامانیان عادل بوده اند زیرا که سامانیان بیش از این نه تن نبوده اند (این مقدمه اخیر باید در خارج محرز باشد).

حال برگردیم باصل مقصود. البته این بیان صحیح است ولی آیا مقصود ما از استقراء همین است و استقرائی که در قرون قدیمه و جدیده موجب اکتشاف اسرار طبیعت شده همین است؟ در قیاس سابق الذکر وقتی نتیجه یقینی حاصل میگردد که تساوی ۱. ب. ج. با «ك» یعنی كل افراد محرز باشد و در این صورت بسهولت میتوان استقراء را مبدل به شکل منتجی از قیاس نمود لکن مطلب اصلی باقی است و آن این است که بچه حق افرادی معدود را حاکی از كل باید دانست و از چند جزئی بکلی رفت.

رأی علماء اسکاتلند

بعضی از دانشمندان اسکاتلندی گفته اند علت صحیح بودن استقراء این است که در آن کبرائی مقدر است و آنرا اصل الاستقراء نام نهاده اند که عبارت است از ثبوت و عموم نوامیس طبیعی و گویند استقراء مبتنی بر دو اصل است.

(۱) جریان عالم مبتنی بر نوامیس ثابته است.

(۲) جریان عالم منوط بر نوامیس عامه است. چون قوانین طبیعت لایتنیر و عام است پس اگر معدودی از مظاهر آنها دریابیم میتوانیم با کمال اطمینان بوقوع و تکرار آن در باقی مظاهر و موارد حکم کنیم. چنانکه گفته اند مشت نمونه خروار و قطره نشانه قنطار است. و چون ظاهر عنوان باطن است اگر در چند حادثه صفتی را یافتیم میتوانیم حکم کنیم که در باطن آنها قانونی ساری و جاری است.

این بیان صحیح نیست چه مصادره بر مطلوب است، سخن ما در این است که حکم کنیم وقوع صفتی در چندین حادثه معدود قانون است. اگر یقین کنیم که قانونی از قوانین عالم بی برده ایم مسئله حل و اشکال مرتفع خواهد بود ولی اصل اشکال در این است که نمیتوانیم یقین حاصل کنیم که این چند فرد همه از یک قانون ناشی شده اند، پس اشکال در جای خود باقی است وصحت احکام استقرائی ثابت نگردد.

همچنین آنها که گفته اند چون علت تکرار باید معاولات آن هم مکرر میشوند و این قاعده کهن را کبرای مقدری در استقراء دانسته بزعم خود اساس ثابتی با استقراء داده اند اشتباه کرده اند زیرا که در این عبارت تردیدی نیست ولی از کجا معلوم که همان علت تکرار شده است تا حادثه را معلول او بدانیم؟ در مثال فوق الذکر انحطاطی در دولتی دیدیم از کجا یقین کنیم که معلول علت سابق است یعنی ناز پروری و تنعم مردم؟

پس باز اصل اشکال بجای خود باقی است. حال باید دید که حق مطالب چیست، از طرفی با بیانات پیش نمیتوان استقراء ناقص را یقین بخش دانست، از طرف دیگر میبینیم که علوم جدید و همه

تجارب بشری بر همین استقراء های ناقص بوده در اکثر موارد احاطه بر تمام فروع و شقوق و اجزاء و قایم حاصل نمیشود مذلک اغلب مردم بلکه علماء یقین حاصل میکنند.

بیان مطلب این است که البته قانونی در میان است، فرض کنیم که قانونی نباشد و مکرر دیده یا شنیده باشیم که ملل متعم رو با انحطاط نهاده اند ناچار هستیم که بگوئیم بخت و اتفاق این کار را می کنند یعنی در موارد بسیار وقتی که ناز و نعمت و تن پروری و غفلت در میان ملتی پیدا شد مقارن آن انحطاط و اقراض ظاهر می گردد، اما این دو تابع قانون عنیت نیستند نه یکی علت دیگری نه هر دو معلول علت واحدی می باشند. عقل سلیم این را نمی پذیرد و چنین توافقی را نمی تواند صدقه و اتفاق منسوب دارد ناچار است بگوید که تقارن مکرر و ثابتی علتی معین و مشخص دارد، بعبارة آخری قانونی در کار است این است اساس استقراء بالعکس در مواردیکه این مقارنه در بین نیست عقل حکم میکند که قانونی و علت و معلولیتی هم در میان نیست مثلاً جماعتی معتقدند که هر وقت کسوف واقع شود بدبختی سیاسی یا اقتصادی بر مردم روی خواهد آورد لیکن میان این دو حادثه مقارنه دائم نیست بسیار اتفاق افتاده است که کسوف انقلاب و هرج و مرج بی کسوف واقع گردیده است.

خلاصه اینکه مشاهده وقایع جزئی در تاریخ یا در سایر علوم اگر چه نسبت به حوادث غیر متناهی عالم چیزی شمرده نمیشود

و در بادی نظر شخص را بعزت هدایت نمیکند لکن اگر درست در چند واقعه جزئی دقت و مراقبت شود قانون مکشوف و علت ثابت می گردد. پس اصل و اساس استقراء مقارنه است و تکرار و تجربه آنرا روشن تر و واضح تر میکند.

به همین قدر که مقدمه اول محرر شد و دریافتیم که اینجا قانون و علت هست باقی مطالب بخودی خود روشن میشود پس برگشت استقراء بدو جمله ذیل است.

۱) تقارن و تلازم حادثه با حادثه علت میخواهد یا یکی علت دیگری با هر دو معلول علت ثالثی هستند.

۲) علت معینی (با مقارنات معین) همواره معلولی معین را تولید می کند.

اسلوب علوم

هر علمی یا هر دسته از علوم را تابع روش خاصی دانسته اند. روش علوم ریاضی غیر از علوم طبیعی و اسلوب علوم طبیعی غیر از علوم خلقی و اجتماعی است.

چون ورود در بحث اسلوب علوم ریاضی و طبیعی از طور این مختصر خارج است مختصری از اسلوب علوم اجتماعی بطور مقدمه مینویسیم که تاریخ هم جزء آن قرار میگیرد و بعد کلام را مخصوص تاریخ میکنیم.

علم اجتماع

در این علم فحوص از قوانینی میشود که دایر مدار امور

حیات اجتماعی بشر است این امور که بی اندازه پیچیده و مختلفند ممکن است تحت عناوین عامی قرار بگیرند که مهمترین آنها عبارتند از: نژاد - زبان - تدبیر المنزل - تدبیر الاجتماع - امور اقتصادی - (زراعت - صناعت - تجارت) - مؤسسات سیاسی - ادیان - آداب - آراء فلسفی و علمی - صنایع و ادبیات - مهاجرتها - جنگها - فتوحات - انقلابات - ترقی - انحطاط و غیره.

قوانین این امور دو نوعند مجتمع و متعاقب.

قوانین مجتمع ارتباط امر را در حال اجتماع بیان میکنند زیرا که در هیئت اجتماعی بشر چنانکه در فرد انسان اجزاء تابع و مرتبط با یکدیگرند آثار ادبی تابع سیاست - سیاست تابع اقتصاد - اقتصاد متأثر از مذهب - مذهب پیرو اقلیم و نژاد است.

قوانین متعاقب آن است که ربط حوادث اجتماعی را در ازمه بی در پی یکدیگر بگر معلوم میکنند و علت واقعه را که بعد می آید اثبات می نماید.

تحدید این دو نوع قانون هر دو مشکل است زیرا که امور اجتماعی از بس مختلط و پیچیده العور و دامنه دار هستند و علل اتفاقی و اسباب جزئی و غیر مترقب در آنها تأثیر میبخشد نمیتوان حدود تأثیر آنها را کاملاً پیش بینی نمود از آن جمله است ظهور رجال بزرگ که غفلة جریان جامعه را بهم میزنند (فلک را سقف بشکافند و طرحی نو در اندازند).

از جهت همین اشکال و ابهام است که علوم اجتماعی را منقسم با قسمی کرده اند مانند تاریخ حقوق - علم ادیان - دانش زبانها - علم ثروت - تاریخ بمعنی اخص و غیره و برای هر یک قوانینی یافته اند لکن این قوانین مختص بهر علمی اعتبار شان فقط ذهنی و اعتباری است بمحض اینکه واقعه را که موضوع آنهاست از حال انفراد مصنوعی خارج و داخل در زمره وقایع مرتبط با او بنمائیم صورت دیگر میگردد و معمولیت و موقتی بودن قانون آن محرز میشود زیرا که همه حوادث چه مجتمع و چه متعاقب بطوری با هم آمیخته اند که جدا کردن صنفی از آنها و وضع قانون خاصی برای آنها از تصنع خالی نیست

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست .

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

از لحاظ همین اختلاط است که در علوم اجتماعی جمیع اسلوبهای منطقی از استقراء و قیاس و تمثیل و تلازم مورد دارند و هر قسمتی را با یکی از وسایل باید سنجید و چون تجربه در این علوم امکان ندارد در عوض تجربه باید بر عده مشاهده افزود چه کم و چه کثرت باید مشاهده را افزایش داد اما چون در علوم اجتماعی نمیتوان اسلوب تناقض را بکار برد (۱) چنانکه در علوم دیگر مجری است از این جهت یقین نمیتوان رسید و نتیجه علوم اجتماعی از مرهطه ظن تجاوز نتواند کرد اگر قانون های علوم اجتماعی کاملاً مکتشف شود و صورت علمی

(۱) Méthode de difference

بخود بگردد نه فقط موجب میشود که حیات گذشته بشر را استکشاف کنیم بلکه حتی الامکان اجازه خواهد داد که حادثات آینده را پیشگویی نمائیم. در این صورت هم تاریخ علمی و هم سیاست عقلی مبتنی بر آن قوانین خواهد شد .

لکن ظاهراً چند قرن دیگر لازم است که بشر بسر این قوانین پی ببرد و آنها را در حیات حال و استقبال خود مورد استفاده قرار دهد .

انواع علوم خلقی و اجتماعی

اروپائیان آن دسته از علوم را که موضوعشان بشخص انسان است از حیث اینکه موجودی عاقل و آزاد است علوم خلقی و اجتماعی نامیده اند و با علوم طبیعی تفاوتشان را موضوعی دانسته اند

مخالفین این طایفه کوشیدند که علوم انسان شناسی را دسته خاصی قرار ندهند بلکه آنها را در زمره علوم طبیعی بگذارند اما سه صفت در آدمی هست که موجب امتیاز او از کائنات است: یا بش (ادراک)، خرد (عقل)، آزادی (حریت) . با این سه صفت انسان سه کار میتواند بکند: پیش بینی آینده، تعیین وظیفه، تغییر خود. پس علوم خلقی و اجتماعی با اینکه محلشان مواد و اجسام است لکن بر خلاف علوم طبیعی تابع سنجش و تعدید نیستند با هیچ مقیاس و اندازه آنها را نمیتوان سنجید و در طبیعت احکام و قوانین همه قطعی و لازم الاجراء هستند لیکن انسان بسبب آزادی که دارد افعالش شایسته تغییر و عرضه

تبدیل است. کسی نمیتواند قوانین آنرا پیش بینی کند. پس می توان گفت که از حیث دقت علمی این علوم مربوط بشر در حال انفراد یا اجتماع پای علوم طبیعی نمیرسد و آنها هم پای علوم ریاضی نمیتوانند برسند. در میان بشر قوانینی هست لیکن آنها هم بکلی معنوی و قرار دادی هستند و تکالیف یا وظایفی محسوب میشوند که بشر برای خود معین کرده یا پذیرفته است و بجانب آن سیر میکند.

این علوم انسانرا دو دسته کرده اند یکی آنکه موضوعش انسان موجود است، یکی آنکه موضوعش انسان مطلوب است. روان شناسی و تاریخ علوم اجتماعی و مانند آنها از قسم نخستین و اخلاق و حقوق و سیاست مانند آنها از قسم دوم هستند.

دسته اول تابع اسلوب استقرائی است زیرا باید از حوادث و وقایعی که مستقیماً مشاهده گشته اند قوانین حقیقی را که دایر مدار آنهاست بیابند دوم فقط تابع اسلوب قیاسی هستند که از قانون کلی احکام جزئیات را پیدا میکنند.

تاریخ

حال که مکان تاریخ در جمله علوم مربوطه بانسان معلوم شد بحث خود را منحصر بآن میکنیم.

تاریخ را از دو حیث میتوان مورد بحث قرار داد: یا از این جهت که علم حوادث گذشته حیات بشری است یا از این لحاظ که

علم قوانین این حوادث است یعنی قوانینی که مدبر ماضی و حال و استقبال بشر میباشند. در مورد اول تاریخ بمعنی اخص نام دارد و در مورد دوم فلسفه تاریخ یا علم الاجتماع خوانده میشود.

بدیهی است که شناختن خود حوادث مقدم بر فلسفه آنها و

معرفت قوانین حقیقی آنهاست پس خود تاریخ بنیان فلسفه تاریخ و علم الاجتماع است و چون حوادث ماضی را شخص نمیتواند مستقیماً مورد مشاهده و تجربه قرار دهد محتاج بگواهی و شهادت میشود و از اینجاست که اسلوبی پیدا شده مخصوص تاریخ و آنرا اسلوب اخبار و شهادات باید نامید.

گواهی و اقوال مستند

گواهی بیان حدوث حادثه است از طرف کسی که آنرا دیده یا شنیده باشد و گواهی غیر از اقوال مستند است.

اگرچه هر دو از یک سنخ هستند یعنی هم گواهی هم قول مستند متکی باعتماد انسان است بگفتار انسان دیگر اما موضوعشان متفاوت است: گواهی در مورد وقایع است و قول مستند در باب عقاید و آراء و از حیث غایت هم باهم تفاوت دارند. گواهی فقط موجب معرفت است و آراء مستند موجب اعتقاد میشود.

انسان از گواهیهای دیگران استفاده فوق العاده میکند زیرا که حواس ظاهره و باطنه جماعتی کثیر را بنفع خود استخدام نموده و نتیجه تجارب آنها را بکار میبرد و دایرة اطلاعات خود را زمانها و مکانها

انساب میبخشد. بسیاری از علوم متکی بگواهی غیر هستند مانند تاریخ و علم قضا و اکثر شعب اجتماعی. حتی علوم طبی که مدعی تجربه حسی هستند از گواهی علماء متقدم استفاده میبرند زیرا که در هیچ رشته يك نفر نخواهد توانست همه چیز را به بیند و شخصاً بیازماید. انسان در جهان قطعه بیش نیست مشهودات مستقیم این نقطه مثل خود او محدود و قلیل است عده گیل و گیاهیکه ما شخصاً دیده ایم نسبت بآنچه در عالم است نشان میدهد که معلومات مستقیم ما چقدر کم است اگر از تجارب غیر و گواهی آنها بهره نگیریم دانش ما بسیار خرد و کوتاه خواهد بود.

بنیان گواهی

حال که اجمالاً معلوم شد که فایده گواهی چقدر است باید دید حد قبول گواهی ها چیست و اعتبار آنها تاجه پایه است و چرا ما بگواهی غیر اعتقاد میندیم.

رید که یکی از حکماء اروپائی است گوید: میل انسان پذیرفتن گواهی ها مبتنی بر دو اصل است.

اصل اول - میل انسان راستگوئی در صورتیکه شهرتی یاقعی او را بدروغ نکشاند و این صفت را نهاد راستگوئی خوانده است. اصل دوم - همان طور که ما خود فطره راست میگوئیم دیگران را هم طبعاً راستگو میندازیم این را اصل خوشباوری میگویند پس

(۱) Reid

بنا بر رأی این حکیم در انسان راستی و خوشباوری فطری است و دروغ و نا باوری عارضی است. طفل همه چیز را باور دارد و هر چه بداند بزبان میآورد شك وقتی در او پیدا میشود که دروغ گفتن بیاموزد.

بعضی از علماء این تفصیل را زاید و حشو دانسته اند اولاً اصل خوش باوری را از فروع اصل نخستین یعنی راستگوئی فطری شمرده اند نه قسم آن و گویند اگر اصل صدق فطری درست باشد شخصیکه فطرتش فاسد نشده باشد همیشه قول دیگران را حامل بصدق میکند و در باب این اصل صدق هم گفته اند ضرورت ندارد همین قدر که ما بگوئیم انسان طبعاً از دیدن و شنیدن چیزهاییکه با آنها آشنا است حال باور برایش دست میدهد زیرا که خلاف آنها را ندیده و نشنیده است و فقط وقتی از قبول آنها خود داری میکند که تجربه دروغ بودن بعضی چیزها را باو ثابت کرده باشد کافی است و محتاج بجعل اصل «نهاد راستگوئی» نیستیم.

مثلاً طفل پیوسته دیده است که هر وقت باو گفته اند شیرینی میدهم شیرینی داده اند البته لفظ شیرینی همیشه در ذهن او ایجاد باور میکند اما روزی که گفتند این شیرینی را بگیر و در عوض چیز دیگری باو دادند استنباط میکند که همیشه الفاظ دلالت بر حقیقت ندارند گاهی بغیر حقیقت میرسند پس آن طفل بخود حق میدهد که نسبت بگواهیها و دلالت لفظی و کتبی شك کند اما با این تفصیل اگر چه

تشخیص اصل جداگانه بنام صدق فطری لزومی ندارد ولی دو قانون
ریب نظری باسانی و صراحتی که دارند بسیار مفید هستند
بر فرض که بنابر قول این حکیم صدق فطری انسان را قبول کنیم
باز در جریان زندگانی می بینیم که انسان از حکم فطرت سرپیچی
میکند یا عمداً دروغ میگوید یا سهواً دروغی را در جامعه راست می
پوشاند از اینجهت شخص در برابر هر خبری حق این سؤال را دارد
که آیا مخبر خود آنرا دیده و مستقیماً شنیده است یا نه و بر فرض
دیدن آیا فریب حواس و خیال خود را نخورده است و تابع شهودات
خود نشده است یا اگر هم فریب نخورده است آیا بنا بر غرضی عمداً
در تغییر یا جعل خبر نکو شده است؟ البته اینکه حکما گفته اند «كلمة
فرع سمعك فذره في بقعة الامكان» صحیح است لکن مقصود از این امکان
احتمال عقلی است و تا دلیلی قوی بر وقوع آن در دست نباشد الی الابد
در بوته امکان خواهد ماند.

دو قسم مخبر منفرد یا متعدد

اولاً - منفرد. چون بنابر شرح فوق معلوم شد که مفسد فطرت
صادقه بشر دو چیز است یا کذب عمدی یا اشتباه سهو پس در باب
اخبار احاد و تعیین اعتبار آنها باید تفیش کرد که چه علامتی برای
تشخیص صدق و کذب آنها میتوان یافت.

۱ - اشتباه - سهو و اشتباه مخبر دو منشأ دارد:

الف) بی اطلاعی او از کیفیت آن خبر بخصوص: مردمانی

هستند که بسبب نقص تحصیلات یا قصور فطری خود از دریافت بعضی
نگات باریک و حقیقت برخی حوادث محرومند هر کس را در آن جنس
خبری باید مصدق داشت که اهل آن است. مثلاً در امر نجومی منجم
و در وقایع طبی طبیب را باید جست که گفته اند لكل عمل رجال و
لكل مقام مقال والا مخبر جاهلیك از آن وقایع خبری بدهد بر فرض
مشاهده اخبارش بی اعتبار است در این باب اگر دو نفر در يك درجه
از دانش و اطلاع نسبت به آن سخن حادثه باشند آنکه خود حاضر و شاهد
بوده قولش بر دیگری که غایب بوده ترجیح داده میشود.

ب) بی اطلاعی و کودنی مخبر که دماغ او ذاتاً شایسته درك
مطالب نیست و در معرفت و تمیز او تردید است بدیهی است که روایات
چنین کسی معتبر شناخته نمیشود.

۲ - دروغ عمدی - برای کشف عاقل دروغ عمدی باید اغراضی که

او را از راستی فطری انحراف داده است جستجو کرد از جمله یکی
عادت بکذب است طبعاً یعنی اشخاص مایلند که خلاف حقیقت را بربان
برآند دیگر نفع خاصی که او را بجعل و تغییر خبر واداشته است و این
انواع دارد مثل نفع مادی و نژادی و شخصی و شهوی و علمی و غیره

حقایق سرائی است آراسته هوا و هوس گردد بر خاسته
نیستی که آنجا که برخاست گردد نیند دگر گرچه بیناست مرد

پس در اخبار احاد اگر مخبر منفردی نه از معتادین بدروغ
نه از صاحب غرضان بود باید خبرش را پذیرفت خاصه وقتی که درست

آن خبر برخلاف نفع او باشد. با همه اینها در اخبار مخبر منقرد
موجبات شك باقی است از اینکه جهت در محاکم شهادت شاهد واحد را
نمیپذیرند سببش این است که نمیتوان قول يك نفر را باور کرد و
یقین حاصل نمود که واقعا واقعه را دیده و دقت هم کرده و غرضی و
نفعی هم در میان ندارد.

ثانیاً - مخبرین متعدّد البته بسیاری مخبر موجب اعتبار خبر
است معذک باید چیزی را هم که چند تن در آن توافق دارند مضمون
شهرد و محل ائقاد قرار دادچه امکان دارد که چند تن هم یاد غرض
یادر میل خاصی شریك باشند پس احتیاط در اینجا نیز شرط است.

تعدیل و ترجیح

هر وقت دو یا چند خبر تعادل داشتند در اختیار هر یکی از
آنها مخیر هستیم تعادل وقتی حاصل میشود که از ترجیح یأس
حاصل گردد از هر جهت و چون بواسطه تعارض دو خبر جمع میان آنها
ممکن نباشد باید یکی را گرفت و جوه ترجیح در اخبار از این
قرار است.

(۱) ترجیح بسند - و آن بر چند قسم است.

اولا کثرت روات - هر خبری که راویانش بیشتر باشد بر -
دیگری رجحان دارد بعات قوت ظن زیرا که عدد اکثر از خطا
دور تر است.

و چون هر يك از روات ایجاد ظنی میکند از مجموع ظنون
خبر قوت میگیرد تا بجائیکه منتهی بتواند یقین میگردد.

ثانیاً رجحان راوی، این رجحان در وصفی است که موجب غایبظن
صدق میشود مثل ثقه و هوشیاری و پارسائی و دانش و تیزویری (قوه ضبط
و حافظه) و وسایل استخبار و روات در این اوصاف متفاضل هستند بعضی
عالم بعضی اعلام بعضی ضابط برخی اضبط هستند و در هر يك که آن
صفات قویتر باشد قول او باید اختیار گردد.

ثالثاً قات و سیاط و این را علو الاسناد مینامند زیرا که احتمال
وجوه خلل مثل غلط و غیره در آن کمتر است و البته این در صورتیست
که روات هر دو خبر از حیث صفات مرصحه مساوی باشند.

(۲) ترجیح باعتبار روایت

اخباری که عین لفظ منقول است ترجیح دارد بر اخباری که
مروی بمعنی است. بعضی از علماء گفته اند هر وقت دو روایت متعارض
دیدید یکی منقول بلفظ دیگری مروی بمعنی رجوع کنید بصفات
راوی اگر راوی منقول بمعنی معروف بضبط و معرفت بود میان آن
دو خبر ترجیحی مگذارید و اگر از این جهات ترجیحی نداشت باید
منقول بلفظ را گرفت.

(۳) ترجیح از نظر متن

و این بر چند قسم است.
اولا - اگر لفظ یکی از دو خبر فصیح و دیگری رکب و دور

از استعمال آن زمان بود قبول فصیح ترجیح دارد.

تبصره - اگر دو خبر بود یکی فصیح و دیگر افصح از این جهت نباید یکی را بر دیگری برتر شناخت.

ثالثاً - هر يك از دو خبر موكد تر یعنی جهات دلالت آن متقدم با اقوی از دیگری باشد و در دیگری مثل آن نباشد آنکه موكد الدلالة است ترجیح دارد.

ثالثاً - اگر مدلول لفظ در یکی از اخبار حقیقی و در دیگری مجازی باشد و مجاز مشهور و غالب هم نباشد در این صورت حقیقی ترجیح است.

تبصره - اگر مدلول لفظ هر دو خبر مجازی باشد ولی مصحح تجوز یعنی علاقه در یکی اشهر و اقوی یا ظاهر از دیگر باشد ترجیح اشهر و اقوی و ظاهر لازم است.

رابعاً - اینکه دلالت یکی از آنها بر مراد محتاج نباشد بتوسط امر دیگر ولی دلالت خبر دیگر موقوف بتوسط امر دیگر باشد در این صورت آنکه غیر محتاج است ترجیح است.

تنبیه - بعضی علاوه بر این چند وجه وجوه دیگر نیز ذکر کرده اند که چندان خارج از آنچه گفته شد نیست مثل ترجیح خبر عام بر خبر عامی که تخصیص نیافته و مطلق که تقید نیافته بر خبر مقید و ترجیح خبری که علت آن ذکر شده بر خبری که علتش مذکور نیست و ترجیح خبری که در لفظ آن احتمالات کمتر از دیگری است

مثل مشترك بین دو معنی که برتری دارد بر مشترك بین سه معنی (۴) ترجیح با امور خارجی و این بر چهار قسم است که در این جا مختصراً ذکر میگردد (۱) برای تفصیل آنها و قسمتی از مندرجات فوق رجوع شود بکتاب مبسوط اصول.

(۱) اعتضاد یکی از دو خبر بخبر خارجی - البته چنین خبری ترجیح دارد بر آنچه تلید نشده است.

(۲) مخالفت یکی از دو خبر با امور طبیعی و وضعی آن عصر و موافقت دیگری با آن اوضاع. آنچه موافق باشد با اصل آن را مقرر گویند و آنچه مخالف باشد ناقل نامند. البته موافق با اصل ترجیح دارد بر غیر موافق مگر اینکه دلایلی ترجیح ناقل را ایجاد کنند. مثال برای اخبار مخالف با اوضاع عصر از این خلدون نقل میشود در مقدمه گویند.

تاریخ نگاری فن شریفی است محتاج بر چشمه های بسیار و دانشهای گوناگون در حسن نظر و استواری رأی که موجب وصول بحق و احتراز از لغزشها و اشتباهات میگردد زیرا که اخبار اگر فقط در آنها بمنقولات اکتفا شود و ریشه عادات و قواعد سیاست و طبیعت عمران و احوال جامعه انسانی را مورخ نداند غریب را با شاهد مقایسه نکند و حاضر را با ذاهب نسجد هرگز از غلط و لغزش ایمن نخواهد گشت و اکثر بزرگان مورخین بسبب اعتقاد بمجود نقل از جاده صدق خارج شده اند و غث و سمین اخبار را بر

محك امتحان نزده و با اصول مسلمة تطبيق نموده اند و آنها را با نظايرشان برابر نساخته و با ميزان دانش و آگاهی از طبایع کائنات نسجیده اند از این جهت در بیابان گمراهی افتاده اند مثلاً در شماره سپاهیان یا اموال پادشاهان راه غلط پیموده اند و این قبیل اعداد است که آزمایشگاه، دروغها و اشتباهات است و شخص آگاه باید این اعداد را با اصول طبیعی بسنجد مثلاً مسعودی و بسیاری از مورخین در باب لشکریان بنی اسرائیل گفته اند که موسی علیه السلام آنان را در بیابان گرد آورد و هر جوانی را که بیش از بیست سال داشت و بر حمل سلاح قادر بود شماره کرد شصصد هزار تن بودند بلکه متجاوز از این مورخین فراموش کرده اند که استعداد مصر و شام هرگز با چنین عددی از سپاه موافق نبوده است هر کشوری بنا بر استعداد خاک و آبادی آن در خور يك مقدار سپاه است که بیش از آنرا طاقت نمیآورد و در چنین ممالك مقابله و سپاه باین کثرت محال است زیرا که جای نبرد و جنبش بر آنان تنك میشود و مافعلا این ضیق مکانرا در آن حدود مشاهده میکنیم و زمان حال آئینه عهد ماضی است زیرا که گذشته شبیه با کنون است چنانکه آب شبیه بآب است -

و با این که لشکر ایران خیلی بیش از این طوائف اسرائیلی بوده در جنگ قادسیه، ثلاً عده آنها تحت قیادت رستم از ۶۰ هزار نمیکشت و اگر چنین سپاهی در بنی اسرائیل بود تمام ایالات اطراف را البته باستی تسخیر کنند در صورتیکه حدود قدرت آنان از دایره

تنك فلسطين و شام و خيبر نمیکدشت .

این خلدون مثال های چندی از این قبیل اغلاط مورخین معروف ذکر میکند مانند لشکر کشی پادشاهان یمن بممالك افریقای شمالی و عبور از برزخ سوئز و سحرای ریگزار و فتوحات یمنی ها در ایران و ماوراء النهر و قسطنطنیه و مانند قصه شهر ارم ذات عماد و حکایت جعفر برمکی و غیره که برای استحضار از آنها بهتر است بمقدمه تاریخ ابن خلدون رجوع شود .

اخبار معتدنی که بی معارض باشند .

چنانکه قبلاً اشاره شد اگر اخباری معارض داشته باشد باید هم از لحاظ بعد و قرب زمانی و مکانی آنان بواقعه و هم از جهت صحت قول و اعتبار خود مخبرین در آن اخبار نگریست . البته کثرت عده شهود از مؤیدات شمرده میگردد ولی گاه باشد که قول يك شخص مجرب صادق بر هزاران خبر عادی ترجیح دارد خاصه اگر مطلع از نص آن واقعه و خالی از غرض هم بوده باشد اما اگر اخبار بسیاری راجع بیک واقعه بدست آمد که معارضی نداشتند آیا باید آن واقعه را درست و صحیح دانست یا نه ؟ در این صورت هم باز مخبرین را یکان یکان باید آزمود که منبع استخبار چه بوده است آیا قول همه آنها از يك سرچشمه آب نخورده است که تعداد اخبارشان فقط لفظی و ظاهری و باز گشت خبر بمشاء واحد باشد ؟ در این حال آن خبر معتبر است که مخبرینش از حیث ملیت و طبقه اجتماعی و اغراض

و منافع و درجه فطانت مختلف اما در اصل خبر متفق باشند . خلاصه اینکه
مخبرین متعدد اگر همه از يك منبع نگرفته باشند و تواطوء آنها هم
بر كذب محال باشد میتوان خبرشان را پذیرفت و باور كرد .

نفس حوادث

صرف نظر از اعتبار مخبر در خود خبر هم کیفیاتی هست که
شخص را حق میدهد با وجود اجتماع شرایط صدق و ضبط و فطانت در
مخبر با آن خبر را باور نکند پس لازم است که نفس خبر را با موازین
علمی و عقلی بسنجیم و به بینیم آیا امکان وقوع دارد یا نه زیرا که فقط
صادق القول بودن و خوش حافظه بودن گوینده کافی نیست . ممکن است
اشتباه کرده باشد . پس آن خبر را باید دید آیا قابل مشاهده برای
مخبر بوده است یا نه پس هر قدر واقعه از امکان دور باشد کثرت شهود
و اعتبار شهود بیشتر ضرور خواهد بود عاده هم عمل ما موافق این
قاعده است زیرا که اخبار عادی را از هر کس می پذیریم اما اخبار
غریب و خارق العاده را از آشناترین و معتبرترین مردم می دلیل
نمیتوانیم قبول کنیم پس معلوم میشود که جنس خبر در تصدیق مداخل
است و اگر خبر مربوط بمجالات باشد کثرت شهود در مائثر بخش
تواند بود در این باب هم باید امثله را از مقدمه این خلدون گرفت که
بعضی مجالات را ذکر کرده است .

شهادت در عقاید

گواهی فقط در باب منقولات و وقایع گذشته بکار نیست غالبا

برای اثبات رای و عقیده نیز بکار میرود یعنی در خصوص امور علمی هم
شخص اگر چه حقا باید به تجربه و برهان خود متکی باشد اما غالبا
انکا بقول بزرگی میکند و میگذرد و گفتار دیگران را برای خود
حجت قرار میدهد مثلا در مسائل هندسی لازم نیست که همه قضایا را از
مبداء شخصا حل کرده باشیم تا بتوانیم آنها را در علوم بکار ببریم همینقدر
که عالمی از علماء این کار را کرده است ما برای سهولت اكتفا
بتقلید او میکنیم . پس در علوم دقیقه هم در مواردی که وقت یا تسلط
یا صلاحیت علمی ما وفا نکند که همه رشته های فرعی علمی را شخصا
امتحان نمائیم بقول بزرگی اکتفا میکنیم بطریق اولی در تاریخ و
ادبیات و علم آموزگاری و غیره که قول بزرگان را در آنها تأثیری
بزرگ است باید آراء خود را متکی بآن اقوال کنیم اما نباید دچار
يك اشتباه عامی بشویم .

توضیح آنکه قول بزرگان تنها مثبت مطلب نیست بلکه مؤید
آن بشمار است و در این حال فرق پیدا میشود این شهادت مربوطه بحوادث
و شهادت متعلقه بعقاید در قسمت اول اخبار و شهادت پیشینیان تنها راه
كشف مطلب تاریخی بشمار میرود و خاصه برای ازمینه خیالی قدیم
مهمترین راه كسب علم و قایع است ، در قسمت دوم قول بزرگان فقط
یاور و معین و مؤید تجارب و براهین تواند بود و جای آنها را نمیگیرد
در تلوم یقین وقتی حاصل میگردد که شخصا يك رای و عقیده را
فهمیده باشیم حقیقت از بیرون نمیآید سر چشمه اش در وجود خود

ماست پس تا وقتی که مطلب برای مایقینی نشود آنرا نمیتوانیم بپذیریم
این عبارت که استاد چنین گفته ماینز چنین گوئیم در باب عملیات بیفایده
است قول استاد برای تأیید برهان مفید است و س .

دروغ بودن تاریخ

بعضی از فضلاء تاریخ را نسبیچی از دروغ و اوهم خوانده اند
ژان ژاک روسو گوید «تاریخ فنی است که باستعانت آن شخص از میان
چندین خبر دروغ آن را که شبیه تر راست باشد میگزیند» و برای
اثبات این قول آنچه در تواریخ مجعولات و اکاذیب هست گردآورده
و مثال زده است لکن نمیشود مطلقا همه مطالب تاریخ را منکر شد
چه بعضی از آنها مثل نتایج استدلالی سایر علوم یا تجارب حسی اطمینان
بخش و علم آور است اما همه اخبار چنین نیست درجات دارند: بعضی
یقینی بعضی مظنون برخی مظنون ضعیف و بسیاری مشکوک هستند
این درجات که از شك گرفته تا ظن متاخم بهام میرسد یعنی موارد
آنها در اخبار از وظایف انتقاد تاریخی است. و انتقاد تاریخی مجموعه
قواعدی است که برای سنجش صحت و سقم و ضعف و قوت و تمذیل و
ترجیح اخبار ترتیب داده اند.

لکن قبل از آنکه در این باب شرحی بدهیم از آنجا که
سخن در اخبار و تصدیقات است و اینکه کدام يك موجب یقین و کدام
باعث ظن میشود باید مقدمه بدانیم که یقین وطن و شك و جهل بسیط
و مرکب چیست و کدام تضایا مقدمه یقین و کدام مقدمه شك و سایر

سایر اقسامند. و تواتر چیست و چه اعتبار ممکن است موجب علم گردد
و آیا از استقراء قطع حاصل میشود و شرایط مخبرین و روات و
اخبار صحیحه چیست.

و چون بحث در یقین و شك و غیره جزء علم منطق است باینکه
ورود در آن خارج از شیوه این گفتار است اما از آنجا که اکثر در
این باب اختلاف رخ میدهد و اندازه یقین وطن و غیره کاملا روشن
نیست بر آن شدیم که از یکی از کتب منطقی این باب را تلخیص
کنیم و بهتر از همه قول خواجه نصیرالدین طوسی را دانستیم در شرح
اشارات شیخ الرئيس ابوعلی سینا و شالده تقسیم را از او اقتباس کردیم
که اگر چه موجز است لکن بهتر از هر کلماتی این عنوان را
دسته بندی میکند:

اولا - یا حکم بهیچ يك از دو طرف قیض نمیکنیم این را جهل
بسیط میگویند.

ثانیا - یا حکم بیک طرف نمیکنیم که راجع بر دیگری است
در این صورت یا:

۱ - حکم میکنیم بامتناع مرجوح و اینرا جازم میخوانند.

۲ - یا حکم نمیکنیم به امتناع مرجوح و این را مظنون
صرف گویند.

اما جازم یا در او اعتبار میشود مطابق بودنش با خارج یا اعتبار
نمیشود اگر اعتبار شد یا مطابق هست در واقع با مطابق نیست.

در شق اول که اعتبار مطابقه با خارج بشود و مطابق هم باشد دو قسم پیش میاید.

۱ - یا برای حکم کننده امکان دارد که بر خلاف آن حکمی بکند.

۲ - یا امکان ندارد بر خلاف آن حکمی بکند در این صورت یقین است و دارای سه صفت است: حزم (مطابقه) ثبات (یقینات مطلق هستند یعنی درجات قوت و ضعف در آنها راه ندارد مثل آنکه بگوئیم دو چیز مساوی با چیز دیگر با هم برابرند که خلاف آن را نمیتوان پذیرفت) اما اگر امکان داشت که حکم بر خلاف آن بکند این حکم حازم و مطابق و غیر ثابت خواهد بود و آن را تقلید در اعتقاد خواهند نامید.

لکن اگر در حکمی حازم باشیم و غیر مطابق با واقع باشد آن جهل مرکب است (سقراط گفته است که جهل مرکب جهلی است مکرر زیرا که صاحب آن نمیداند و نمیداند که نمیداند.)

قسم دوم از حازم آن است که اعتبار مطابقه با خارج در آن نمیکشیم اگر چه یکی از دو طرفش واقع باشد و این را مقارن با تسلیمی است یا مقارن با انکاری.

۱ - مقارن با تسلیم منقسم میشود بمسلم عام و آن دو نوع است یکی مطلق که جمهور خلق آن را مسلم میدانند یا محدود که فقط يك طایفه بآن تسلیم دارند یا مسلم خاص که شخص واحد مثل

معلم یا معلم یا متنازعی آن را مسلم میشمارد.

۲ - مقارن با انکار را وضع میخوانند و بر چند قسم است:

الف - آنکه در صدر علوم واقع میشود و مائیل علم بر آن مبتنی است.

ب - آنکه قیاس کننده خلفی وضع میکند اگر چه بر خلاف عقیده او باشد برای اثبات مطلوب خود.

ج - آنکه موجب جدلی آنرا ملتزم میشود.

د - آنکه بزبان میگویند بدون آنکه دل معقد باشد مثل کسیکه بگوید حرکت وجود ندارد.

پس بنا بر این تقسیمات اقسام تصدیقات چهار قسم میشود:

یقینی ، ظنی ، تسلیمی ، وضعی
مبداء برهان تصدیقات یقینی یا علمی است ، مبداء خطایه مظنون صرف و تقلیدات است که مقبولات از بزرگان باشد ، مبداء سفسطه جهل مرکب است . اما شعر مبادیش چون تحت تصدیق واقع نمیشود مگر مجازاً داخل این بیان نیست

قول کانت آلمانی

چون تشخیص اعتقاد و مظنون صرف از یقین مشکل است حاجت بوسیله تمیزی میافتد کانت طریق امتحان را چنین نشان میدهد که با صاحبان اعتقاد باید شرطی بست - غالباً اشخاصی که اظهار یقین میکنند و ابداً شائبه ظنی در آنها ظاهر نیست چون بیای شرط بندی میرسند درجه

ثبات جزم آنها معلوم میشود بعضی چون پای ضروری بعین میاید پس میکشند جمعی تا مبلغی معین پایداری میکنند و اگر بر آن میزان افزوده شد عقب میروند گاهی خود مدعی یقین هم از درجه جزم خود واقف نیست و در هنگام شرط بندی و افزایش اندازه شروط بر ضعف و وهن اعتقاد خود مطاع میشود.

اقسام یقین

اگر چه یقین امری است بسیط و بی تغییر و در همه جای یکسان است و در آن ضعف و شدت راه ندارد معذک انواعی در آن تشخیص داده اند و این بر حسب قوای ظاهری و باطنی است که مدرکات ما از آن مجاری آمده است اولر (۱) آلمانی سه قسم یقین تشخیص داده است:

حسی ، عقلی ، وجدانی .

۱- یقین حسی آنست که صاحبش حلاً بآن رسیده باشد مثل وقوع سیل و حریق برای کسی که آنرا دیده است .

۲- یقین عقلی آنست که عقل خلافتش را تواند پذیرد مثل نتیجه قیاس شکل اول که تمام شرایط در آن جمع باشد. از ملحقات این یقین مفاد قضایای اولیه است که بدون اعمال نظر در اجزاء آن هر کسی صحت آنرا قبول دارد پس یقین عقلی بر دو صنف است ضروری و واکتسابی ضروری آنست که قبول آن واسطه نخواهد - اکتسابی

۱ - Euler

صحت آنرا قبول دارد پس یقین عقلی بر دو صنف است ضروری و اکتسابی . ضروری آنست که قبول آن واسطه نخواهد - اکتسابی آنست که محتاج بواسطه باشد . امور قلبی و حسی و اولیات منشاء یقین عقلی ضروری هستند امور قیاسی و استدلالی منبع یقین عقلی اکتسابی میباشد .

۳ - یقین وجدانی - بنا بر قول ابن عالم و گروهی از متقدمین

آن است که از شهادت مردمان حاصل شده باشد بشرط اینکه غیر مشکوک و اجماعی باشد مثل یقین بوجود پاریس و البرز کوه .

اما حق این است که این قسم یقین اگر چه در عمل معادل

سایر اقسام است و شك بردار نیست لکن عقلاً در حکم مظنون صرف

و اعتقاد است پس استعمال لفظ یقین در این مورد مجازی است .

تقسیم دیگر قضایا بنا بر قول خواجه

قضیه چهار قسم است : مسلمات ، مظنونات ، شبهات بالغیر و

مخیلات و بیان این تقسیم چنین است قضیه یا مقتضی تصدیق است یا

مقتضی تأثیری است در نفس یا مقتضی تصدیقی و تأثیری نیست

۱ - آنکه مقتضی تصدیق باشد بر دو قسم است .

اول - مقتضی تصدیق جازم .

دوم - مقتضی تصدیق غیر جازم .

جازم یا سببی دارد یا چیزی که شبیه بسبب است آنچه سبب

دارد مسلمات میگویند و آنچه شبیه بسبب است شبهات بالغیر خوانند .

غیر جازم مظنونات است .

۲ - آنکه مقتضی تأثیری است نه تصدیق مخیلات نام دارد .
بصره - آن قضیه که نه موجب تصدیق نه مقتضی تأثیر باشد
مستعمل نیست زیرا که فایده ندارد .

بیان دیگر در تقسیم قضایا :

قضیه چهار قسم است : مسلمات ، مظنونات ، شبهات بالغیر
و مخیلات .

۱ - مسلمات دو قسم است معتقدات و مأخوذات (زیرا که
سبب اعتقاد یا از جانب نفس مصدق است یا از خارج) ما در اینجا
نخست تقسیمات معتقدات را بیان می کنیم و بعد بتقسیم مأخوذات
می پردازیم .

معتقدات بر سه قسم است :

۱ - آنکه قبولش واجب است (زیرا که این حکمی است که
در آن اعتبار مطابقه باخارج شده و مطابق باخارج هم هست قطعاً) .
۲ - و همیات (زیرا که این حکمی است که مطابق باخارج
در آن شرط شده ولی مطابق باخارج نیست .
۳ - مشهودات (این حکمی است که اعتبار مطابقه باخارج
در آن نشده است) .

الف - آنکه قبولش واجب است شش قسم است : اولیات ،
مشاهدات مجربات ، حدسیات ، متواترات قضایائی که قیاسانشان همراه

آنها است بیان این تقسیم بقرار ذیل است .

اولیات :

اولیات قضایائی را گویند که عقل آنها را ذاتاً و غریزه پذیرد
بدون توسل باسباب خارج همین قدر که عقل حدود آنها را بالکنه
تصور کرد تصدیق میکند پس بعبارة اخری تصدیق در این قضایا
متوقف است فقط بر وقوع تصور و تقطن به ترکیب آن و این
بر دو نوع است .

یکی آنکه برای همه کس واضح باشد دیگر آنکه برای همه
کس واضح نباشد و بسبب پوشیدگی که در تصور حدود آنست
محتاج بتأمل باشد زیرا که چون تصور پوشیده شد تصدیق هم پوشیده
می گردد .

بیان مطلب اینست که احکامی که علت دارند وقتی واجب -
القبول هستند که با علتشان اعتبار شوند بدون علت واجب القبول
نخواهند بود و حکم یقین آنست که خود بخود واجب القبول باشد
بدون تغییر .

پس هر حکمی که از راه علتش شناخته شد یقینی است و هر
چه از راه علت دانسته نشد یقینی نیست خواه برای او علتی باشد
خواه نباشد . در اینجا علت دو چیز است اجزاء قضیه و اشیاء خارجی .
هر قضیه که علتش اجزاء آن باشد حکم اولی نام دارد زیرا
که عقل صریح آن را واجب می شمارد و فقط با تصور اجزاء قضیه

تصدیق حاصل میگردد و احتیاجی بسبب خارجی نیست حال اگر تصور اجزاء قضیه جلی و آشکار باشد و ارتباط آن تصور ها بیکدیگر آشکار باشد این حکم برای همه افراد بشر واضح است و اگر جلی نباشد فقط اشخاصی آنرا واضح میکنند که تصورات آن برایشان آشکار است مثل اهل علوم و صناعات مختلف که سایر مردمان از درك اولیات آنان عاجزند. در صورتیکه کسی با وجود تصور اجزاء قضیه و ربط آنها باهم باز در حکم اولی توقف نمود یا از نقص فرجه اوست مثل ابلهان و کودکان یا از فساد هوش است بسبب این که عقاید ضد حقیقت در او رسوخ یافته است مانند عوام و جهال.

مشاهدات

مشاهدات مثل محسوسات است یعنی قضایائی که از راه حواس آنها را تصدیق میکنیم و بر سه قسم است.

۱ - آنچه با حواس ظاهر ادراک میشود مثل حکم بحرارت آتش و روشنائی خورشید.

۲ - آنچه بحواس باطنی حاصل میگردد مثل حکم اینکه غرضی و خوفی و فکری و اندیشه داریم.

۳ - آنچه نفس انسان خود بخود مدرک آن است نه بوسیله آلات ظاهری نه باستعانت حواس باطنی مثل درك ذات و افعال ذات.

مجربات

مجربات قضایائی است که بعد از مشاهده مکرر حاصل میشود

و بواسطه تکرار یافتن تجربه مؤکد میگردد چنانکه در آن شکی نمیتواند. مجربات محتاج بدو چیز است یکی مشاهده مکرر دیگر قیاسی خفی این قیاس عبارت از آن است که حکم نمائیم که وقوع مکرر بر يك نهج اتفاقی نیست پس سببی دارد اگر چه خود آن سبب و ماهیت آنرا نمیدانیم و هر جا وجود سبب دانسته شد بطور قطع حکم بوجود مسبب هم میشود پس تجربه دو قسم است.

۱ - تجربه کلی که وقوع امری چندان تکرار شود که عدم وقوع آن را نتوان احتمال داد.

۲ - تجربه اکثری که طرف وقوع بر لا وقوع برتری و قزونی داشته باشد.

امکان دارد که يك حکم در نزد کسی مجرب کلی و در نزد دیگری مجرب اکثری و در نزد شخص ثالثی اصلا غیر مجرب باشد نمیتوان برای شخص منکری که خودش مباشر تجربه نبوده است حکم مجربی را اثبات کرد و نیز از خواص مجربات این است که مقرون بهیئت خاصی باشد بعبارة اخری باید احکام تجربی مقید باشند یا بزمان معین یا بمکان معین یا باشیئی معین پس حکم عقلی در تجربیات مقید است یکی از این تعینات که آنرا از اطلاق خارج ميسازد مثل اینکه هر مولودی در رنگبار سیاه است که حکم سیاه بودن مولود را بنا بر تجربه مقید بزنگبار یعنی مکان معین کرده ایم پس حکم عقل کلی و مطلق است و حکم جس جزئی است و حکم تجربه بین کلی

و جزئی است و آنرا حکم عقلی مقید باید خواند.

حدسیات

حدسیات هم مثل مجربات محتاج بحس است ولی حدس قوی هم لازم دارد که موجب برطرف شدن شك میگردد حدس سرعت انتقال است از معلومی بمجهولی بدون طی تمام درجات فکر چنانکه لووریه کاشف سیاره نبتون از زوی اعوجاج مدار اورانوس حدس زد که باید سیاره دیگری در قرب آن باشد و بعد آنرا به ثبوت رسانید هر دانشمندی که سرعت ذهن و پاکی هوش داشته باشد بهتر در این قبیل قضایا موفق میشود.

چون مراد ما از ورود در این بحث منطقی آن بود که قضایای موجب یقین و قضایای باعث ظن را بدانیم و تفاوت مجربات و مشاهدات را با متواترات بیایم از ذکر بقیه اقسام قضایا مانند مظنونات و مخیلات و غیره صرف نظر و ارجاع بکتاب منطق میکنیم و متواترات را که مبنای تاریخ است موضوع بحث مبسوط تر قرار میدهیم.

متواترات

یکی از قضایای ششگانه واجب القبول که جزء معتقدات و مسلمات است قضیه متواترات است که کثرت شهود در آن موجب رفع شك و حصول اعتقاد میگردد چنانکه کسی وجود مصر باوجود اسکندر را نمیتواند باور نداشته باشد باینکه مکالمات و زمانا از دیدن آن دو محروم بوده است در قضیه متواترات دو شرط هست.

اولا - اینکه عقلا ممکن و موافق نوامیس طبیعی باشد اگر

هزار شاهد و مخبر قضیه اکوان دیو و برداشتن رستم را نقل کرده باشد چون منافی با حکم عقل و ناموس علم است قابل قبول نیست چنین قولی در اجزاء تاریخ قرار نتواند گرفت بلکه جزئی است از افسانه لکن هر قضیه که فعلا یا عقل یا علم کنونی ما موافق نیاید نباید آنرا عاری از حقیقت شمرد زیرا که ممکن است در آنیه صدق آن ظاهر گردد و قانون طبیعی مجهولی آنرا ثابت کند مانند خبر باریدن سنک که از خوارق عادت بشمار میآمد و بعضی آنرا باور نداشتند امروز معلوم شده است که متعاقب بقانون طبیعی معینی است.

البته هر تاریخی که مخلوط با افسانه باشد معتبر نیست اما داخل بودن افسانه نباید موجب صرف نظر از آن تاریخ شود چه بسا حقایق که از آن بدست میآید چنانکه تفصیل آن را بعد می گوئیم.

ثانیا - باید تصور نمود که خبر دهندگان باهم قرار داده اند که دروغی بگویند یا عبارت قدما تواطؤ آنان بر کذب محال باشد در اینجا این بحث پیش میآید که البته هر قدر عده مخبرین بیشتر باشد موافقت آنان در کذب بعید تر خواهد بود در نتیجه بعضی گمان کرده اند که میتوان عده از راویان را معلوم کرد که چون شهادت بآن عده برسد خبر یقینی شود و این را حد تواترات نام

داده اند بعضی علماء حدیث این حد را چهل نفر از مردمان موثق گرفته اند ولی درست نیست زیرا که کثرت وقت مخبرین اسباب یقین نمیشود بالعکس هر وقت یقین پیدا شد عدد اقل مخبرین را برای آن مورد بخصوص میتوان تعیین کرد بعضی از دانشمندان اروپائی برای تعیین میزان توانر بحساب احتمالات متوسل شده اند با اینکه این رأی هم درست نیست چون بیفایده نخواهد بود قول ژانه حکیم فرانسوی را در این باب نقل مینمائیم .

بکار بردن حساب احتمالات در تاریخ :

بعضی از دانشمندان کوشیده اند که قوت وضعف اخبار را با قواعد حساب احتمالات بسنجند و این قاعده را اصل قرار داده اند که هر قدر وسایط در خبر بیشتر قوت آن کمتر است در افواه عوام نیز يك كلاغ چهل كلاغ مثل شده است . بعد از قبول آن اصل باین طریق استدلال میکنند : فرض نمائیم نسبت میان دروغ و خبر راست در هر کسی مثل نسبت يك به ده باشد پس صدق قول اولین مخبر مساوی کسر $\frac{1}{11}$ خواهد بود اگر این خبر بمخبر دوم برسد صدق او معادل نه عشر صدق نخستین خواهد بود یعنی $\frac{1}{11}$ از $\frac{1}{11}$ بهمین طریق هر قدر وسایط بیشتر شود عدد این کسور بیشتر میشود و چون بخش واسطه برسیم کسری که نماینده آن معادل $\frac{1}{100}$ یا کمتر از نصف است خواهد شد یعنی احتمال دروغ بیشتر از احتمال راست خواهد گشت .

بنا بر این واضح است که پس از مدتی خبر چنان ضعیف میگردد که بکلی صدق آن از میان میرود این حساب البته در مورد اخبار آحاد که از پدری به پسر یا مثلاً نقل شده باشد صادق است بشرط آنکه در هر دوره مخبر از یکی تجاوز نکند اما اگر مخبرین متعدد باشند که دفعه خبری را بدهند باید صورت حساب فوق را قدری تغییر داد زیرا که تنزل صدق در اخبار خیلی بطی تر از اخبار یگانه خواهد بود .

با وجود این حساب مذکور در هر دو مورد اساساً درست است . یکی از مهندسين انگلیسی بنا بر این قاعده حساب کرد که اخبار عهد اگوست امپراطور روم در سال ۳۱۵۳ میلادی بکلی از درجه صدق خواهد افتاد مهندس دیگر باز از روی همین محاسبه معین کرد سالی که اخبار عهد اگوست از درجه صدق می افتد سنه ۱۷۸۹ میلادی باید باشد از این قرار مدتی است که خبر نقل قیصر از اعتبار افتاده و دیگر باور کردنی نیست .

از قریط سخافت تخطئه این اقوال زاید است ولی برای اثبات این نکته که استعمال قواعد ریاضی در امور نفسانی چه نتایج سخافت آمیزی میدهد گوئیم - اولاً اصلی که ذکر کرده اند فرض بی بنیاد و معقول است زیرا که اتخاذ کسر $\frac{1}{10}$ برای نشان دادن نسبت دروغ و راست در مخبر معین بکلی بی دلیل است چرا بجای آن $\frac{1}{10}$ یا $\frac{1}{100}$ نگیریم زیرا که اگر اصل را کسور اخیر قرار دهیم

موارد باور نمودن خبر دوازش بیشتر خواهد شد .

چنانکه بچند هزار سال و چند هزار قرن نیز ممکن است برسد این طول زمان در باب تاریخ چیز متناهی است از آن گذشته آیا مخبرین همه یکسانند؟ حکیمی چون مارگوس اورلیوس اگر خبری داده باشد معادل با واحد است ولی خبری که مخبری مثل کاتی لینیا بدهد مساوی با صفر است بعلاوه فرق است میان خبر سینه بسینه که قوتش رو بقصان میرود و خبری که بوسیله کتابت ثابت مانده است و هر قدر سال بر او بگذرد سایرین که از روی آن نوشته اند کآن لم یکن هستند و همان خبر اصل معتبر است در واقع از قوت آن چیزی نکاسته است .

حتی میتوان گفت که قوت اخبار با تکثیر مخبرین و اسناد رو بقص نمیگذارد بلکه تقویت هم می یابد مثلا تاریخ فعلی با وجود آثار و مسکوکات و اشیاء عتیق میتواند صدق اخباری را که تاحال ضعیف یا متروک بوده اثبات کند و برای وقایع زمان حاضر هم کثرت جراید و کتب موجب تأیید اخبار شده و صدق آنها را قوت می بخشد .

بعض خواص قضایای متواتر

۱ - متواترات هم مانند مجربات و مشاهدات شخص منکر را نمیتواند قانع و ساکت کند .

۲ - درازی زمان موجب ضعف خبر میشود هرچه زمانش

دور تر مشکوکیت آن قوی تر است .

۳ - متواتر هم مثل مجربات مشتمل بر تکرار و قیاسی است لکن حاصل از تواتر جزئی و از جنس محسوسات است بنابراین تواتر فقط در اموری که مستند بمشاهده باشد اعتبار دارد چنانکه بیش از این گفتیم تواتر در آراء و عقاید معتبر نیست و حکم آن حکم محسوسات است و با لذات درعلوم واقع تواند شد زیرا که یقین آور نیست

۴ - شهادات بر دو قسم است قولی و غیر قولی قولی مانند اخباری که سینه بسینه روایت میشود و غیر قولی مثل کتب و کتبه ها و مسکوکات و اشیاء عتیق و غیره چون کشف اسرار هر یک از این شهادت غیر قولی محتاج بتجربه بسیار است علوم کثیری پیدا شده است که آنها را علوم معاون تاریخ میخوانند مانند علم نژادهای بشری (اتنوگرافی ۱) جغرافیا - معرفه الارض و علم الانسان (اتروپولوژی ۲) - علم خطوط قدیمه - علم تطبیق السنه قدیمه - علم ریشه زبان ها (فقه اللغه) علم کتبه ها (ابی کرافی ۳) علم مسکوکات (نومیس ماتیک ۴) عام اسناد و عهد نامه های رسمی (دیپلو ماتیک) علم تاریخ شناسی (۵)

- (۱) Etnographie
- (۲) Antropologie
- (۳) Epigraphie
- (۴) Numismatike
- (۵) Historiographie

که آنها میتوان تاریخ التواریخ خوانند زیرا که تحقیق میکنند در باب کتب تاریخ و سائنمه ها و یاد داشت ها و روزنامه ها و سفر نامه ها و تراجم احوال و غیره علاوه بر این علوم دانستن ادبیات و مطلع بودن از چند زبان زنده نیز از ضروریات است.

۵ - گاهی اخبار با یکی از چند چیز مخالف میشود.

الف) با مجموع اطلاعات ثابت تاریخی.

ب) با مجموع معلومات ما از احوال بشر که بوسیله مستقیم آنها را تحصیل کرده و بتجربه و مشاهده بدست آورده ایم.

ج) با نوامیس علمی ثابت.

در حالت اول و دوم سر و کار ما با تاریخ و علم النفس و علم الاجتماع است که خود از علوم دقیقه بشمار نمیآیند بنا بر این خبر مخالف آن هارا مفلنون یا باور نکردنی مینامند نه مردود. اما اگر خبری منافی علوم ثابت بود آنها جزء معجزات و خوارق عادات میگذارند حال باید دید که تکلیف ما با آن خبر چیست بطور خلاصه باید دانست که در مرحله اول وثانی که طبقه مفلنون باشد اگر مرجع امر بحقایق علمی نباشد نمیتوان خبری را بصرف اینکه با تاریخ یا با علوم غیر دقیق منافات دارد دور افکند چه بسا مسائل مخالف با تاریخ و علم الاجتماع و علم النفس که صحت آنها ثابت شده است زیرا که این علوم هنوز بدقت کافی نرسیده اند اما اگر خبر با تجربه علمی دقیقی منافی بود از اعتبار می افتد

در همه جا موازین علمی و نظر علماء معتبر است قول و فعل عوام را اعتباری نیست زیرا که برای آنان خارق عادت و معجزه بیش از حوادث طبیعی درست است اگر روایانی را که حاکی از دیدن شیطان یا مرد از ما یا جن و غول است جمع کنیم بمراتب بیش از اخباری است که حاکی از دیدن اسکندر یا نادر شاه یا امیر کبیر است لکن ما در نقی آن همه اخبار مستقل مؤکد که شرایط صحت و تواتر هم در آنها جمع است نظر بمخالفت با قوانین علمی تردیدی نداریم. همچنین اخباری که راجع به نسناس یا درخت و اقواق هست شاید بیش از اخباری است که در باب فلان حیوان یا درخت کمیاب در دست است اما بحکم کثرت نمی توان آنها را راست و این را دروغ دانست.

برای مورخ مسلم است که باید قوانین علماء را بر مقتولات اسناد ترجیح بدهد زیرا که ارزش تعارب علمی مستقیم و اعتبار تاریخ غیر مستقیم است تاریخ با وسایل ناقصش نمیتواند با علوم تجربی رقابت کند باید خود را با موازین علوم دقیقه اصلاح نماید بسیاری از مطالب عجیب تاریخ را فعلا علوم تجربی تأیید کرده اند چنانکه از کیفیات احوال مصر و عرب حقیقت احوال غریبه بعضی اشخاص تاریخی را میتوان تصدیق کرد اما همه علوم چنین نیستند قوانین علوم اجتماعی اگر با خبری معارضه کرد نباید آن خبر را ترك کرد بلکه باید با احتیاط آنها نگاهداشت شاید روزی صحتش ثابت شود.

فصل دوم

انتقاد تاریخی

چنانکه گفته شد انتقاد تاریخی بکار بردن قواعدی است برای سنجش صحت و سقم و ضعف و قوت و تعدیل و ترجیح اخبار و اسناد و وعده دادیم که در آن باب بسط مقال بدهیم اینجا اکثر مطالبی که گفته میشود بدیهی و واضح است و لای جمع آوری و دسته بندی و اضحات بطوری که ذهن جوینده را روشن و شقوق نفحص را در دسترس او بگذارد امری عبث نیست فوائدی که از استحضار بر مسائل واضح و بیش با افتاده گرفته میشود گاهی بدرجه زیاد است که شخص حیرت میکند.

دو قسم انتقاد

برای وضوح مطالب گوئیم که انتقاد را یادر مورد اسناد و آثار بکار میبریم یا در مورد وقایعی که از آنها استنباط میشود بعبارة آخری انتقاد یا ظاهری است یا باطنی.

ظاهری

سند دوتنوع است یا عین اثر ماضی باقی است مثل بنا و سکنه و غیره

یا حکایتی و روایتی از آن در دست است. سنجش نوع اول آسان تر است زیرا که در میان اثر موجود و مؤثر مفقود علاقه طبیعی و معلوم است اما خبر و حکایتی که از حوادث مانده است حکم علائق و نشانه را دارد زیرا که اثر آن در ذهن مخبر عیناً ثبت نشده است بلکه حکایتی از آن در ذهن او است که بوسیله الفاظ یعنی علائم قرار دادی سعی کرده است آنرا تعبیر بنماید و از این جهت آثار مکتوب گذشته بگان فی نفسه قدر و بهائی از خود ندارند فقط بمنزله علائم و آثار کیفیات نفسانی مخبرین و روایات هستند پس برای ارتباط دادن نوشته با خود واقعه باید رشته ارتباطات آن را با اصل بیابیم و سلسله علل متوسطه را ترتیب داده در یابیم.

نخست باید دید این اثر مکتوب آیا همان است که در آغاز بوده و فسادی در آن رخ نداده است.

اعمالی که برای اثبات این نکته لازم است و شامل تحقیق در خط و زبان و منبع و صورت و غیره خواهد بود انتقاد ظاهری نامیده میگردد.

چند قسم سند کتبی

صحیح ترین متون طبعاً آن است که مؤلفی شخصاً آن را اصلاح و طبع و نشر کرده باشد چنین متنی حاکمی است از اینکه هرچه مؤلف خواسته است بی کم و کاست در آن موجود است دست تصرف غیر در آن دخالتی نکرده است خواه آنچه مواف

خواسته صحیح بوده باشد خواه غلط .

در درجه دوم متن صحیحی است خطی از مولف متوفائی که نسخه از آن بر میداریم و بطبع میرسانیم در این صورت اطمینان ما قدری کمتر از نسخه است که بمباشرت مولف طبع شده باشد لکن نسخ قدیمه که ما در دست داریم متأسفانه در زمره هیچیک از این دو قسم نیست اغلاط استکتاب و افساد زبان کار خود را کرده و نسخ اول هم از میان رفته است بدیهی است که نخستین کار مورخ آن است که نسخ موجوده را اصلاح و صحت انتساب آنها را ثابت کند .

منشاء اسناد کتبی

در برابر هر نسخه نا معلومی باید مبدء آنرا تشخیص کرد مولف آنرا شناخت و تاریخ تالیفش را دریافت در مورد نسخه‌هایی که اصلاً علامتی برای تشخیص این نکات ندارند یا دارند ولی معتبر نیستند باید چند چیز را محل دقت قرار داد .

آیا زمانا محالی در آن درج نشده است مثلاً در نسخه که مدعی تقدم است خبر متأخری قید نگردیده است یا چیز جدیدی را به پیشینیان نسبت نداده اند مثل اینکه برای آزمایش مبتدیان قسه قرآن خط حضرت یوسف را ذکر میکنند .

آیا لغت با جمله بندی متأخری در آن نسخه مدعی تقدم موجود نیست مثلاً در کتابی که منسوب بقبل از تاریخ مغول است

آیا لفظ سیور غامبش و طوی و تمغا دیده نمیشود آیا شعری از متأخرین در آن نیست این ها در باب نسخه بود که یکدست باشد و متسب بمولف واحد لکن در بسیاری از نسخ دست های متعدد کار کرده است چه سهواً چه عمداً .

اما سهواً مثل اینکه نسخ نادان مطالب حاشیه را در متن وارد کنند و آنچه بمولف ربط ندارد باو مرتبط کنند اما عمداً مثل اینکه مورخین بعد ملحقاتی بآن کتاب اصل افزوده و از ذکر نام خود خودداری کرده اند تا بمقتدمین منسوب شود برای اجرای غرضی خاص که داشته اند چنانکه در بعضی کتب اخبار و دیوانهای اشعار دیده میشود در اینجا باید از روی قرائن خارجی یا شواهد داخلی تشخیص داد که سهم هر نویسنده در آن مجموعه چقدر است و کدام است مثل خط و انشاء و تکرار مطالب و اظهار عقیده دینی یا سیاسی و اغراض دیگر در این مورد اگر نویسنده اصل صاحب رأی خاصی باشد تشخیص کلام او از دیگران آسان است اما اگر نباشد قطعاً تمیز نمیتوان داد فقط باید نسبت باصالت و بساطت آن نسخه مشکوک شد .

از وظایف صراف تاریخی یکی این است که در هر سندی کشف کند که صاحب آن چقدر از دیگران گرفته و چه مقدار مال خود او است .

همچنین باید بداند که اگر چند کتاب يك خبر را تأیید می-

کنند اصالت آنها چقدر وثقايد ورو نويس هريك از ديگري تاچه
پايه است آيا همه مستقيماً بآن واقعه دست يافته اند يا از روي يك
ديگر گرفته اند يا همه از سر چشمه واحدی کسب خبر کرده اند
پس لازم است که محقق تاريخ جدولی ترتيب دهد و اسناد را بترتيب
در آن ياد داشت کند چنانکه در شجره انساب معمول است تا ابوت
هر سندی نسبت بپا بعد خود واضح شود.

از اين جدول چند چيز بدست مي آيد يکي رشته انساب آنها
بيکديگر دوم اغلاط نسخه ها پس از مقايسه سوم نسخه های مفقودی
که از آنها هيچ اطلاعی در دست نيست و از همين مقارنه بي بوجود
آنها ميريم.

چهارم بي اعتباری کتب مشهوري که با وجود فصاحت بيان و
استواری صوری چون ماخذ اطلاعاتشان نسخ فاسده قديمتری بوده
از اعتبار تاريخی می افتند.

پنجم معتبر شدن کتب گم نام که بدی عبارت آنها را از انظار
دور کرده بود ولی رفته رفته اتقان تاريخی آنها واضح ميشود.

اينکار بقدری در علم تاريخ مفيد و مهم است که بعضی حقيقت
انتقاد تاريخی را همين دانسته اند و بمورخی که تمیز اسناد نميدهد و
از روايات مشهوره متداوله احتراز نميکنند و هر چه از قديم و جديد
بدستش نيفتد برهم می بازند گویند منتقد و معتبر نيست.

يکي ديگر از اشتباهات رايج اين است که قول مؤلفين اخبر را

در باب قدام در يك پايه از اعتبار قرار ميدهند مثلاً آنچه در باب يکي
از مشاهير قرن اول و دوم هجری در کتاب طبری هست آنرا با
مندرجات کتاب مجالس المؤمنين در حق همان شخص برابر
قرار می دهند.

لکن نبايد در اين خصوص راه افراط پيمود که بي سبب بعضی
از نسخ مقبده جزء اباطيل شمرده شود.

تنظيم اسناد

بعد از آنکه شخص محقق منابع را بطريق فوق انتقاد کرد
وضعیف و صحیح و مظنون و مشکوک را امتیاز داد دارای وسایل گران
بهای برای نوشتن تاريخ شده است اما اگر انتظامی در کار او نباشد
رنجش بيهوده است و از آن همه اسناد حلاجی شده معتبر سودی
تواند گرفت تنظيم و ترتيب ظاهر را سهل بنظر مي آيد ولی در واقع کامیابی
مورخ بسته باین امر است.

از اتلاف وقت و تکرار مطالب و مراجعات مکرر جلو گیری
توان کرد مگر با ترتيب و تنظيم اسناد شخصی که اين اصل را رعایت
نکند در دریای اسناد غرق ميشود نه خود راه بساحل ميرد نه ديگران
را هدايت تواند کرد بايد هميشه در میان ياد داشت و جزوه و حاشیه و
نسخه بدل دست و پا بزند بيشتر وقت شريفش صرف تصفح ورق
بارها خواهد شد.

برای استخراج اخبار از متن نواریخ چند طريق
معمول است.

بعضی کتابچه هائی دارند هنگام مطالعه کتب هرچه بیابند بی دربی در آن کتابچه ها نقل میکنند این انتظام ظاهری و صرفه جوئی در کاغذ آنها را فریب میدهد و قتیکه مطالب زیاد شد برای پیدا کردن هر چیزی باید آن دفتر را از سر تا ته بخوانند و استنساخ کنند.

برخی از محققین جدولهای قبل ترتیب میدهند که در هر ستونی عنوان مطلب خاصی قید شده است هرچه بیابند در زیر عنوان خودش مینویسند نقص این اسلوب این است که چون عنوان ها قبل محدود و معین شده است ناچار باید همه چیز را بطور غیر طبیعی در زیر یکی از آنها قرار داد در صورتیکه واقعاً جایش در آن ستون نیست و خود مستحق ستونی خاص است.

گروهی از فضلا چنان حافظه خود میروند که هرچه می یابند پاسبان حافظه میسازند و این بیشتر برای قرار از رنج یادداشت کردن است حافظه آلتی دقیق است اما آفتش نسیان است و شخص را با اشتباه می اندازد از اینجاست که گفته اند کل علم لیس فی القراطاس ضاع.

بهترین وسیله جمع آوری و تنظیم مطالب اوراق منفصل کوچکی است که آنها را در فرانسه فیش میخوانند هر مطلبی بر ورق جداگانه و قابل انتقال و انفصال ثبت میشود و در زیر آن مطلب محل استخراج با کمال دقت قید میگردد چون اوراق مجزا است شخص میتواند يك خبر را بر حسب ضرورت در جاهای بسیار بکار ببرد و اگر يك مطلب

در چند جا بدر خورد میتوان متن خبر را در ورقی وارجاعات مربوط بآنها در اوراق چندی قید کرده در جای خود نهاد برای کار های بزرگ مثل لغت و تاریخ علمی و غیره این طریقه تنها مفید است.

البته خالی از عیب هم نیست.
اولا خیلی باید چیز نوشت و برای يك مطلب مثلا در ۵ ورقه باید بد کرد صفحه و عدد و غیره پرداخت.

ثانیا چون این اوراق کوچک و منفصل هستند بزودی گم و یا از ترتیب خارج میشوند برای رفع این نقص باید کاغذ را قدری ضخیم تر و يك اندازه گرفت و در پاکت ها یا جعبه ها نخی ضبط کرد.

شرح این قسمت در ظاهر توضیح و اذیحات بنظر می آید ولی چه بسا اشخاص که از آن غافلند و دوچار زحمت فوق العاده شده اند برای یاد آوری این توضیحات را لازم دیدیم.

طبقات مطالب

وقتیکه این ورقه های منفصل بسیار شد باید آنها را طبقه بندی کرد از چهار طریق طبقه بندی را معمول داشته اند.

زمان مکان نوع صورت مثلا اسناد را از روی تقدم و تاخر زمانی دسته بندی میکنند مثل اینکه هرچه راجع بقرن پنجم است در یکجا هرچه راجع بقرن ششم است در جای دیگر.

یا از حیث مکان منظم می نمایند مانند اخبار مصر و هند و ایران ...

یا از لحاظ نوع مطالب مانند اخبار طبی یا نجومی یا ادبی . . . یا از جهت صورت مواد مثل اشعار تصانیف امثال قصص و . . . در اروپا بعضی اشخاص يك عمر صرف خواندن کتاب های مختلف میکنند و یاد داشت هائی استخراج نموده با ملوب فوق تنظیم کرده بچاپ میرسانند و فهرست مندرجانی بآن می افزایند که مورخین آن کشکول را مورد استفاده قرار دهند و این نظیر جنگلها یا کشکولها یا زنبیلهای قدماست اما مرتب و با فهرست صحیح.

اگر مطالب طوری باشد که نتوان موافق تقدم زمانی آنها را انتظام بخشید باید ترتیب القاب را بکار برد بعضی هم ترتیب دستگاهی را راجح دانسته اند.

رنج محققین

تنقیح منتهای تاریخی و یافتن رشته انتساب آنها بیکدیگر و اصلاح الفاظ و عبارات آنها رنجی جانگاہ است و صفات خاصی برای حسن انجام آن ضرور است.

در باب لزوم این زحمت عقاید مختلف است بعضی آنرا رنجی عبت شمرده اند و جمعی آنرا واجب دانسته اند.

البته از جهتی قول مخالفین صحیح است که گویند دریغ است دانشمندان عمر خود را باصلاح الفاظ و تشخیص اعداد صرف کنند ولی جوابشان این است که چه چاره ضروری است بی اصلاح اسناد تاریخ بوجود نتواند آمد مدققین این فن هم راه افراط پیموده و

بهاه عیب جوئی بمخالفین داده اند زیرا که میان آنها هیچشمی در موشکافی پیدا شده و کار را بجائی رسانده اند که تاریخ را منحصر در همین ملاحظات صوری دانسته اند و هیچ معنوی در کلام آنها نیست در صورتیکه اصلاحات ظاهری بمنزله مقدمه برای کشف حقایق تاریخی است نه اینکه خود بخود کمال مطلوب باشد.

طبایع اشخاص در این راه متفاوت است بعضی حوصله ندارند که خود را در سنگلاخ تحقیق متون و تدقیق اسناد بپردازند مایلند که شاهباز فکر را در فضای گشاده تری پرواز دهند بعضی از کار تحقیق و جهم آوری اختلاف نسخ و یافتن اجزاء خبر لذتی بی پایان میبرند چنانکه شخص در بازی شطرنج وحل معما میبرد و چنان فریفته میگردد که گوئی اصلاح متنی و یافتن عدد سالی اصل تاریخ و حقیقت دانش است این اشخاص در رشته خود شم خاصی پیدا میکنند از این جهت نظیرشان در باب انتقاد ظاهری بسیار گرانهاست پس سزاوار است که بگوئیم هر دو طایفه برای تاریخ نویسی ضرورت دارند باید گروهی عمر خود را صرف جمع و تنقیح مواد سازند و جماعتی نتایج علمی از آن مواد بگیرند ترقی این علم نسبت مستقیم با تخصص محققین در رشته های محدود دارد باین شرط که هر کس صاحب ذوق تحقیق است در این راه قدم بردارد نه اینکه بتقلید و از روی تکلف محقق شود.

نخستین شرط تحقیق استعداد و میل فطری این کار است

بعضی افراد برای این کار ساخته نشده اند مثلا شعرا و صاحبان ذوق خلاق کمتر خود را باین کارها می‌توانند یا بشد کنند زیرا که بکار بردن قریحه تند و هوش خلاق در این قبیل رنجهای دائمی مثل استعمال شمشیر هندی در بردن سنگ و چوب است از این نیز حکیم حکایت می کنند که در جواب دوستیکه از او مجموعه اسناد میخواست گفت شما میخواهید دوست خود را بزنی شیر دوچار کنید که تواند آنرا طلاق هم بدهد این قبیل تحقیقات که محتاج عمری صرف وقت است حکم همان زن بدرا دارد که برای مرد دوزخی است در این عالم لکن برای مردمانیکه صاحب آن قبیل قرائح نباشند کار تحقیق متون حرفه شیرینی میشود انسان از طفولیت مایل بجمع آوری دسته بندی چیزها است چنانکه در احوال کودکان ظاهر است پس در بزرگی هم جمع آوردن کتاب و اخناد و باد داشتهها عمل بفطرت اصلی است بازی های مختلف مثل شطرنج و حل مربعات و کشف رموز و الفاظه از این قبیل و رافع احتیاج کنجکاوی بشر است بنیان کشفیات علمی همین حس تجسس انسان است که قوتها در چیزهای سخت بکار برده است تا عاقبت «رسیده است بگنجی در این خراب آباد» صفات خاصی برای مدققین لازم است بعضی اشخاص با وجود عقل سالم و مزاج صحیح و اطلاع کافی چنان ساخته شده اند که تحقیقاتشان سراپا اشتباه است گوئی فطرت بوی اشتباه کاری و دروغ پردازی آماده گشته اند در یکی از کتب دیده شد که فرود نام مورخ انگلیسی از این قبیل مردم بوده

است با اینکه عمری صرف انتقاد تاریخی کرده بود دماغش مهبیای دقت نمیشد مثلا شرح مسافرت خود را بشهر ادلاید استرالیا چنین می نویسد

« در زیر بای خود در صحرا رودخانه دیدیم که از میان شهری صاحب ۱۵۰۰۰۰ سکنه میگذشت اهل این شهر هیچگاه از بابت غذای سه گانه شبانروزی خود تشویش نداشتند » در این چند جمله چندین اشتباه هست شهر ادلاید بر روی بلندی ساخته شده در صحرا نیست هیچ رودی از آن نمیگذرد جمعیتش در آن تاریخ درست نصف ۱۵۰۰۰۰ بوده و در آن سال که فرود یافتارفته بود شهر دوچار قحطی بود » علت این اشتباهات غلبه خیال وی نظمی آنست که وقایع را آلوده و مشوب میکند خیال بجای حافظه بکار میرود اطفال همیشه چنین هستند و بعضی رجال هم از این حیث همواره در حال کودک کی می مانند این مرض شبیه است بمرض دالتونی در باصره که تمیز الوان را سلب می کند و شخص رنگها را اشتباه میکند

بزرگترین هنر محقق صبر و احتیاط است باید در میان سیل حوادث چون کوه استوار ماند و از عجله خود داری نمود سرعت در کار فایده ندارد استواری و صحت شرط است

بهر است که شخص محقق سالها در يك مسئله صبر کند و باری از دوش آیندگان بردارد تا اینکه بمحله کارهای بزرگ را پیش ببرد و آیندگان مجبور نشوند باز راه رفته او را از سر بگیرند

بس محقق باید تن بگمتامی و سختی زندگانی در دهد و کار خود را بقصد دفع عام پایان رساند و بداند که ثمر رنجهای او را دیگران خواهند چید آن هم در سال های بعد و خود ممکن است میوه خدمات خود را نه بیند.

بعضی گفته اند کار تحقیقات ظاهری آسان است و مردمان کم قریحه و متوسط باید بآن پردازند لکن صفاتی می خواهد که همه کس جامع آنها نیست مثل اراده قوی و صبر و متانت و دقت نظر و فداکاری و غیره.

عیب دیگر مدققین این است که در کار خود افراط میکنند آنچه را که طریق است مقصد می بندارند مطالب عالی تاریخ را گذاشته با ذره بین کنجکاوی جزئیات بی فایده را زیر و رو و مطالعه میکنند و چنان را کد و منجمد میشوند که از قواعد تحقیق قدمی جلو تر نگذاشته خیال و حدس و فرض را عاقل و باطل می سازند خرمن تحقیقات خود را کوهی استوار و منیع می بندارند این طایفه مصداق قول شاعرند.

گویند که در سقسن تر کی دو کمان دارد

گوزانکه یکی دارد ما را چه زبان دارد

چند نقص در کار آنها رخ میدهد.

۱ - ضعف و تردید - بعضی از محققین چنان عادت بعیب جوئی و خرده بینی میکنند که فکرشان را کد و فلج میگردد چون در کار خود

تجربه میکنند که هر قدر در اصلاح آن میکوشند باز از عیب و نقص خالی نیست کم کم نسبت بهمه چنین بد بین و وسواسی میشوند افزش های کوچک در نظرشان بزرگ مینماید از دیدن عیبی در کار خود مبتلا به پریشانی و آگرانی جانکاهی میگردند نتیجه آن سکون و رکود است در تاریخ و اسناد غیر جز عیب نمی بینند هر چه میخوانند برای نکته گیری و عیب جوئی است چنانکه گویی وظیفه آن ها تخریب است.

۲ - انتقاد بیجا - کسیکه دچار افراط در تحقیق شود قواعد این کار را در مواردی بکار میبرد که ابدأ لیاقت و استعداد آنرا ندارد در عبارات روشن و صریح بقدری باریک میشود که عاقبت در نظرش تاریک و مبهم میشود در اسنادی که شک بر دار نیست شک میکنند از این جهت در هر جا که علم تاریخ بیشتر پیشرفت کرده و شبهات آن بهتر رفع شده باشد محققین آن مملکت بیشتر وسواس و انتقاد بیجا را لازم شمرده اند زیرا که محققین چون می بینند تاریخشان روشن شده است و جایی برای تحقیق آنها باقی نمانده عمداً تولید تاریکی میکنند از این جهت فیلسوف فرانسوی ارنست رنان گفته است « از خواص تاریخ و علوم یاور آن مانند فقه اللغة و غیره این است که چون بکمال نسبی خود میرسند بتخریب بنیان خود میپردازند ».

۳ - حرفه و پیشه - بعضی انتقاد و تحقیق تاریخی را حرفه خود میدانند بدون مقصود و اسلوب معین بهر چیز برسند آنرا در بوته

تحقیق می اندازند و گویند هر چه پیش آید خوش آید و قتیکه مطلبی روشن کردند برشته دیگر دست انداخته در تحقیق آن می کوشند بقول کارلایل مورخ و حکیم انگلیس نتیجه زحمات آنها و قتیکه جمع شود شبیه است بدکان عتیقه فروشی اما این اشخاص در دفاع خود گویند همه چیز در علم مهم است چه بسا مطالب خرد که نتایج بزرگ میدهد هر چیز که خوار آید يك روز بکار آید بر فرض که در نظر شما مطالبی مهمتر و مسائل نامهمتر باشد از کجا سبب فایده از آن میکنید با چه محکی میگوئید فلان مطلب مطلقاً خالی از ثقیع است بزرگان گفته اند هیچ نوشته نیست که بخواندنی نیارزد چه بسا کتب که در آنها چشم حقارت نگریسته اند و چون از لحاظ دیگر آنرا مورد مطالعه قرار داده اند اهمیت خاصی یافته است هر چه بخودی خود ارزش نداشته باشد ممکن است طریق و وسیله چیز مهمی شود شاید روزی علم بجائی برسد که بطور قطع مهم را از نامهم تمیز بدهد ولی فعلاً کسی حق چنین ادعائی را ندارد ارنست رنان در باب این معادله میان دو گروه سابق چنین قضاوت میکند :

می توان گفت بعضی تحقیقات عاری از فایده است باین معنی که شاغل زمانی است که ممکن بود آنرا در کار مقیدتری صرف کنند صحیح است که برای کارگر همیشه ضرورت ندارد که از نتایج عمل خود آگاه باشد ولی بهتر است که مشتغالین بتحقیقات مخصوصه قبلاً از مجموع کار خود آگاه باشند و عواقب کار را بسنجند زیرا که فقط

همین اطلاع جمعی است که کاری را ارزنده و مفید میسازد . اگر همه مدققین و محققینی که علم فعلی ما را برهون زحمات و کنجکاوای های آنان است اطلاع جامعی از کار خود داشتند و نقشه اعمال خود را قبلاً میدانستند چقدر صرفه جوئی در وقت میشد .

تأسف مخالفین تحقیق بی فایده راجع است باتلاف وقت گروه کثیری که اگر درست هدایت میکردیدند صرفه بسیار در زمان و در زحمت علما میشد .

بعضی از مصلحین بر آن شده اند که تحقیق کنندگان تاریخ را که اکثر کارشان تکرار یکدیگر است در يك مؤسسه وارد کنند و در تحت نظر مدیرانی بکار وادارند تا وقتشان ضایع و کارشان مکرر نشود و از نتیجه تحقیقات یکدیگر فایده بسیار ببرند ولی هنوز چنین تأسیسی صورت نیافته است

انتقاد باطنی .

چنانکه گفتیم انتقاد تاریخی با متعلق بطواهر اسناد است یا به مقاصد و بطون آن است تا اینجا سخن از تحقیقاتی بود که فقط هدفش ظاهر و صورت اسناد باشد در این قسمت از کیفیت تحقیق باطن و معانی مقصوده سخن میرانیم .

مسلم است که اسناد قدیم را تا وقتی که جزء بجزء تحقیق نکنیم و مراد نویسندگان را از الفاظیکه بکار برده در نیابیم نمی توانیم بی بمنظور او ببریم پس حق انتقاد باطنی آن است که از حرکت قلم

مؤلف تا معانی که در ذهن او پیدا شده و تصوراتی که عضلات دستش را بجنبش در آورده است همه را بسنجیم اما چنین تحقیقی بحال است انسان فطره مایل نیست خود را در پیچ و خم این اشکالات بیندازد انتقادات ظاهری بطوری که گفتیم حکم حل رموز را دارد و دلچسب و دلفریب است اما غور در معانی و مقاصد مورخین قدیم چندان کار آسان و مشغول کننده نیست و مستقیماً لذتی نمیبخشد چون ضرورت ایجاب کرده است شخص بآن دست میزند و الا بسوق طبیعی کسی باین مشکلات خود را نمی افکند شخص فطره میخواهد این اشکالات را حتی المقدور بکمترین مقداری برساند انتقاد کننده دقیق کسی است که در هر سندی دو چیز را تفحص کند.

۱ - مندرجات سند را تجزیه کند و بیانات و تعبیرات مؤلف و صاحب سند را بسنجد که چه مراد داشته است این را انتقاد مثبت گویند.

۲ - فحص در اوضاع و احوالی نماید که سند در آن نوشته شده است و آزمایش اقوال صاحب سند را بوسیله انتقاد منفی معمول دارد لکن این زحمت را هر کسی بخود نمیدهد عده قدیمی باین قبیل رنجهای خود را دوچار میکنند باقی مورخین متون قدیمه را باین نظر میخوانند که مطالبی از آنها بیرون بکشند و ابداً نمیکوشند که معلوم کنند مؤلف چه فکری داشته و این الفاظ دلالت بچه معانی میکردند است؛ بقدری فاصله ما با اسناد قدیم دور شده است که

نمیتوان بظاهر عبارات آنها اکتفا نمود و همان کار را که با اسناد جدید میکنیم نیست با اسناد کهن هم بکنیم هر کس متن کهنی را بخواند و قبلاً سعی نکند که آنرا کاملاً بفهمد مثل این است که با عینک احساسات خود آنرا قرائت کرده باشد زیرا که فقط آن عبارات و جملاتی اورا جلب مینمایند که با فکر قبلی خودش وفق بدهد چنین مورخی از مجموع این استخراجات مشکوک خود کتابی میسازد که سراپا خیالی و فرضی است و حکایت از گفتار و مقصود مؤلف نمیکند عالم را بر ننگ عینک خود می بیند.

پیش چشم داشتی شیشه کبود

لاجرم عالم کبودت می نمود

فوستل دوکولانژ مورخ معروف فرانسوی در این باب

گوید:

« بعضی از محققین قبلاً اعتقاد ثابتی نسبت بمطابقی دارند بعد شروع بخواندن يك متن قدیمی میکنند در این صورت یا آن سند کهن را نمی فهمند یا بخلط استنباطی مینمایند میان آن متن و ذهن خواننده روابطی ایجاد میشود زیرا که نفس خواننده هرگز چیزی را که برخلاف اعتقاد راسخ خودش باشد نمی پذیرد پس آن متن تسایم نفس خواننده میگردد و خود را با اعتقاد خواننده موافقت میدهد اصطلاحاً این وارد کردن عقاید شخصی را در مطالعه متون تاریخی اسلوب نفسانی میخوانند شخص می بیند که چیزی می بیند اما فقط

افکار و اعتقادات خود را دیده است مشهودانش آن رنگی را میگیرد که نفسش بآن مایل است از این جهت تاریخ عصر سلاطین مرو و نرین تاریک تر مانده است زیرا که چون بر زبان آنان کاملاً دسترسی نداریم نمی توانیم تحقیقاً مورخین و اسناد زمان آنها را دریابیم. پس بنا بر این سخنان باید هر کس قبل از اظهار نظری نسبت با اسناد قدیم معانی و مفاهیم الفاظ آن را در یابد و بحس و خیال غره نگردد.

از این جهت است که علم فقه‌اللفه را از علوم یاور تاریخ قرار داده اند در انسان این طبیعت هست که هر لفظی را بشنود آنرا دارای معانی ثابتی میداند که همیشه اوقات آن معنی را داشته است و قیاس میکنند بعلائم و اصطلاحات علوم که همیشه بیک حال میمانند و بیش از یک معنی نمی بخشند چنانکه علامت + و - بمعنی بعلاوه و منهاست و تغییری در آن وارد نمیشود چون در علوم هر اصطلاحی معنای خود را دارد تصور میبرد که در ادبیات و تاریخ هم حال بر این منوال است در بادی نظر نمیتواند باور کند که در زمانها و مکان های مختلف و در میان اقوام و اشخاص گوناگون الفاظ معانی مختلف میگیرند و زبان عادی اسناد و آثار تاریخی چیزی سیار و غیر قار است هر لفظی چند معنی دارد بحکم مجاز و استعاره و ایهام و تشبیه و غیره يك لفظ در چند معنی بکار میرود هر مولفی از لفظ چیزی میخواهد مثلاً لفظ کجا در شاهنامه بمعنی که و در روضة الصفا بمعنی کدام مکان است لفظ

را در زمان سابق افاده معنی از «یا» «برای» میکرده است چنانکه میگفته اند قضا را من و بیری از قار باب یعنی از قضا و همچنین میگفته اند روانی سخن را چنین و چنان گنم یعنی برای روانی سخن اما لفظ (را) در زمانهای بعد معنی و مورد استعمال دیگر پیدا کرده است که معروف است پس باید احتراز نمود از معانی جدید الفاظ در مورد کلمات قدما و باید قواعد صرف و نحوی هر سند را بر طبق معمول بکار برد.

زبان بحکم تکامل دائمی در تغییر است هر عهده را زبان خاصی است ممکن است مولفی الفاظ زبان مرده یا نیم مرده را برای فضل فروشی بکار برده باشد چنانکه اگر در بعضی کتب جدید دیدیم که نوشته بود در خرگله خسروی موبدان و هیر بدان و ارك بدان فراهم آمده بودند یا نوینان و ترخاتان طوی آراسته بودند باید دانست که معانی حقیقی این مناسب در نظر نبوده بلکه بتکلف این القاب را باهل زمان بسته اند.

باید زبان محلی مولف الفاظ غریبه موافق را هر يك در جای خود محل توجه قرار داد و با قرائن سنجید و هرگز از قریه دوری نجست. در بیان معانی و الفاظ قدیم معانی این دو دسته بیشتر مورد تغییر است و باید با احتیاط آنها را استنباط کرد.

۱ - امثال و عبارات ساخته و پرداخته که عیناً از قرنی بقرنی میگذرند مثل الولد سوابیه که باید در لفظ سر مثلاً دقت کرد و مراد

حقیقی از آن را دریافت.

الفاظی که تغییر ذاتی معانی آنها است مثل لفظ جماعت - مردم لشکر - گروه - قوج - بیاه - محکمه - دیوان رسائل - دیوان عرض شجنگی و غیره مسلم است امروز از لفظ وزیر خراسان نباید وزیری مثل وزرائی که هیئت دولت را تشکیل میدهند دریافت یا شجنه را که رئیس نظمیه باشد یا رئیس بلایس معالک امروز مقایسه کرد و همان معنی را از آنها خواست.

بعد از آنکه معانی الفاظ یا سند قدیمی را در یافتیم باز نمیتوان مطمئناً حکمی راند زیرا که ممکن است صاحب سند آنها را مجازاً استعمال کرده باشد یا قصدش ابهام و توریه و استعاره یا تقلید و شوخی و عرفان باقی باشد حتی نقوش کتیبه ها را هم نمیتواند بمعنی حقیقی گرفت مثلاً افتادن والرین در بای اسب شاپور دلیل این نیست که واقعا چنین کاری حادث شده باشد بلکه کنایه از تسلط شاپور بر قیصر روم تواند بود.

لکن کشف این مقاصد نهائی مصنف چندان آسان نیست خاصه وقتی که طرف خطاب او جماعت خاصی باشند از اهل اصطلاح مثل طایفه از صوفیه که از کتب حروفیان یا از رموز حسین بن منصور حلاج استنباطاتی میکنند و دیگران از آن عاجزند علم تحقیق مقصود حقیق مؤلفین را هر متونیک می گویند (۱) راه این تحقیقات فقط مقایسه

(۱) Herméneutique

چند عبارت از خود مؤلف بایکدیگر یا مطابقه کلام او با اهل اصطلاح است.

افراط در این دقت هم خوب نیست زیرا که شخص عادت میکنند هر کلام ساده را هم رموز ببینند چنانکه باطنیه در کلام حدیث و خبر افراط در تأویل را جایز شمرده اند چنین دقت های بی محلی اسباب تاریکی متون روشن کهن خواهد شد.

صداقت و صحت قول مؤلف

باقواعد و اصول سابق الذکر فقط اطمینان حاصل میشود که مراد مؤلفی را در یافته ایم اما آیا آنچه مؤلف گفته است با نفس الامر مطابق است یا نه این نکته است که احتیاج به بیان دیگر دارد.

هر چه مؤلف میگوید عین حقیقت نیست زیرا که هم ممکن است دروغ بگوید هم قریب خورده باشد. این مسائل خیلی روشن است ولی انسان طبعاً مایل است هر چه در کتابی به بیند باور کند چنانکه هر روز هزاران اشتباه و دروغ در کتابهای گذشتگان می بینیم و باز در باور کردن اظهارات آنان خود داری نمی کنیم پس معلوم میشود خصلت خوش باوری در نهاد بشر ریشه دارد اصل باور کردن است چنانکه در اطفال این نکته پیداست تا دروغ بودن بعضی چیزها را درک نکرده اند همه چیز را باور می کنند مورخین هم چون مکرر در اسناد اشتباه و دروغ کشف نموده اند بدین شده وقتی

موسوم به انتقاد باطنی با انتقاد منقی ساخته اند و در برابر هر سندی از خود می پرسند آیا صاحب آن معاصر واقعه بود ؟ آیا شاهد واقعه بوده آیا صادق القول است آیا خوب مطلع و مستحضر گردیده است آیا حقیقت را دریافته است آیا خواسته است حقیقت را بر قلم جاری کنند آیا کلامش باور کردنی است یا نه .

در علوم اروپائی اصطلاح تشکیل منظم (۱) عبارت از اینست که شخص در هر جا و در هر نکته قبلاً شك کند تا یقین یا ظن قوی برایش حاصل نشود آن سند را دروغ و باطل بداند . مورخ باید تمام تصدیقات صاحب سند قدیم را مشکوک بدارد زیرا که اگر بدون کشف یقین آنها را نقل کند خود عهده دار صدق آن خبر شده است که گفته اند العهدۃ علی الراوی راجع بخبر گفته اند الخبر یحتمل الصدق و الکذب اما در این فن اصل را در خبر کذب گرفته اند و تصدیق آن موکول باستدلال خارجی است . تا یقین بر تو چهره ننماید شك کن اندر حقیقت هر چیز این خوش باوری طبیعی بشر چنان قوتی دارد که معمولاً بعضی از مورخین قدیم را مطلقاً راستگو و معتبر و برخی را غیر معتبر می شمارند مثلاً تاریخ طبری و ابن الاثیر و ابوسریحان را صادق و ناسخ التواریخ و حبیب السیر و روضة الصفا را کاذب قلمداد میکنند هر چه اینان گفته اند مشکوک آنچه آنان روایت نموده اند صحیح

(۱) Ledoute methodique

می بندارند و چون خبری در طبری است و کسی منکر صحت آن شود گویند دلیل یاور بر کذب آن و تادلایل قاطع نیابری آن کلام بصدق خود باقی است این قسم معامله با بعضی تواریخ موجب شده است که باطیل بسیار را ما بدون دلیل میپذیریم در صورتیکه اعتبار جمعی يك کتاب دلیل اعتبار تمام مندرجات آن نمیشود شاید بعضی اخبار آن غلط باشد و همچنین صحت انتساب يك خبر بمخبر قدیمی دلیل صحت آن خبر نیست و باید خبر فی نفسه صحیح باشد نه صحت انتساب آن بمؤلف درست باشد پس اعتقاد جمعی نیست به يك تاریخ صحیح نیست کتاب تاریخ وحدت ندارد که بيك حکم بگوئیم سرابای آن درست است تاریخ مرکب است از تصدیقات متعددی که هر يك در جای خود قابل صحت یا سقم هستند باید تجزیه کرد و در باره هر يك رأی داد موافق این دو قاعده .

۱ - شهادت اشخاص برای ثابت کردن حقایق گذشته کافی نیست تصدیق هر قضیه محتاج بعملی است ممکن است تصدیق يك مخبر به تنهایی علت نامه برای اعتقاد صحت آن خبر باشد ولی کسی قبل از رسیدگی نمیتواند آنرا بداند پس قاعده این است که یکان یکان تصدیقات آن مؤلف را بسنجیم به بنیم کداميك دارای این خاصیت است که علت نامه برای حصول اعتقاد با صحت خبر شود .

۲ - انتقاد هیچ سندی جمعی نباید باشد باید اجزاء آنرا

تفکیک کرد و هر جزئی را جداگانه مورد تحقیق قرار داد.
 غالباً اشخاص مبتدی انجام این همه اعمال را ملال آور و غیر
 ممکن دانسته اند ولی چنین نیست بعد از ممارست ملکه مخصوصی
 پیدا میشود که سرعت قضایا را میتوان سنجید.
 لهجه صدق

بعضی میندازند که قوه استنباط و ذوق تشخیص آنها در بعضی
 امور بجائی رسیده است که از کلام مورخی صدق را استشمام میکنند
 و این را لهجه صدق میخوانند تا درجه این استنباط ها صحیح است
 اما نباید فقط بآن اکتفا کرد و گفت چون من استشمام صدق
 میکنم پس خبر درست است و چنین لهجه ممکن نیست کذب باشد
 زیرا که شخص ادیب و خطیب و بازیگر تاجر و وکیل دعاوی
 در وانمود کردن بعضی مسائل چنان ورزش و تمرین میکنند که
 دروغ را در لباس راست نشان میتوانند بدهند قوت تصدیق و ایجاب
 که در بعضی کلام ها دیده میشود همیشه دال بر رسوخ اعتقاد
 گوینده و صدق او نیست بلکه ممکن است دال بر بی شرمی یا
 چالاکی او باشد همچنین کثرت تفصیل و دقت ظاهری حوادث
 منقوله هم حاکی از صدق آن نیست مثلاً مورخی لشکر کشی معمولی
 را بتفصیل هر چه تمامتر شرح دهد تمام منازل راه و کیفیات
 اردوگاه ها را بیان کند اینها دلیل صحت وقوع آن لشکر کشی
 نیست بلکه حاکی از قوت خیال و نیروی جمل گوینده میکند یا

بی شرمی و زیر دستی او را ینبوت میرساند بعضی تازه کاران چون
 کثرت تفصیل و دقت بیان و تعدد حوادث را می بینند با خود می
 گویند بیهوده سخن باین درازی ناچار چیزی بوده است غافل
 از اینکه البته چیزی بوده اما مربوط بآن شخص و آن زمان و آن
 مکان ممکن است نباشد پس هیچ صفتی از صفات اسناد مغنی از
 انتقاد نتواند بود برای تحقیق امر باید چند چیز را در نظر گرفت
 جدول

باید دو قسم جدول سؤالات درست کرد و آنها را در برابر
 هر سندی بکار برد که بمنزله محک امتحان است یکی جدولی
 مربوط بشخص مؤلف و صاحب خبر که به بینم عادات او اطلاعات
 او مقام اجتماعی و اغراض خاصه او چه بوده و چه باعث شده که
 او عمداً یا سهواً اشتباهی بکند یا در بعضی موارد دقت فوق العاده
 بخرج بدهد.

دوم جدولی باید درست کرد که حاوی سؤالاتی باشد عام
 راجع بطبیعت بشر بطور کلی مثلاً چه چیزهایی در بشر مطلقاً
 موجب اشتباه میگردد یا این دو جدول معلوم میشود که بشر تابع
 چه عواملی است در برابر حوادث و مؤلف که یکی از افراد
 بشر است تابع چه عوامل عام وجه عوامل خاصی که مربوط
 بشخص او است بوده است.

از جمله چیز های مهمی که در این مورد باید مقرر شود

یکی این است که آیا صاحب خبر دقت نظر داشته است اخبار را درست نقل کرده است یا نه دیگر اینکه این صاحب خبر چه غرضی از دروغ گفتن ممکن است داشته باشد برای این مسئله در جدول سوالات خود آنچه موجب دروغگوئی است جمع میکنیم و چون مسلم است که مخبر در نقل دروغها چه كوچك چه بزرگ قصدش ایجاد تأثیر خاصی است در ذهن خواننده پس کلام ما بر میگردد باینکه موجبات دروغگوئی او چه میتواند باشد مهمترین آنها ازین قرار است.

- ۱ - نفع - صاحب خبر میخواهد منتفع گردد پس باید راه های نفع او را جستجو کرد چه سودی برایش متصور بوده است در اینجا باید احتیاط کرد که مانع خودمان را بآن صاحب خبر نسبت ندهیم. عبارت دیگر آمال و ذوق خود مؤلف را باید تشخیص داد علاوه نباید فقط نفع شخصی مؤلف را در نظر گرفت زیرا که گاهی صاحب خبر جزء گروهی است که نفع جمعی آنسان مقتضی کذب بوده است مثل منافع يك خانواده يك حزب يك قوم يك فرقه سیاسی و یا مذهبی پس ممکن است شخص مؤلف غرضی خاص بخود نداشته باشد اما تابع غرض هم مساکن خود باشد.
- ۲ - وضع خاص - ممکن است مورخی که کمال میل را براستگوئی دارد در احوالی یفتد که چاره جز دروغ گفتن نداشته باشد البته در این صورت مجبور است تصدیقاتی کند منافعی با اصول مسأله تاریخ -

۳ - مبالغهات - صاحب خبر با جعل این خبر خواسته است جلب فخری کند برای خود یا اصحاب خود و ممکن است آنچه در نظر او مایه فخر بوده امروز در چشم ما ننگ آور باشد مانند قتل عام های مذهبی و غیره بطور خلاصه باید از نقل آنچه بعواف با اصحاب او فرصت خود نمائی و ترفیع جاه داده است احتراز واجب شمرد.

۴ - رد و قبول عامه - مؤلف ممکن است از آداب و آمال قوم خود تهیت کرده و حقایق را محض معاشات باقوم خود مستور داشته باشد مثلاً میخوانیم که در زمان قدیم فلان شخص مقامی را که باو تکلیف کردند رد نمود و این را دلیل کرامت نفس آن رد کننده و قوت اراده او میگیریم در صورتیکه فی الحقیقه چنین نیست معمول آن زمان بوده است که هر وقت مقامی را بکسی تکلیف می کرده اند نادباً آنرا با یتی در دفعه اول رد نمایند پس ملاحظه عادات و آداب هر طایفه ضرور است.

۵ - رسوم ادبی - مؤلف محض خوش آمد اهل زمان پیر و رسم آنان میگردد و اسامی مجعول، وقایع جعلی و تواریخ و اعداد اختراعی بکار میبرد مورخین ادیب و صنفیگر برای ایجاد اثر ادبی در ذهن خوانندگان حوادث متفرقه را جمع کرده يك نفر نسبت میدهند که در انظار بزرگ بنماید پس قاعده این است که هر کلامی از لحاظ ادبی زیباتر بود باید سوء ظن مانست بآن بیشتر

باشد بعضی از مورخین قدیم مثل اریستوفان و دموستن چنان با مهارت قلمی مجامع خود را پرورش داده بودند که تا اواخر قرن ۱۹ کسی در اروپا جرأت نمیکرد در صحت روایات آنان تردید کند هر جا اشخاص تاریخی خصال عجیب و احوال غریب نشان دادند ما باید بیشتر حذر کنیم.

خبر صحیح آنست که منکی بعین و مشاهده باشد خواه مستقیماً خواه غیر مستقیم و مشاهده هم باید صحیحاً صورت گرفته باشد موارد اشتباه در مشاهده را میتوان بطور تقریب در تقسیم ذیل دسته بندی کرد.

۱ - مخبر در وضعی بوده است که عادتاً میتوانسته است واقعه را به بیند اما يك مانع باطنی او را باز داشته است مثل غایب خیال، اشتباه نظر، غرض سابق.

تشخیص این احوال مشکل است لکن اگر در تاریخ زندگانی مخبر معلوم باشد که غالباً گرفتار این اشتباهات میگردد بنده است کار آسان میشود اثبات غرض ورزی نسبت به سهل تراست زیرا که در ترجمه حالات او بهتر نمایان است.

قبل از نقل هر خبری باید از خود پرسید آیا مخبر نسبت بمصادیق آن حب و بغض و نظر خاصی داشته است یا نه.

۲ - مخبر شخصی راستگو است و عادتاً اشتباه نمیکند اما مکان او مناسب با مشاهده دقیق نبوده است و ممکن نیست بوضوح

تمام حادثه را دیده باشد - مشاهده کننده باید طوری واقع شده باشد که بدستی جزئیات واقعه را به بیند و مقصودی معین و اعتقادی قبلی نداشته باشد که حوادث را بزرگ آن در آورد و باید مخبر فوراً واقعه را یادداشت نماید و طرز یادداشت برداری او هم دقیق و علمی باشد و قبلاً هم مخبر باید بگوید که سبک او در تهیه اخبار چیست در علوم این طریق متداول است ولی در اخبار تاریخی تا حال معمول نبوده است مثل:

اگر سربازی گفتگوی هیئت مدیره جنگ را شرح دهد قابل قبول نخواهد بود زیرا که عادة مقام او اقتضای آگاهی بر این اسرار را ندارد همچنین از آنجا که سرباز گرفتار اعمال نظامی در میدان جنگ است فرصت و اجازه دخول در این قبیل اسرار را عادة ندارد همچنین اگر واقعه بقدری حقیر باشد که مجال باشد کسی بآن نگریسته و در آن دقیق شود تفصیلی که راجع بنشأت آن بدهند از اعتبار خالی است اگر کسی فوراً وقایع را یادداشت نکند خبر او جزء حفظ و یاد میشود و از اعتبار آن کاسته میگردد زیرا که هر چه بخاطر سپارند در اندیشه های دیگر آمیخته میشود و باید آنرا با احتیاط بذرفت.

۳ - بعضی مطالب قابل مشاهده نیست و نمیتوان از آن خبر داد مثل حادثه که برای شخص واحدی رخ داده باشد و او هم تلف شده باشد یا تفکر و تخیل اشخاص بدون اینکه خود شرح داده باشید.

دیگر از چیزهایی که ادعای مشاهده در آن ضعیف است احوال و حرکات جماعت کثیری است مثل قشون و طایفه انبوه یا قضاوت در باب اخلاق مردمان یا تعداد سپاه و غیره زیرا که این قبیل امور قابل مشاهده فردی نیست از چندین مشاهده ترکیب میشود و یک نفر تنها قابل نیست که بحقیقت آنها برسد پس غیر مستقیم آنها را گرفته و حساب دیگران را جمع بسته است و قولش معتبر نیست از اینجا می توان اعتبار اقوال مورخین را شناخت.

آنچه تا کنون گفته شد مربوط بمخبری بود که خود شاهد واقعه باشد ولی این قبیل اخبار بقدری در تاریخ کم است که اگر بآنها اکتفا کنیم تاریخ آراسته نمیشود پس باید اخبار دسته دوم را هم مطمئن نظر قرار دهیم سایر علوم باین قبیل اخبار اعتنائی ندارند در عمل وقتی که یکی از معاصرین مای خواهد حوادث زمان ما را شرح بدهد می بینیم مشهودات خودش عشری از اعاشار منقولات و مأخوذات اوست.

چنانکه گفتیم اسناد دو قسم هستند دست اول و دست دوم دست اول آنست که مخبر شاهد واقعه باشد و دست دوم آنکه نقل از دیگران کرده باشد نه چنانکه گفته اند دست اول آنست که مؤلف خود نوشته باشد و دست دوم آنکه دیگران از قول او روایت کرده و نوشته باشند زیرا که ممکن است مخبری چیز را بنویسد ولی خود شاهد آن نبوده باشد.

پس برای یافتن خبر دست اول باید سلسله روایت را گرفت تا شاهد برسیم و آنچه او گوید صحیح بدانیم یا مورد انتقاد قرار دهیم. نظراً این اسلوب درست است اما عملاً شخص بمشکلات بسیار می افتد چنانکه در صعود از مراتب روایت و مخبرین عاقبت چون آخر میرسد باز شاهد را نمیبیند.

قصه ها

در هر نقلی که از سند ما قبل میشود قسمتی که عیناً از ماقبل گرفته شده معتبر و هر چه بآن افزوده اند بی اعتبار است. متوسطات اعتبارشان در صحت نقل از منقذ است باید دید چقدر بر اصل افزوده اند که آنها حذف نماییم همچنین باید دید نقلها کتبی است یا شفاهی کتبی معتبر تر از شفاهی محسوب میشود در سلسله اخبار هر جا بشفاهی رسیدیم سوء ظن مالدید میگردد خاصه اینکه خبر منتهی شود بزمان های قدیم که کتابت در آن مبسر نبوده یا متداول نشده است.

در آغاز تاریخ هر قومی دوره است که عهد افسانه نام دارد و اروپائیها *Epoque legendaire* میگویند در این زمان کتابت در کار نبوده و اخبار سینه بسینه میرسیده است بعد از ختم این دوره کتابت شروع میشود و تاریخ ظاهر میگردد ولی در ردیف اخبار مکتوب باز روایات شفاهی است که آنها را قصص می خوانند و علت اینکه آنها را در کتابت ثبت نمی کنند یا محرمانه بودن

یا مستهجن بودن یا غفلت شنوندگان است

بعضی از محققین راجع باهویت و اعتبار قصه ها مبالغه کرد و آنها را دارای حقایق شناخته اند که ممکن است بوسیله تجزیه لب حقیقت را از آنها بیرون کشیده جامی میگوید

هست اندر صورت هر قصه نکته بیان راز معنی حصه

اینکه در قصه ها حقایق است مخالفی ندارد ولی آیا با تجزیه میشود حقیقت را بدست آورد این مشکوک است. قصه بمنزله رای است که از انعکاس یک شیئی نامرئی میدرخشد در خود او جزعکس حقایق چیزی نیست و عکوس را با تجزیه مثبت بدست نتوان آورد

حمله مان پیدا و ناپیدا است باد

بعضی راهی برای تحقیق قصه پیدا کرده اند گویند هرچه خارق العاده در قصه باشد بیرون میریزیم و آنچه مانند تاریخی می دانیم این قول مخدوش است زیرا که نه هرچه بنظر کسی خارق العاده آید معتنع است و نه آنچه عادی و غیر عجیب بنماید قابل اندراج در تاریخ است مثلاً در قصه حسن بصری الف لیل قرصاً اگر قسمت طبل صحر آمیز را بیرون انداختیم آیا میتوانیم باقی را تاریخی بدانیم؟

طریق دیگر که برای بیرون آوردن وقایع تاریخی صحیح از افسانه ها پیشنهاد کرده اند این است که چند قصه را مقایسه کنیم مشترکات آنها را صحیح و تاریخی بدانیم ولی این هم درست نیست.

زیرا که ممکن است در کذب شریک باشند

خلاصه اینکه افسانه و قصه تاریخ نتواند شد فقط حکایت از کیفیات نفسانی اقوام میکند پس هر خبری که آمیخته با افسانه باشد باید آنرا ضعیف شناخت. چند قسم سند

اسناد تاریخی اگر در معرض اشتباهند ولی بعضی اخبار هست که طبعاً دروغ در آنها کمتر راه دارد مانند اقسام ذیل:

۱ - وقایع که احتمال دروغ در آنها ضعیف است - دروغ گفتن اساساً برای تولید اثری در نفس خواننده است حال اگر خبر طوری باشد که تصور نفی در جمل آن نرود قابلیت اعتماد دارد بنا بر این باید چند سوال کرد.

اولاً آیا این خبر درست منافی اثری نیست که مولف میخواسته است تولید کند مثلاً مورخی را میشناسیم که شیعه تراش بوده در هر گوشه رجال تاریخی را گرفته تقریبی او را متعایل بتشیع ساخته است حال اگر در ضمن تاریخ او احوال کسی را دیدیم که مؤلف صریحاً سنی بودنش را اقرار کرده است این خبر قابل اعتماد تواند بود.

لکن این قاعده کلیت ندارد گاهی صاحب خبر و قائل آن برای خود نمائی یا غرض برخلاف مصلحت ظاهری خود اعتراف دروغی میکند مثلاً شادل نهم پادشاه فرانسه صریحاً اقرار کرده

است که مسبب قتل عام سن بار نل می او بوده است چون اقرار
بارتکاب چنین عملی خارج از مصاحت است مورخین آنرا صحیح
دانسته اند ولی حال خلافش ثابت شده است دیگر اینکه صاحب
تاریخ بقوم خود بدی نسبت داده باشد این را دلیل صحت قول او
گرفته اند در صورتیکه از این بد گفتن ممکن است طایفه خاصی
از قوم خود را در نظر داشته است که مخالف طایفه خود او بوده اند
مثل نسبت هائیکه دو فرقه مذهبی در يك ملت بهم میدهند.

سؤال دیگر این است که بر سیم آیا این واقعه بقدری شایع
بوده است که مخبر توانسته باشد بدروغ آنرا روایت کنند مثل
کسوف و حریق و سیل و غیره اما در این جا هم باید دید قوم
مورخ عالم بوده اند یا وحشی و جاهل زیرا که این قول در میان
ملل دانا و متملن و علاقه مند بحوادث صدق میکند نه در میان
اقوام وحشی که مورخ اعتنائی بشکذیب و تأیید آنان ندارد و رعایت
جانب آنانرا لازم نمیشمارد يك قسم دیگر از اخبار هست که مؤلفی
آنها را طرداً للباب ذکر کرده و ربطی بعین تاریخ او ندارد مثلاً
در مطاوی کلام او سخنی از نقاشی یا حجاری دیده میشود که
معلوم است غرضی در جعل آن نداشته و کمکی باصل تاریخ او
نمیکرده است فقط برای زینت دادن بمجموعات خود از حقایق
امور چیزی بهم بسته است پس ما میتوانیم غرض مؤلف را خارج
کرده آن پیرایه ها را که برای اثبات و تقویت مجعولات خود

آورده است درست بشماریم.

۲ - اخباریکه از حیث عظمت و دوام کمتر معروض کذب
توانند شد مثل جنگی بزرگ یا عمارتی تاریخی یا حادثه طولانی.
۳ - از این قبیل است آنچه که مؤلف خود باور نداشته
ولی ذکر کرده است اما احتیاط باید کرد که باور نمودن مؤلف
را باخود انسجمیم یعنی چیزی که برای ما باور نکردنی است ممکن
است برای مؤلف عادی بنظر آید چون اعتقاد سحر و جادو و
طلسیم و غیره.

۴ - اخباریکه درجه فهم مخبر بآنجا نرسیده که آنها را
جعل بتواند بکند مانند اخباری که از محمد (ص) و عیسی (ع) نقل
کرده اند که دارای عظمت است و مخبر و راوی هر گز از عهد
جعل آنها برنمیآمده است.

خلاصه

از آنچه گذشت نتیجه چنین میگیریم که اگر متنی تاریک و
مبهم است باید نخست بجل مشکلات و رفع ابهام آنها پرداخت آنگاه
راجع بصاحب سند باید اطلاعات ممکنه گرد آورد که طبیعت و
افکار و اعتقادات مخبر را بدانییم بعد عواملی که در ایجاد آن سند
مؤثر بوده اند مثل زمان، مکان، مقصود، شرایط اجتماعی، مقاصد
وطنی، حزبی، دینی، مذهبی، منافع شخصی و خانوادگی، اغراض
عادات لسانی، سبک عمل مؤلف، وسایل استخباری که در دسترس

داشته است. درجه علم و کمال قوای فکری او، طبیعت خبر و طرز انتقال آن از اصل تا زمان مؤلف و سلسله روانی که آنرا رسانیده اند.

برای پیدا کردن این امور باید جدولی که گفتیم قبلاً ترتیب بدهیم و آن جدول کلیات خوانده میشود بعد کتاب را تجزیه می کنیم بتصدیقات ساده و مجزی بدون پیرویه ادبی و در برابر هر يك از تصدیقات مؤلف باید موارد اشتباه و سهو و دروغ عمدی و احتمال صحت را تشخیص بدهیم برای این کار جدول دیگری باید ترتیب داد که جدول جزئیات نام دارد و محتوی سئوالانی است راجع جزئیات و خصوصیات اخبار مؤلف.

بعضی تصور کرده اند که این طریق دشوار است و امکان ندارد کسی تمام این امور را در نظر بگیرد و محک اخبار قوار بدهد ولی باممارست آسان میشود و چون ملکه و شم انتقادی حاصل شد دفعه عیوب هر سندی و نقایص هر خبری آشکار میگردد و اگر چه استعمال جدولهای پرسشنامه و مراقبت در جزئیات بنظر تصنع میآید ولی رفته رفته صنعت طبیعت میشود.

تصورات و تصدیقات

تاریخ مرکب از تصدیقاتی است زیرا که خبر یا چیزی را برای چیزی اثبات میکنند یا نفی مینمایند و هر تصدیقی هم مرکب است از تصواراتی.

حال باید دید در کدام يك از این دو غلط بیشتر راه دارد البته در تصدیقات زیرا که آنها اراده گوینده اثر میکنند و عمداً یا سهواً معمولانی را برای موضوعاتی اثبات مینمایند اما در تصورات غلط و اشتباه کمتر است زیرا که تصورات بسیط البته حکایت از موجودات خارجی یا ذهنی میکنند و در معرض اشتباه کمتر واقع میشوند مگر در موقع غلبه امراض خیالی و سرسام و غیره که شخص از شیئی تصویری خلاف واقع بگیرد.

در معرفه النفس ثابت است که تصورات ما محکی غنه یا ما بازاری در خارج دارند پس وقتی که يك خبری رسیدیم تصدیق را از هم باز میکنیم اجزاء تصویر به آن البته حقیقی در بر دارند آن حقیقت برای محقق تاریخی گرانبهاست فرض کنیم که تصدیقات خطائی بدست ما رسیده باشد مانند اشعار یا حکایات قدیمه که نزد علما بطلان آنها مسلم است اما در همین تصدیقات خطا اجزاء و عناصر صحیح موجود است زیرا که فلان غول و فلان دیو اگر کارهای شکفت آوری کرده اند ناچار اجزاء اعمال آنها را مخترع حکایت از خارج گرفته است پس صحیح است اما غلط در ترکیب و مزج آنها واقع شده است.

مثلاً شاعری از زمانهای مختلف و مکانهای مختلف اجزائی میگیرد و از ترکیب آنها حکایاتی عجیب می بردارد. شخص محقق قصه و تصدیق را کنار میگذارد و تصور را میگیرد چنانکه اغلب

مسائل تاریخی مربوط با دوار بسیار قدیم مأخوذ از افسانه ها و اشعار است.

برای اینکه عملاً بتوانیم مقدار دروغ را از افسانه ها بیرون بیاوریم و راست ها را باقی بگذاریم البته مقیاس دقیقی در دست نداریم لکن ممکن است با تجربه در افسانه های عهد خودمان استنباط کنیم که رمان نویس چقدر از حقایق را در این تصدیقات ساختگی خود وارد کرده است و بهمین قیاس نسبت دروغ و راست قصه های قدیم را بدست آوریم.

اگر در حکایت کهن دیده شد که شهری بوده است دارای صد دروازه زرین البته باور نمیکنیم ولی اجزاء این خبر را نمی شود منکر شد و آن وجود طلا و وجود دروازه و مفهوم عدد يك صد و شهر است زیرا که اگر در عهد مؤلف یا پیش از او این چیزها وجود نداشت در این افسانه بهم پیوسته نمیگردید. تصدیق

اما نسبت تصدیقات مخبرین ابدأ نمیتوان یقین حاصل کرد درست ترین آنها فقط افاده ظن میکنند درجات اعتبار تصدیقات را بقرار ذیل میتوان معین کرد.

تصدیقات بی ارزش. تصدیقات گمانی (آن هم شدید و ضعیف دارد). تصدیقات محتمله. تصدیقات بسیار محتمل. تصدیقاتیکه

ارزش آنها مجهول است از این تفصیلات چند قاعده بدست می آید.

۱ - تصدیق مخبری که توانسته است شخصاً اطلاع کافی از موضوع پیدا کنند هیچ است و در ردیف مجهولات باید قرار بگیرد.

۲ - نتیجه انتقاد تاریخی منفی است یعنی فقط در تنقی معتبر است نه در اثبات هر نتیجه انتقادی که مثبت باشد مشکوک است.

۳ - آنچه مشکوک باشد بطور قطع باطل نیست ممکن است روزی صحت آن معلوم شود.

۴ - آنچه امروز محتمل و قریب یقین است روزی ممکن است بطلانش ثابت شود. هیچ تصدیقی اگر هزاران قوت باور بد یقین مبدل نميگردد چنانکه بگوئیم این خبر بسیار محتمل است باز هم ذره از محتمل بودن خارج نشده است برخلاف امور علمی تجربی که قابل ورود در حیطه یقین هستند.

۵ - حتی در علوم تجربی هم با يك مشاهده و يك تجربه حکم کلی نمیتوانند علماء مکرر حادثه را تحت امتحان میآورند تا قابل یقین شود بطریق اولی مورخ با ضعف اسنادی که دارد باید هزار بار بکوشد تا خبری را مختصر قونی بدهد.

۶ - در علوم تجربی باید از چند جهت حادثه را مورد آزمایش قرار داد تا اگر نتایج باهم موافق آمد یقین حاصل شود

زیرا که تجربه انفرادی قابل اشتباه است اما تصادف چندین تجربه مستقل در يك نتیجه واحد البته حکایت از قانونی میکند و یقین آور است هر گز اشتباهات بسیار بهم نمیرسند اشتباه قوه گریز از مرکز دارد چند اشتباه بهم نخواهند پیوست برخلاف تجاربی که بحقیقت واحد میرسند ناچار بهره از صحت دارند.

۷ - این قاعده علوم تجربی را چون در تاریخ بکار ببریم يك فن جدیدی بمیان میآید که تطبیق تصدیقات نام دارد و حد فاصلی است میان تجلیل و ترکیب از مطابقت چند تصدیق مستقل ظن قوی حاصل میشود.

۸ - اگر خبر واحد باشد هر گز اعتماد را نباید مورخ عین الفاظ آنرا در میان هلال مکرر « بگذارد و اسم مخبر را هم بامکان خبر قید کند.

۹ - بعضی از مورخین تا زمانیکه خلاف خبری ثابت نشده آنرا راست می انگارند چنانکه تاریخ عهد قدیم چون اکثر مطالب منحصر در اخبار یکتا و واحد است منظم تر و منطقی تر و روشن تر بنظر میآید زیرا که تمایزی میان اخبار نیست همه چیز بصورت ایجاب مطلق است ولی این نظر صحیح نیست و مانع بزرگ راه تاریخ است که در زمره علوم در آید.

باید انقلابی در افکار مورخین حاصل شود و خلاف این قاعده را مجری بدارند یعنی تصدیق خبری واضح نشود آنرا نقل

نکنند مگر با ذکر شك و تردید.

۱۰ - در مورد اخبار متعددی که بدست میآید آن دو خبری را باید حقیقت شد یکدیگر گفت که شرایط تضاد در آنها جمع باشد یا شرایط تناقض که هشت است در آنها معین گردد مثل وحدت موضوع و زمان و مکان و غیره زیرا که دو خبر که ظاهراً نقیض یکدیگرند ممکن است در واقع مانع الجمع نباشند زیرا که زمان آنها مختلف است.

مثلاً در خبری به بنیم که شاه عباس ثانی شرابخواری را منع کرد در خبر دیگر بیاییم که شاه عباس ثانی شرابخواری را رواج داد این دو خبر متناقض در باطن تناقض ندارند زیرا که زمان منع اوایل سلطنت و دوره رخصت شرابخواری اواسط حکمرانی او بوده است.

در این صورت دو خبر مزبور را باید مثل دو خبر مستقل و یکتا گرفت نه دو خبر مؤید و مصدق یکدیگر.

۱۱ - در میان دو خبر اگر واقعاً تناقض پیدا شد مسلماً یکی باطل و دیگری حق است چنانکه يك مخبر بگوید در روز جنگ چاندران شاه اسمعیل حاضر بود دیگری بگوید نبود البته یکی صحیح است و دیگری خطا و بهیچ تدبیری نمی توان واسط میان آن ها قائل شد چنانکه بعضی از مورخین سعی کرده اند میان قی و اثبات وسطی پیدا کنند این کار عبث است و مثل

این است که کسی بگوید دو و دو چهار میشود دیگری بگوید که دو و دو پنج میشود و مورخ آنها را صلح داده بگوید نه این باشد نه آن دو و دو چهار و نیم.

۱۲ - در موقع تعارض دو خبر آنکه قوی تر است باید گرفته شود اگر چه خبر ضعیف متکی به هزاران خبر ضعیف باشد در این قبیل احکام يك سند منطقی علمی صحیح بهتر از هزاران مشکوک است.

سباهی لشکر نیاید بکار یکی مرد جنگی به از صد هزار ۱۳ - اگر طبیعت واقعه طوری است که جز يك شاهد نداشته است و نمی توانسته است داشته باشد تعدد مخبرین چیزی بر عالم ما نمی افزاید همه اخبار در این مورد حکم خبر واحد دارد. ۱۴ - اگر چند خبر داشته باشیم که معلوم نیست از روی هم نقل شده اند یا همه اخبار مستقل هستند در این صورت چه باید کرد. معمول این است که آنها را خبر مستقل میگیرند و اصل را استقلال می دانند ولی اقتضای تحقیق علمی آنست که تا دلیلی برای استقلال پیدا نشده است اخبار متعدد را مأخوذ از يك سرچشمه بدانیم و در حکم خبر واحد بگیریم.

فصل سوم

- تدوین تاریخ -

پس از آنکه اجزاء تصوری و تصدیقی تاریخ را شناختیم و طریق تجزیه آنها را یافتیم و بوسیله انتقاد تاریخی صحیح را از سقیم و درست را از غلیل جدا کردیم وظیفه جدیدی پیش می آید که مقصود اصلی از تجزیه های سابق است و آن ترکیب و تدوین است.

چه قانونی برای بهم بستن مواد تاریخی هست و سعی علماء در یافتن اسلوب تدوین تاریخ کجا رسیده است - بعضی گفته اند که نگاه کنید سایر علماء در شعب خود چه میکنند شما هم چنان کنید ولی این درست نیست زیرا که میان مواد تاریخی و مواد علوم تجربی تفاوت بسیار است و بنا بر اختلاف مواد اختلاف در اسلوب هم پیش می آید.

برای توضیح این اختلافات چند جهت افتراق را از این میان بیرون میآوریم.

۱ - تنابح تحقیقات تاریخی مظنون است و حاصل تجارب علمی یقینی. شکی نیست که میان اخبار از حیث قرب یقین درجات هست بعضی مشکوک، برخی مظنون، قسمتی مخدوش و قسمتی نزدیک یقین هستند اما مورخ هیچ وقت نباید معلوم خود را همپایه یقینات محسوب دارد و بر او واجب است که هر خبری را با مهر خاصی که بر او زده است همیشه نگاهدارد یعنی اگر در نتیجه

انتقاد خبری مظلون یا مشکوک گردید هر گز نباید آن - صفت
اورا فراموش کند مگر آنکه خلافتش معلوم شده باشد بنا براین
هر خبری باید قبلا از مراتب مشکوکیت و مظلونیت بگذرد .

بر خلاف معلومات سایر علوم که یقین آورند و پیوسته
بهمان حال می مانند و همه در يك ردیف واقع هستند .

۲ - اخبار تاریخی جزئی هستند یعنی مقید بزمان و مکان
خاص میباشند که اگر از آنها سلب شود صفت تاریخی را از
دست میدهند در این صورت معنای عامی خواهند داشت . منطبق بر
همه ازمه و اقوام جهان ؛ چنانکه افسانه هائی که منشاء و اصل
آنها معلوم نیست و قابل تعلق به همه جهانیان هستند جنبه تاریخی ندارند
مانند قصص متداوله در میان ملل .

بر خلاف سایر علوم که مواد آنها کلی است در هر زمان
و هر مکانی صادق هستند مگر در علوم توصیفی
(۱) می خوانند مانند جغرافیا و طبقات الارض و غیره که زمان
و مکان در آنها دخیل هستند ؛ پس تاریخ اصلا مجبور است وقایع
را با قید زمان و مکان معین تلقی کند و از این جهت یافتن مابه الاشتراك
در میان حوادث تاریخی دشوار است و پیدا کردن «کلی» صعب .

۳ - هر واقعه تاریخی را که بتسکیریم مرکب است
بر خلاف مواد سایر علوم که بسیط هستند مثلا در يك

(1) Sciences descriptives

— ۸۷ —

خبر تاریخی ممکن است از هزاران جهت تحقیق کرد در خط
در زبان در طرز انشاء در عادات در حوادث و غیره که هر يك از
آنها موضوع خاصی است برای تحقیق اما مواد علوم تجربی فقط
برای همان مورد بکار میروند پس مورخ دچار مشکلات بسیاری
است زیرا که باید طریقی بیابد که از این همه جنبه ها يك یا چند
جنبه را استخراج کنند بطوری که معارضه با سایر قسمت ها
نداشته باشد .

۴ - در اخبار تاریخی عموم و خصوص هست بعضی چنان
سعه و انبساطی دارند که دامنه آن ها شامل احوال يك ملت و يك
قطعه از زمین میگردد بعضی چنان حقیر و كوچك هستند که
احوال يك شخص یا لحظه از حالات يك موجود را شامل میشود .

بعضی سریع الزوال و بعضی باقی و بنیادارند پس ربط دادن
این همه اجزاء مختلفه که برخی مهم و بعضی نامهم هستند بطوری
که تناسب کلام از میان نرود کاری بس دشوار است و قانونی
میخواهد غیر از قانون علوم تجربی در این علوم دانشمندان مواد
تجربه را گرفته تعمیم میدهند و کلی می گیرند . اگر تاریخ
هم بخواهد از بی این علوم برود باید قبلا محرز شود که چه
راهی باید اختیار کند و اندازه عمل چیست هنوز علماء تاریخ
در این باب توافق ندارند .

۵ - بعضی گفته اند که تاریخ پیش از زمان ماضی است

— ۸۸ —

و برخی را کان لم یکن ندارد. از آنجا که تاریخ تازه از زمره قنون ادب خارج شده و وارد محفل علوم میگردد تا در زمانی با خیالات مشوب خواهد بود.

معلومات تاریخی . مهمترین معلومات مادر تاریخ سه گونه است

۱ - مخبر اشیاء خارجی را دیده و وصف کرده است و ما از تعبیرات او تصویری می کنیم و بر حسب تجربه که از اشیاء متشابه آن در ذهن داریم صورتی می بندیم مثلا شرح بنخانه سومنات که اورپخان نگاشته است در اذهان ما باختلاف تصویری ایجاد می کند که صحت آن تصورها بسته به تجربه خورد مات اگر ما در هند بوده ایم اگر بنخانه دیده ایم اگر معبد دیگر را مشاهده نموده ایم اگر عکسی یا تمثالی از بنخانه ها ملاحظه نموده ایم بهمان نسبت میتوانیم مقصود مخبر را در یابیم .

۲ - اعمال مردمان - مخبر قولی یا فعلی از گذشتگان را ذکر میکند در این صورت هم باز ما تا نظایر آن قول و فعل را درک نکرده باشیم نمی توانیم به عمق مطالب پی ببریم .

۳ - دواعی - این گفتار و کردار که مخبر شرح میدهد منشائی دارد که نفسانی است یعنی تا تصویری در ذهن نیاید عمل پیدا نمیشود بنا بر این اخبار ظاهری مخبر در نزد محقق تاریخی ترجمان تصورات گویندگان و کنندگان گذشته است اگر چه آن تصور ظاهر نباشد .

داعی چیزی است که سبب تصمیم و بروز فعل میشود گاهی تصور را داعی میکنند گاهی عامل خارجی را که موجب تصور شده است داعی میکنند این دواعی در تاریخ سه نوع هستند .

۱ - تصورات مخبر - ۲ - تصویری که مخبر بر حال تاریخ خویش نسبت میدهد - ۳ - تصویری که ما میتوانیم قیاس و حدس در یابیم زیرا که قول و فعل مظهر تصور است

خلاصه این است که معلومات تاریخی یا اشیاء خارجی است یا اقوال و اعمال مردمان یا تصورات و نیات آنان و در هر سه حال مورخ جز عکسی از آن معلومات در برابر خود ندارد از پشت پرده خیال مخبر و خیال خود آنها را می نگرد پس سر و کار تمام مورخین در اکثر اوقات با تعبیرات خیالی است. این خیالی بودن معلومات تاریخی وقتی کاملا محسوس میشود که از روی اقوال مخبری که شرح بنائی را داده است بخواهیم همان بنا را بسازیم در بیان عمل معلوم میشود که تفاوت ره از کجاست تا بکجا .

آیا هر چه خیالی شد باطل است ؟

مقصود از خیالی که تا اینجا گفته شد آن نیست که بکلی مجعول و بیش غولی باشد بلکه سنخیت آن است با خیالات از خواص خیال این است که شیئی متخیل حاضر نباشد و با وجود آن در خاطر صورت به بندد و تمام تاریخ از این قبیل است پس در قلمرو خیال است . اما نه هر چه چنین باشد باطل است

غلامحسین
- سرود -
تاریخ

زیرا که «یاد» هم اشیاء را در برابر ندارد و کاملاً بآنها دلالت میکند پس هر چه موضوعش غایب باشد بساطل و بسی اعتبار نیست علماء علوم طبیعی و تجربی اصطلاحاتی دارند که سنجیده و اندازه گرفته است و در هر عصری تمام مفهوم حقیقی و مطابقه آن بامعنی آشکار است لیکن در علوم نفسانی مثل معرفت النفس و علم الاجتماع و اخلاق و تاریخ چنین نیست هر قدر موضوع باطنی تر و معنوی تر مصطلحات علم مبهم تر و تاریک تر است و دلالت الفاظ بر معانی متغیر تر است اعمال - تصورات - احساسات مردم - تشکیلات و تأسیسات اجتماعی را نمیتوان با الفاظ دقیقی که هیچ تغییر نکند بیان کرد مثلاً الفاظ انقلاب سیاسی ، بازار ، قوم ، آرزو ، رشک و غیره که مربوط بامور اجتماعی و فردی انسان است در هر عصر و در هر شخصی حاکی از معنی معینی است که کم و زیاد شدید و خفیف قوی و ضعیف میشوند نه اندازه دارند نه حد نه میزان خارجی .

از این سبب تمام علوم نفسانی دچار ابهام مانده اند و تاریخ از همه آنها بیچاره تر است زیرا که مستقیماً با موضوع خود سرو کار تواند داشت .

از اشتباهات مورخین این است که میان احوال گذشتگان و معاصران شباهتی فرض کرده حکمی میراثند در صورتیکه آن اشخاص تابع محیط و تربیت دیگر بوده اند و بنابراین مردمان این عصر

یکسان نیستند این از جمله اغلاط قوه و هم است که امور عادی خود را بر امور دیگر حمل مینماید .

نتیجه این است که امور تاریخی همه در ردیف وهمیات و خیالات می افتد ولی حقایق بسیار در بر دارند بلکه همه عکس و ترجمه حقایق هستند شغل مورخ بیرون آوردن حق است از لباس باطل و استخراج راست است از جامع دروغ .

چنانکه گفتیم از اسناد تاریخی بعضی مثل اینیه و مسکوکات هستند که حکایت از وجود خارجی اشیاء میکند و برخی مانند اخبار و روایات هستند که حکایت از تصور و تصدیق مخبر و شاهد مینمایند در مورد این قسمت دوم شخص باید اخبار را با نظایر آن که در زمان خود دیده است بسنجد . لیکن حوادث عالم تکرار نمیشوند تا از حاضر غایب را بفهمیم فقط بعضی شباهتی دارند و میان حاضر و غایب عموم و خصوص من وجه است از جهتی شبیه و از جهتی متفاوت هستند و همان جنبه اختلاف است که بکار مورخ می آید مثلاً تفصیل جنگ را در عهد قدیم چگونه میتوان تصویر کرد در صورتیکه ما جز جنگ های عهد جدید را ندیده ایم البته از لحاظ قتل و حمله و دفاع و غیره شباهت دارند لیکن آنچه مورد علاقه تاریخی است جهات اختلاف آنهاست در این باب راه علم و معرفت بسته است فقط مورخ دلبترس بقرض هائی دارد ناچار است جامعه را در عصری تصور و فرض کند با آداب

و قوانین خاص و اسناد مکشوفه را با آن قالب فرضی خود وفق بدهد.
ساختن فروض

برای ساختن چنین فروضیکه شالوده یا کارگاه تاریخ نام دارد
مورخ باید از احوال عام و خصال کلی بشر چه در حال افراد چه
در حال اجتماع آگاه باشد.

علم متکفل این امور را یا علم الاجتماع میگویند یا علم النفس
ولی چون هنوز ناقصند نقص آنها در تاریخ هم مؤثر میشود.

معذک اموری هست که مسلم و تغییرناپذیر است و مورخ آنها
را ارکان کارگاه خود قرار میدهد و سؤالات کلی خود را منطبق با
آنها مینماید مثل احتیاجات مادی و عسلیق جسمانی و ضروریات
نفسانی بشر.

اما این کلیات کافی نیست بر فرض که تمام قواعدی که از
مسائل علم الاجتماع یا معرفت النفس است فراهم بیاوریم باز در تاریخ
احتیاج ما بجزئیات است از این جهت جدول سؤالات دیگری
که حاکی از جزئیات باشد تهیه مینمائیم هر حادثه را مقید بمکان خاص
و زمان خاص خود میسازیم و حکم مخصوص از آن میگیریم.

گفته نشود که جزئیات حوادث نامتناهی هستند پس اصلی پیدا
نخواهد شد منطبق بر کثیر زیرا که اختلافات وارده در امور با
وجود تنوعیکه دارند محدود و محدودی هستند که مثل شاقول نوسان
های آن از آن حد تجاوز نمیکند مثلاً نمیتوان قبلاً گفت فلان جامعه

چه دیشی داشته است. اما میتوان گفت دین داشته است نمیشود حکم
کرد که فلان طایفه بچه زبانی تکلم میکرد است امامیتوان گفت که
زبانی داهنه اند.

این مسائل عامه را در جدولی یاد داشت میکنیم که فهرست
عمل باشد پس از آن برای هر مورد خاص جدول کوچکی تنظیم
مینمائیم که مربوط بهمان مورد باشد و پس مواد این جدول کوچکتر
را نمیشود قبلاً یاد داشت کرد باید تدریجاً هنگام مطالعه اسناد هر چیز
را در زیر عنوان خاصش گذاشت میزان سنجش حوادث گذشته
معلوماتی است که ما از امور حاضر و معاصر داریم با این فرق که
تفاوت زمان حال و ماضی را در نظر بگیریم.

هیچیک از علوم تجربی و طبیعی قبلاً جدولی نمیسازد که اعمال
خود را مطابق آن قرار دهد اما تاریخ چاره جز توسل باینکار ندارد
مورخ باید قبلاً سؤالاتی بکند و در اسناد معتبر بکوشد تا جوابی برای
این سؤالات بیابد تفاضل بین مورخین در خوبی و بدی ترتیب و
نظم این سؤالات است.

بنای تاریخ

بعد از آنکه مورخ اسناد را بیکان بیکان بمحک آزمایش زد و
در نتیجه معارست و مطابقت موفق شد که صورتی ذهنی از حادثه
ماضی بدست آورد که عین واقعه خارجی یا بسیار نزدیک آن است
آنگاه میتواند مطمئن باشد که اسناد و مواد او لایق ساختمان تاریخی
شده است.

این مواد را باید از روی جدول های کلی و جزئی سابق الذکر منظم کند و شالوده کتب معتبر بزرگان را سر مشق کار خود قرار دهد.

پس از ترتیب دادن مواد مورخ میبیند تقایص بسیار در کار هست برای خیلی مطالب سند کافی موجود ندارد در این وقت ناچار است بحسب قیاس و استدلال پردازد و منطق را بکمک تاریخ بیاورد بوسیله قیاس نقاط تاریک و مبهم را روشن کند بعد از این سه عمل یعنی استخراج مواد، تنظیم مواد، و ایجاد مواد بوسیله قیاس و استدلال عمل چهارم مورخ این است که از مجموع آنها کلباتی استخراج کند و امور عامی بسازد این عمل از لحاظ علمی غایت کار مورخ بحساب میآید لکن در حقیقت عمل پنجم مورخ باقی است و آن شیوه بیان اوست از آنجا که مطالب تاریخ پیچیده و مبهم و اکثر تاریک هستند مورخ باید طرز بیانی بکار برد که بتوجه فصاحت و روش گفتار جبران تاریکیها را بکند و حاصل زحمات خود را در پاکترین صورتی بخوانندگان تقدیم کند.

این پنج عمل در ظاهر آسان و در باطن بسیار مشکل هستند هیچکس تا حال حق آنها را ندانده است از این جهت باید کار را تقسیم کرد جستجوی مواد را بیک طایفه و تنظیم ادبی را بطایفه دیگر گذاشت و استخراج او را بمراتب کلبه را با صاحب معقول و گذاشت بعضی از مورخین از قریط احتیاط میگردشند که همه این پنج عمل را

خود انجام دهند و اعتماد بکار غیر نمیکنند.

البته این کار صحیح است لکن میسر نیست، عمر شخص کافی نخواهد بود که بنعم این کارها برسد اگر برای دوره های قدیم که اسنادشان کم است توفیق حاصل شود برای اعصار جدید مجال است پس ناچار باید از کار های دیگران استفاده کرد این عمل را اکثر مورخین میکنند ولی از ترس رسوائی اظهار نمینمایند و خود را محقق مستقل میشمارند.

اما اقرار بگرفتن مطالب از غیر تنگ نیست فقط باید مأخذ را ذکر کرد و حتی الامکان اسناد اصلی توسل جست که تا اندازه مقدور عمل تاریخ نویسی یقین نزدیک شود.

دسته بندی وقایع.

دو اسلوب بیش وجود ندارد که مبنای دسته بندی حوادث تاریخی بشمارست.

۱- متابعت از عوامل خارج مثل زمان و مکان و جامعه و شخص و غیره که حوادث را بنا بر این اعتبارات بدسته های مختلف توزیع کنیم مثلاً تاریخ فلان عصر، تاریخ فلان کشور، تاریخ فلان قوم و تاریخ فلان شخص، این شیوه معمول مورخین قدیم بود که ملاحظه تقسیم را زمان معین یا مکان معین قرار میدادند و آن زمان یا مکان را بتقسیمات کوچکتر منقسم ساخته ابواب تاریخ را درست میکردند فایده این اسلوب آن است که وحدت و محدودیت خاصی در سلسله حوادث پیدا

میشود و برای مبتدی ضبط مطالب آسان میشود اما ضررش این است که مسائل ینتناسب در پهلوی هم میافتد مثلاً در پهلوی جنگها و جلوسها و جشنها احوال شخصی افراد یا قصه سيل و حريق و امراض ساريه و پيدايش جانوران عجيب الخلقه ذكر ميشود عيب ديگر اين است که هر کسی چنين تواريخی را مطالعه کند عاقبت نظر جامعی از هيچ رشته از رشته های حيات ندارد مثل کسی است که عبور حوادث را دیده و ابداً حق بررسش از کيفيت آنها نداشته باشد .

۲ - متابعت از طبيعت وقایع - مورخ یکی از شئون اجتماعی یا انفرادی بشر را مثل زبان ، ادب ، صنعت ، اقتصاد ، سیاست ، مذهب ، حقوق و غیره میگیرد و موضوع بحث قرار میدهد و تحولات تدریجی آنها را مطالعه میکند تاریخ هر رشته را استخراج مینماید در این قبیل تاریخهای دستکاهی جز يك رشته معین از چیزهای سخن رانده نمیشود این طریق جدیداً معمول شده است یا اگر هم پیش بوده است ناز به کمال رسیده است فایده این اسلوب آنست که شخص نظر جامعی از یکی از امور دارد و تبدلات آنها در زمان و مکان مبیند ضررش آنست که از روی تکلف يك شأن را از سایر شئون جدا میکند هیچ امری از امور اجتماعی نیست که علاقه به برادران خود نداشته باشد چنانکه اقتصاد فرع اقلیم ، مذهب منوط بساختن ان ثرادی است هر يك از آنها رای دیگری قریب واقع می میشود و بدانستن آن مدد میدهد مورخیکه یکی از آنها را جداگانه

شرح دهد و آن باقی نبردازد کاری مکلفانه کرده و از حقیقت دور افتاده است .

احوال عامه و خاصه .

کارهای بشر دو جنبه دارد یکی خاص که تکرار پذیر نیست و هرگز تجدید نمیشود و بسته بزمان و مکان معین است دیگر عام که تکرار میشود و نظایر و امثالی دارد و قتیکه از افعال بشر آنچه مشترك است انتزاع و دسته بندی کنیم يك افوری پیدا میشود که دائم و ثابت و وسیع میباشد مثل عادات و رسوم و آداب يك قوم که در زمانی دراز و مکانی وسیع دوام پیدا میکند و میتوان آنها را ثابت دانست .

پس حوادث تاریخی دو نوع است یکی شخصی و فانی و زایل دیگری جمعی و عام و دائم اگر تاریخ را قسم اول بدانیم حکایتی است از حوادث متوالی و افعال مردمان ماضی و اگر از قسم دوم بگیریم تاریخ فهرست عادات متوالی بشر است .

علماء تاریخ در آلمان در مذیت هر يك از این دو اسلوب مباحثات بسیار کرده اند بعضی تاریخ سبك قدیم ، تاریخ سیاسی یا (تاریخ جنگ) نام داده اند و بعضی «عایب تاریخ سبك جدید را برشمرده اند ولی حق این است که هیچيك بثنهائی کافی نیست حوادث بی دربی بدون توجه بکلیات و امور عامه قابل ضبط و مفید فایده نخواهد بود شرح این کلیات هم بدون مقید ساختن بزمان و مکان و خصوصیات دیگر تاریخ شمرده نمیشود پس باید از هر يك بخشی گرفت و

ترکیبی ساخت.

طریق این امتزاج آنست که مورخ یکی از شئون عام را میگیرد مثلا لغت يك قوم را اساس قرار میدهد آنگاه برحسب ازمینه مختلفه تقسیماتی درآفت منظور میدارد مثل لغت فارسی در عهد هخامنشیان و در عصر ساسانیان و در دوره اسلامی یا برحسب امکانه مختلفه آنرا توزیع مینماید مثل لغت فارسی در شرق و غرب و شمال و جنوب یا زبان فارسی در هندوستان و افغانستان و آسیای مرکزی. بعبارت دیگر اگر مورخ اساس را طبیعت یکی از امور بگیرد تقسیمات جزء مطلب باید برحسب زمانها و مکانها بشود و اگر اساس را مکان بگیرد تقسیمات باید برحسب زمانها واقع گردد این اختیار اساس هم بسته بجنس مطلب است در بعضی تقسیم بزمان بهتر و در بعضی توزیع در مکان مناسبتر است.

چون در این فصل مکرر از جدول سخن رانیدیم برای نمونه جدولیکه حاکی از دسته بندی مطالب باشد ذکر میکنیم ولی باید دانست که هر مورخی برحسب ذوق خود با طبیعت موضوع میتواند در این اصول تغییرات بدهد با چیزهای دیگر را منظور دارد این جدول مثال و نمونه بیش نیست.

در بحث از تاریخ هر قومی نکات ذیل را باید در نظر گرفت.

انگشت اوضاع مادی

- ۱ - هیئت ساختمان بدن، نژاد، امراض، امتیازات مزاجی قوم، عده ساکنین، نسبت مرد و زن، متولدین، متوفیات.
- ۲ - اوضاع جغرافیائی (برجستگی زمین طبیعت آب و هوا و خاک و انواع حیوانات و نباتات) اوضاع مدنی، (تعالیم، انبیه، طرق، ابزار و غیره)
- ۳ - غذا (مشروبات و محرکات) لباس و زینت، خانه و اثاث البیت اوقات صرف غذا.
- ۴ - درآمد اجتماعی مانند عزا داری، عروسی، اعیاد، شریقات.
- ۵ - تفریحات و مشغولیات (مشقه، شکارها، نمایشها، بازیها، سقرها، محققها)

دوم احوال اقتصادی

- ۱ - تولید (کشت و زرع، پرورش حیوانات) استخراج معادن.
- ۲ - تبدیل (حمل و نقل، صناعات، امور فنی، تقسیم کار طرق ارتباط)
- ۳ - تجارت (فروش اعتبارات)
- ۴ - توزیع، طرز مالکیت، اتصالات، عقود، تسهیم محصولات

سوم مؤسسات اجتماعى

۱ - خانواده (طرز تشكیل خانواده . میزان قدرت خانه خدا احوال زنان و کودکان) ، انظام معاش . ملك . ارث . عقد . و طلاق .

۲ - تعلیم و تربیت (مقصد . پروگرام . مربیان معلمات)

۳ - طبقات اجتماعى ، حدود هر طبقه .

چهارم معنویات

۱ - زبان (ریشه لغت ، صرف . ونحو . الحان) ، خطوط
۲ - صنایع (حجاری . مجسمه سازی . موسیقی . نقاشی رقص ، ادبیات)

۳ - علوم (اسلوب علوم ، نتایج حاصله)

۴ - فلسفه و اخلاق (حقایق ، قوانین ، عمل واقعى در اخلاق)

۵ - ادیان و مذاهب (عقاید ، عبادات ، رسوم)

پنجم تأسیسات عامه

۱ - تأسیسات سیاسى (پادشاه ، طرز حکومت و سلسله -الاطین) ، ادارات و دوائر (جنگ ، مالیه ، عدلیه و غیره) هیئت حاکمه انتخابی ، مجلسین ، طبقه انتخاب کنندة (حدود قدرت طرز عمل آنها)

۲ - تأسیسات روحانى (تشکیلات و طرز عمل)

۳ - تأسیسات بین المللى ، دیپلماسى ، حقوق خصوصى و عمومى و تجارى .

۴ - مؤسسات دفاعى (طرز جنگها ، آلات و عده سپاه استدلال

بطورى که گفته شد مورخ پس از فراهم آوردن مواد معتبر و تنظیم آنها بتوسط جدولهاىیکه دارد باید نقص اخبار را بوسیله استدلال و قیاس منطقى جبران کند و حفره ها را پر نماید در علوم و فنیکه نقصى درجائى مبینند تجربه و مشاهده را مکرر میکنند تا آن قیصه جبران پذیرد اما در تاریخ چون این دو وسیله موجود نیست مورخ باستدلال میردازد اما از آنجا که غالباً در این استدلال شخص راد خطا میرود و کمتر کسی مصون از غلط مانده است باید چند چیز را در نظر داشت .

۱ - هر چه از راه استدلال بمندرجات اسناد میافزایم نباید عبارتش طوری باشد که خواننده گمان کند از سندی اخذ شده است .

۲ - اگر شخص مستدل در نتیجه حاصله مشکوک است نباید وانمود کند که یقین دارد بلکه صراحتاً باید مورد ضعف را اعتراف نماید .

۳ - اگر فرضی کرده و آنرا مبنای تحقیق قرار داده ایم نباید

بعد آن فرض را حقیقت واقع بنداشته و چنان قلمداد نمائیم که حق است از قضا طبیعت انسان چنین است که با فرضیات و مظلونات و وقتی که اس گرفت رفته رفته آنها را حقیقت تصور میکنند مثل کسانی که در قوی معین کار میکنند و عاقبت آنرا حق و باقی قنون را باطل می بینند.

دو قسم استدلال

۱ - استدلال سلبی - و آن چنانست که از عدم ذکر واقعه در اسناد حکم بر عدم آن کنیم و گوئیم اگر فلان حادثه رخ میداد البته ذکر میشد و این درست خلاف قاعده عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود است.

اگر هر حادثه در عالم مورد توجه مورخین قرار میگرفت و هر چه مورد توجه میشد در جائی ثبت میگردد و هر چه ثبت میشد بدست ما میرسید البته این استدلال مبنائی داشت اما تجربه نشان میدهد که بسیاری از حوادث کان لم یکن مانده و در جائی ثبت نشده است.

پس این قسم استدلال وقتی درست خواهد بود که شرایط ذیل صورت یافته باشد.

اولا باید قرائن قوی از خارج بدست آید که چنین حادثه رخ نداده و در هیچ جا هم ثبت نیامده است.

ضعف این دایل بر حسب زمانها فوق میکند نسبت بادوار قدیم

که غالب اسنادش از بین رفته هیچ درست نیست زیرا که ما چیزی از قدیم نداریم که نبودن خبری را دلیل نبودن مطلق آن بگیریم اما نسبت بقرون معاصر که اسناد بسیار در دست مانده است تا اندازه ممکن است آنرا قابل توجه قرار دهیم.

ثانیا واقعه باید طوری باشد که قهراً توجه را جلب کرده و نوشتن مورخین را ایجاب نموده باشد. مخصوصاً در کتابی یا سندی که حق این بود که آن واقعه در آن مذکور میشد. بعبارت دیگر عدم مطلق خبر در اسناد موجوده هیچ چیز را ثابت نمیکند اما عدم ملکه خبر در سندی از اسناد جالب توجه میتواند باشد. خلاصه این که استدلال مابقی یا قاعده سکوت در موارد ذیل درست است.

(الف) مؤلف بنایش ذکر نظایر آن واقعه بوده و طبیعاً بایستی از آن حادثه هم اطلاع میداشت مثلاً وقتی که داریوش در کتب خود اسامی ایالات ایران را مرتباً ذکر میکند نبودن اسم يك ایالت دلیل نبودن آن جزء ایران تواند بود چنانکه بن صورت اسامی منقور در بیستون و اسامی منقور در نقش رستم فارس این اختلاف هست و از آن بی برده اند که بعضی ایالات در فاصله حجاری شدن بیستون و نقش رستم فتح گردیده و جزء قلمرو داریوش درآمده است.

(ب) واقعه طوری باشد که از حیث آشکاری و عظمت و اهمیت مطاب مؤلف ناگزیر بایستی از آن خبر داده باشد مثلاً اگر در اقوام فرنك در قرون وسطی مجلس شورای دائمی و منظم میبود البته

مورخین بآن اشاره میگردند .

۳ - استدلال ایجابی آنست که از معلومی مجهولاتی را اثبات کنند مثلاً واقعه را میبینیم ذکر شده است از آن استنباط میکنیم که چندین چیز دیگر هم باید واقع شده باشد اگرچه اثری در اسناد دیده نمیشود تکبیه این عمل بر تشابه اعمال بشر است در همه ادوار زمان و اطراف مکان چنانکه قدما گفته اند حادثات حاضر نسبت بحوادث سابق اشبه من الماء بالماء هستند از روی علئیکه در امور حاضر دیده میشود بر وفق قیاس تمثیل حکم میکنیم که در گذشته هم میان اشباه آنها علایت برقرار بوده است پس از وقوع حادثه ماضی میتوان استنباط کرد که تعلقات و محققات آن هم حادث گشته است مثلاً وجود شعر را در عهد ساسانیان جماعتی منکر شده اند ولی چون شعر وادئیت و تمدن و آب هوا باهم همراه هستند و وجود این عوامل در عهد ساسانی انکار پذیر نیست پس شعر هم اگرچه دیده نمیشود حتماً موجود بوده است .

فصل چهارم

ساختمان تاریخ

ظاهرأ بعد از آنچه گفته شد تکلیفی برای مورخ باقی نمیماند یعنی پس از انتقاد اسناد و جرح و تعدیل اخبار و تنظیم آنها و رفع نقصان اسناد بوسیله استدلال و قرض و حدس و قیاس علی الظاهر مورخ کاری ندارد جز آنکه محصول این زحمات را ترتیب داده هر يك را در مکان خود بگذارد و بگذرد .
اما در واقع چنین نیست با آن زحمات فقط موادی گرد آورده و در تنقیح آنها کوشیده است کار او شبیه کسی است که مصالح بنائی بسیار خوب از هر جا فراهم بیاورد و در زمینی بریزد و احیاناً آنها را بر هم بچیند و دسته بندی کند .
البته این قسم جمع آوری را بنا نمیتوان گفت و بر فرض که بنا هم باشد ساختمان درست و قابل زندگی نخواهد بود .
در تاریخ کمیت شرط نیست کیفیت شرط است اگر چهار اطاق مناسب بسازیم بهتر از ۱۴ اطاق بی تناسب و نا استوار است .
مورخ باید زمان و شرایط زندگی خوانندگان را در نظر بگیرد کتاب را از رطب و یابس و جزئی و کلی بر نکند زیرا که کثرت مطلب خود یکی از عوائق بزرگ راه دانش و معرفت است .

کسی منکر نیست که در پارلمان های ممالك دنیا مهمترین مسائل اجتماعی و سیاسی میگذرد اما کسیت که دوره صورت مجلس آن پارلمانها را بخواند غالباً ترجیح میدهد که خلاصه ناقص و نادرستی را بخوانند تا اینکه خود را در گرداب آن همه مطالب مبسوط بیندازند علم اساساً صرفه جوئی وقت است از مقدار کثیری تجارب و مشاهدات يك فرمولی كوچك استخراج میکنند که عصاره تفاسیل مقدم است.

از همه معارف بشری تاریخ بیشتر دستخوش انباشتگی و اطناب است؛ زیرا که گنجایش همه حوادث جهان را دارد و میتوان بر متن حوادث هزاران توجیه و تعلیل هم افزود و تاریخ چند برابر خود وقایع تواند شد.

پس باید مورخ از دو چیز یکی را بگیرد یا کتابش کامل و انباشته باشد ولی متروک و مهجور یا ناقص و موجز باشد اما معایب و مفید.

امور مربوط باحوال بشری چنان مختلف و درهم است که یافتن فرمول کوتاهی برای آن بسیار دشوار است.

در هر فرمولی باید دو صفت منظور باشد یکی ایجاز دیگر دقت هر تاریخ جمع این دو صفت از مشکلات است زیرا که برای مختصر کردن باید از خیلی نکات چشم پوشید و صرف نظر کردن از آنها موجب حذف مختصات وقایع میگردد.

هر حادثه اختصاصاتی دارد که آنرا از نظایر خود امتیاز میبخشد و همین جنبه هاست که برای تاریخ مفید است و مورخ نباید آنها را قربانی ایجاز و اختصار تمام کند.

تعادل

اخبار تواریخ قدیم راجع بچنگها و عزلها و نصبها و غیره از حیث تفصیل باهم موازنه ندارند بعضی بقدری مبسوط ذکر شد است که شخص بر اجزاء آن کاملاً استحضار حاصل مینماید و برخی چنان باختصار گذشته است که نمیتوان چیزی دقیق از آن استخراج کرد پس اگر مورخی از روی آن اسناد قدیم بخواهد کتابی جمع کند بزحمتی فوق العاده می افتد زیرا که اگر از روی انصاف بنگرد چنگ این پادشاه و چنگ آن پادشاه یا تجارت این ملک و تجارت آن کشور در يك پایه از اهمیت هستند و همه را باید يك اندازه شرح و بسط داد و تعادل را محفوظ داشت لکن این تعادل نام امکان پذیر نیست زیرا که اسناد کافی برای بعضی نداریم اگر بخواهد مختصر را پای مفصل برساند باید دست بدامن جعل زند و اگر سعی کند مفصل را بدرجه مختصر بکشد تمام مختصات و دقایق آن مطلب را باید حذف کند تا اینکه از او چیزی مبهم و بیفایده بماند.

بنابرین در تاریخ برخلاف سایر علوم اجرای قانون تعادل امکان پذیر نیست و ایجاد ضرر هم میکنند باید مورخ تا اندازه تابع اسناد خود باشد از اسناد مفصل خیلی بیشتر استفاده نماید و بحکم

ایجاز و تعادل از مطالب گرانهای دقیق آنها چشم نبو شد اما این هم اندازه دارد.

مباحث تاریخی

چنانکه پیشتر هم اشارت رفت در تاریخ از دو نوع مطلب بحث میشود خاص و عام.

مطلب خاص آن است که جزئی حقیقی باشد و بر افراد کثیر منطبق نشود مطلب عام آن است که دامنه وسیعی در زمان و مکان داشته باشد.

جزئیات

نوع اول که جزئیات باشد خیلی بیشتر مورد توجه تاریخ نویس قرار میگیرد زیرا که فقط همین جزئیات وجود محسوس خارجی دارند و اعتبار ذهنی در آنها تأثیر نمیبخشد از قبیل اشخاص و اشیاء بشمار میآید که در هر عصر باز یگر صفحه تاریخ بشمارند هر فردی از مردم زمان البته سهمی در تاریخ آن زمان دارد که بکلی ممتاز از غیر است و دارای اهمیت هم هست لکن اگر مورخ بخواهد بشمار این جزئیات برسد و تأثیر هر یک را روشن کند و شرح بدهد منتهی هفتاد من کاغذ شود و از کثرت پیچیدگی و اطناب سخن رشته مطالب از دست او بدر میروند همچنین است شرح اشیاء و واقعات کوچک و حوادث جزئی که البته همه در پیدایش تاریخ یک زمانی مؤثر بوده اند ولی مورخ باید عمداً آنها را ترك کند و دور بریزد.

کار مورخ در این باغ گنجینه است و هنر او چیدن بوئترین گل هاست اگر توانست در میان رجال و حوادث عهد مؤثر ترین را یافت و شرح کیفیت تأثیر او و دامنه نفوذ او برداشت هنرمند است و اگر در این گنجینه نتوانست اهم را از مهم تشخیص بدهد کار او عیب و بسود است این کار مهمترین قسمت تاریخ محسوب میشود زیرا که چنین افرادی بمنزله رشته نهانی تمدن و محرك باطنی حضرات هر عصری بشمار هستند یافتن آنها مثل یافتن قانون های طبیعی است که دایر مدار یک سلسله از حوادث هستند مانند قانون جاذبه و قانون تناقص قوه و غیره که نا پیدا شده است آن دسته از حوادث مجهول و بی مبدأ و غایت نمودار میگردند بمحض این که قانون بدست آمد کلید فهم آنها پیدا شده است در تاریخ همچنین است اگر ما یک سلسله حوادث می بینیم که از درك آنها عاجزیم از آن جهت است که شخص یا واقعه اساسی را که سر چشمه همه این تحولات بوده پیدا نکرده ایم یافتن آن کلید فهم تاریخی است.

رجال

در باب تأثیر رجال در تاریخ بحث های متعدد شده است و مانیز در فصلی جداگانه در ضمن شرح مؤثرات تاریخی شمه در این باب خواهیم نگاشت در اینجا با اختصار باید گفت که کسی منکر تأثیر رجال نتواند شد البته آنقدر که کار لایل انگلیسی مثلا غاو کرده

و مردان بزرگ را سلسله جنبان قاطبه حوادث جهان شمرده است درست نیست .

مورخ پس از آنکه در میان افراد کنیری که در برابر دارد رجل مؤثر را شناخت باید احوال او را روشن کند در اینجا هم نباید نویسنده هر چیز را که منسوب آن بزرگ دید بنگارد بلکه باید آن مرد را از جهتیکه مؤثر در تاریخ عهد خود شده است معرفی کند و درجه ابتکار و میزان نفوذ و غایت اعمال او را نشان بدهد سایر احوال خصوصی آن شخص را کنار بگذارد .

از جمله نکاتی که باید در نظر بگیرد بیان جنبه های ذیل است :

۱ - عقاید اساسی آن مرد نسبت بکاری که بهمت او انجام گرفته است ، زیرا که وقتی آن شخص را ما موجد آن چیز میشناسیم که اراده او و نیت او حقیقه در پیدایش آن مؤثر بوده باشد نه اینکه بر حسب اتفاق چنین شده یا غلط یا بطور شهرت گرفته باشد .
لوتر مردی است که افکار او نسبت بتجدید رسوم عیسویت و رفع بدعت های کاتولیکی معاوم است و تاریخ پروتستانها سراسر تحقیق اراده و نیت ابتدائی او بوده است اما گفتار و کردار شیخ صفی - الدین اردبیلی موجد سلسله صفوی و مبدأ افکار مذهبی آنان بشمار نتواند رفت و بر فرض که شاه اسمعیل یا اخلاف او بعضی عقاید و اعمال خود را دنباله تعلیمات جد بزرگوار خود شمرده باشند

هیچکس در تاریخ نگاشته و نباید بگوید که صفویه پروگرام جدید خود را بمنصه تحقق رسانیده اند و کارگزاران شیخ اردبیلی بوده اند . پس کسی که تاریخ صفوی را بنگارد اگر بر فرض محال چنین فکری برایش پیدا شود راه غلط رفته است عظمت شیخ - صفی الدین در مبدأ بودنش برای افکار سیاسی و مذهبی دوره صفوی نیست بلکه در مقام ارشاد و تقوای شخصی خود او است و البته در تاریخ عرفانی ایران محترم است و باندازه خودش مقامی دارد .
۲ - نظر او نسبت بحقایق حیات - مردی که ما او را در تاریخ بزرگی میشناسیم و او را منشأ تمدنی خاص میدانیم باید نسبت بحیات فردی و اجتماعی بشر دارای مسلك و نظر خاص باشد پس مورخ باید این جنبه از آراء او را تحقیق کند .

۳ - درجه دانش و ذوق او - مورخ باید پایه معرفت و علو افکار آن مرد را بطور کلی روشن کند و ذوق او را آشکار سازد .
۴ - خصلت مسلطه بر او - هر خصلتیکه بر شخص مستولی باشد اعمال او را برنك خود در میآورد باید تحقیق شود که چگونگی آن صفت غالب چیست مثلاً اگر اگر سریع الغضب است اگر ترسو است اگر متلون و مردم خیال است اگر قوه وهم بر او مسلط است اگر احتیاط کار است اگر شهوت پرست و حریص است تاریخ عهد او برنك آن صفت در میآید .

در دنباله این مبحث باید ذکر اشتغالات عادی او طرز رفتار

اورا با دوستان و ژیر دستان و ژیر دستان بیان کرد .

اما باید دید که از چه راهی باید این قبیل اسناد را بدست آورد اکثر این سنج تحقیقات جنبه ادبی دارد و آنها را علمی نمی توان دانست برای اینکه در این امر حتی الامکان بصحت نزدیک تر بشویم و سیمای رجل تاریخی را تحقیقاً بتوانیم رسم و نقش کنیم باید دو نکته را در نظر گرفت .

۱ - اظهارات آن شخص را درباره خودش نباید باور داشت و سند قرار داد .

۲ - از آنجا که صنف تیاتر و رمان نویس ما را عادت داده اند که اشخاصی را بسازیم و احوال و افکار منظم و منطقی بآنان نسبت بدهیم غالباً در ترجمه احوال رجال تاریخی هم بآنها افتاده سعی میکنیم با مواد قلبیکه در دست داریم حدساً اخلاق و افکار آن مرد را درست کنیم هر قدر سند کمتر باشد این بافتگی خیالی آسانتر میگردد و چون اشخاص که ساخته خود ما هستند منطقی تر و منظم تر از اشخاص خواهند بود که حالات آنها فقط مستند بمندرجات اسناد است غالباً فریب خورده در این آدم سازی افراط میکنیم بتهاییرا که خود ساخته ایم میپرستیم و بحقیقت وجود آنها ایمان میآوریم مردان قدیم را منطقیتر و منظمتر میباییم و بهتر آنها را میشناسیم تا مردمان عهد جدید علت این است که آن رجال قدیم را ما خود ساخته ایم . پس خلاصه این شد که در جزئیات تاریخ باید سعی کرد از

میان انبوه اشخاص و اشیاء آنها را که مؤثرتر در تاریخ بوده اند گرد آورد و در بیان حالات آن افراد منتخب هم آنچه مربوط بموضوع بحث است باید بیشتر محل اعتقاد قرار بگیرد و در ضمن نگارش ترجمه احوال اشخاص نباید هرگز سند را منحصر باقوال خود گوینده خاصه اگر شاعر باشد نمود و هرگز نباید مردان را که خود ساخته ایم حقیقی پنداشته و دیگرانرا هم بخواهیم حدس و فرض خود معتقد کنیم .

کلیات

قسم دوم از مطالب تاریخی کلیات است و مراد از کلی در این جا مطالبی است عام و دامنه دار که شامل زمانهای دراز و مکانهای وسیع میشود . مثل عادات و مذاهب و السنه و رسوم و غیره مورخ که بخواهد این مطالب را هم شرح بدهد و کتاب خود را از خشونت جزئیات خلاص کرده سیمای علمی ببخشد ناچار است که در این قبیل مسائل عام هم وارد شود اما در این باب هم باید گامچین باشد نه هیزم کش . یعنی باید نظمی در کار خود بدهد که از اطناب احتراز بجوید و چون بحث از یک رسم عامی میکند نخست باید این نکات را در نظر بگیرد .

۱ - زمان - آغاز این رسم کی بوده ، دوام آن در یک قوم و نفوذ آن در چند قوم چه بوده است ، آبادی این مدت یک نهج مانده است یا تحولی در او رخ داده است ، اگر باقی مانده است علت این

ثبات چیست و اگر تغییر کرده است سبب تغییر چه بوده و در چه چیزهایی تغییرات آن نمایان است. مثلاً در باب مذهب میترا (مهر) باید دید مبدأ آن کی بوده چه اقوامی تحت سلطه آن آمده اند تبدلانی که در ایران ورم و آسیای صغیر و غیره یافته چه بوده است کی ضعیف شده کی منسوخ گردیده است و آیا باز مانند آن هنوز در ایران یا جای دیگر دیده میشود یا نه.

۲ - مکان - محلی که از آنجا نشأت کرده نواحی که تحت تأثیر خود آورده و امثال اینها مثلاً نخستین آتشکده ایران در کدام مکان ساخته شده نقاط دیگر که بعد آتشکده بر آوردند کدامند در واقع باید نقشه جغرافیائی آن مطلب را از روی سعه مکانی و شعبی که یافته رسم نمود.

۳ - احوال آن حادثه عام - در هر امر عمومی چند مرحله میشود تشخیص داد که بمنزله ادوار زندگانی آن است یکی دوره ظهور، چگونه از شخص مبتکر ظاهر شد چگونه دیگران سرایت کرد و چگونه جماعتی کنیز بآن گرویدند، دوم دوره رشد و جا افتادگی، هر مسلک بیکه در جایی رسوخ یافت رفته رفته قوه میشود از قوای اجتماعی و کم کم اشخاصی آنرا وسیله انتفاع خود قرار میدهند متولی و سرپرست آن میگردد و در نتیجه دارای قدرت مادی با معنوی میگردد.

سوم دوره انحطاط یا مرگ آن مسلک یا از فرط انبساط

تجزیه می باید و بشمرده و منلاشی میشود یا بچیز دیگری مصادف میگردد و از میان میرود در این حال قانونیکه دایر مدار امور بود بهم میخورد مردم سر از اطاعت سر پرستان میکشند و آن بازار بسته می شود.

چهارم دوره اصلاح - گاهی اتفاق میافتد که مردان بزرگی پیدا میشوند آن مسلک یا مذهب فرتوت بهم خورده را پیوندهائی میزنند و اصلاحی میکنند چنانکه جوانی از سر میگردد پس مورخ در هنگام بیان این قبیل امور عام باید از این سه دستور پیروی کند تا نظمی در گفتارش پیدا شود.

غایات

اگر مورخ میتواند که علت فاعلی هر حادثه را دریابد کار او آسان و علم او شبیه علوم دقیقه بود و بخوبی از عهده دسته بندی حوادث بر میآید زیرا که آنچه متعلق به علت فاعلی واحد بود تحت يك عنوان در میآورد ولی چنانکه گفتیم غالباً این راه بر او بسته است ناچار باید بتتابع و غایات امور بنگرد و سر فقراء ی کرده آنچه ناظر باین غایت و متوجه این فرجام بود جمع کند و تحت عنوان واحد قرار دهد باین ترتیب روش خاصی برای دسته بندی حوادث پیدا میشود در این اسلوب هر چیز که غایت ظاهری ندارد باید متروک شود.

نمونه گیری

گاهی مورخ ناچار است از میان عده کثیری حوادث فقط

بذكر چند چیز اکتفا نماید در این صورت چه باید بکند البته گفته میشود که هر چه مهتر است باید بگیرد تا باندازه برسد که در نظر دارد چنانکه کسی چیزی را غریب میکند و آن غریب شده را باز در پرویزن خردتری می یزد و این کار را در پرویزن های خردتر و خردتر ادامه میدهد تا اینکه مقدار خیلی باندازه معین بدست آید ،

اما در تاریخ این تشبیه صحیح نیست نه هر چه مهتر باشد باید نگاه داشته شود بلکه باید از هر سنخ حادثه يك يا چند خبر را اختیار کرد تا اینکه برای هر يك از شئون اجتماعی نماینده زبان داری بدست آید مثلاً در تاریخ عهد صفویه اگر کسی فقط باحاط اهمیت بنگرد البته باید احوال سلاطین و اخبار جنگها را ردیف کند تا باندازه که شالوده کتاب او گنجایش دارد لکن این چنین تاریخی مثل تاریخ های سابق میشود که آنها را تاریخ جنگ میگویند ابدار اوضاع عهد صفویه نمونه کاملی بدست نمیدهد .

اما اگر کسی تمام شئون اجتماعی و سیاسی و دینی و صنعتی و علمی صفویه را دسته بندی کرد و برای هر يك اخباری و اسنادی گرد آورد این کتاب بهتر از کتب سابق الذکر نماینده دوره صفوی خواهد بود اگر چه در ترجمه حال شاه طهماسب و شاه عباس یا در کیفیت جنگ ازبکان و ترکان کوتاه تر از کتب سابق بوده باشد بنابراین یکی از اسلوبهای اختیار اسلوب نمونه گیری

است که از برای هر يك از مظاهر روح اجتماعی نمونه یافتن بذكر آن پردازند .

برای گرفتن نمونه باید همیشه در نظر داشت که این مشتها باید واقعا نمونه خروار باشند آنها را باید از نقاط مختلف و ادوار مختلف گرفت که دور از هم باشند و هر يك از نظری اخذ شده باشند

تعمیم

مبنای تعمیم بر این است که چند چیز که در صفتی با هم شریک باشند در همه چیز با هم یکسان هستند و تحت يك عنوان می توانند در آیند اما غالباً این نظر درست نیست زیرا که ماهه الاشتراك ممکن است عارضی باشد و حکایت از اقتضای ذاتی ننماید این خطا بیشتر در مواردی رخ میدهد که مورخ عادات و عقاید طایفه از يك قوم بزرگ را بر تمام آن قوم حمل کند چنانکه هر و دوت یونانی از اجتماع احوال طایفه ماد احکامی نسبت به همه ایرانیان رانده است بسیار اتفاق می افتد که از مسافری می پرسند مات ايطاليا یا اطریش یا آلمان را چگونه یافتی او بر حسب اطلاعی که از حالات يك یا چند نفر از این دولت پیدا کرده است حکمی کلی وعام میکند مثلاً گوید مردم ايطاليا در قمار بد حساسند و اهالی اطریش جز غیبت کاری ندارند یا مهربان تر از مردم ژاپون و راستگوتر از اهل سوئد در عالم نیست علت این اشتباه آن است که صفات مذکور بر افراد یا احزایی صدق میکرده و شامل همه اهل مملکت نبوده است بنابراین باید از

الفاظ کلی و عام که عنوان طبقات است احتراز جست مثلا اگر گوئیم آریائیه چنین و چنانند عیسویان و رومیان چنین و چنانند غالباً این احکام بر خطاست .

دیگر اینکه صفات و معمولانی که برای تعمیم میگیریم باید از نوادر نباشند زیرا که بر نادر حکم نتوان کرد چنانکه کسی گوید دیلمیان دشمنان خود را با تدبیری خاص دفع میکردند جماعتی را در نهان بر بالائی فرستاده مأمور گرد و خاک برانگیختن می نمودند تا دشمن تصور کند خلقی بیاری دیلمیان آمده است و بگریزد البته این حکایت درست است اما فقط در عهد رکن الدوله دیلمی هنگام طرد مهاجرین خراسانی واقع گردید و امری نادر بوده است اتفاقاً اسناد تاریخی قدیم از این قبیل اخبار نادر پر است و برای مورخ جدید مایه لغزش بسیار میشود زیرا که نویسندگان قدیم چون تاریخ را جزء ادبیات میشمردند و مقصودشان تأثیر در نفوس خوانندگان بوده غرایب و اعاجیب را بیشتر ذکر کرده اند تا مأمور عادی را چنانکه اکثر مطالب آنها استثنائی و نادر الوقوع است .

اغماض از نادانی

مورخ غالباً نسبت بمعلومات خود بسیار خوش بین و نسبت بمجهولات خود بسیار سهل انگار است به عبارت دیگر مورخ از نادانیهای خود بسهولت چشم پوشی میکند و قتیکه عصری از اعصار را شرح میدهد البته عبارات او همه مأخوذ از اسناد موجودی است

که فراهم آورده است چون آن عبارات بهم پیوسته شد گمان می کند که حقیقه آن عصر ماضی را زنده کرده است غافل از اینکه مجهولات بسیار داشته و آنها را ابدأ منذکر نشده است و اینکه در طرح تاریخی خود نقصانی نمی بیند از آن سبب است که فقط معلوم ها را ردیف کرده است مثلاً کسی اوضاع عهد ساسانیان را بنا بر اسناد موجود مینویسد و تألیفی مرتب و منظم میسازد و چنان میندازد که حق سخن را ادا کرده و حقیقه کتاب او آینه عهد ساسانی است است لکن غافل از این است که چیزهای اساسی بسیار را چون سندی نداشته ترك کرده است مانند احوال اقتصادی آن عهد یا قوانین زناشویی و تدبیر خانوادگی آن زمان . . . در صورتیکه این امور مزور که خود اصل تاریخ بوده اند و تاریخ بی این امور بقول منوچهری «جویی دسته سموی» است .

بس بچه حق او کتاب خود را باید تاریخ ساسانیان بخواند در صورتیکه محورهای امور اجتماعی را ذکر نکرده است .

اهمیت وقایع تاریخی باین نیست که اسناد موجوده بیشتر و مفصلتر از آنها سخن رانده باشند بلکه هر چیزی بالذات دارای اهمیت و اعتباری است خواه اسناد آنها را باجمال گفته باشند خواه بتفصیل مثلاً در تاریخ سلاطین غزنوی شعر ازهر چیز بیشتر دارای اسناد است اما البته شعر از همه شئون اجتماعی آن زمان بالاتر و مهمتر نبوده است پس مورخ نباید فریب کثرت تفصیل را در اسناد راجع

بيك مطلب ياچند مطلب بخورد و آنها را مهتر ازهمه بشناسد بلکه
باید بداند واقرا کنند که جای فلان مسئله اساسی خالی است و درین
است که سندی برای آن نمیتوان یافت در صورتیکه وجود آن عقلا
ضروری است مانند اقتصادیات و تجارت و فلاح و غیره که هیچ
تمدنی از آن خالی و بی نصیب نیست .

فصل پنجم مؤثرات تاریخی

بعضی از حکماء بر آنند که لامؤثر فی الوجود الا الله مشیت ازل
او بهره تعلق گرفته در مسیقات معلوم خود قدم در عرصه شهود
خواهد گذاشت اراده او است که قافله حوادث را زمام گرفته از
منزل نیستی به مرحله هستی این جهانی میکشاند هیچ برگی از
درخت نمیافتد مگر آنکه خواست او چنان اقتضا کرده باشد آورنده
و برنده اشیاء او است و نگاهدارنده هستیها هم او است
بأنك النفاة زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کنند ازهم فرو ریزند قالبها
بس تاریخ جهان آثار تجلیات اراده او است او میخواهد که فلان حادثه
رخ دهد یا معدوم شود کشوری بدست ساطانی یفتد و تمدنی محو
و زایل گردد و حضارنی جدید قدم بمیدان نمایش گذارد کوچک
ترین و بزرگترین حوادث بسته بخواست او است و بشر را بحال
چون و چرا نیست .

از این مقدمه کلی که در جای خود صحیح است مورخان هر قومی چنین نتیجه گرفته اند که قوم آنها برگزیده خالق و مقصود از آفرینش و مرکز حوادث است و سایر ملل بطفیل وجود او در جهان هستند .

مورخان قدیم عیسوی معتقد بودند که غایت ایجاد جهان و پیدایش حوادث این است که نقشه اصلی خالق تدریجاً تحقق یابد و قصد نخستین او صورت وقوع گیرد غایت ایجاد ظهور مسیح است پروردگار عالمیان این همه مقدمات را فراهم نکرده بود مگر برای اینکه مسیح ظاهر شود اما پیش از پیدایش او لازم بود که جهانیان گرفتار ظلمها و بدبختیها شوند و احتیاج خود را بآن وجود مقدس احساس نمایند پس افراد بشر را خداوند آزاد گذاشت تا در دریای فسق و فجور فرو روند و در ظلم و اعتساف مبالغه کنند آنگاه وسیله انتقامی فراهم آورد و طوفان روح را بر جهان مستولی کرد صدسال بعد از این عذاب خداوند عذاب دیگر فرستاد و آن تبلیل السنه بود که در بابل واقع شد سیصد و پنجاه سال بعد از طوفان ابراهیم تولید یافت و رفته رفته ملت اسرائیلی که ملت خدائی است تشکیل پذیرفت انبیاء در این قوم ظهور کردند و قوانین الهی را تعمیم دادند سرگذشت این قوم اصل تاریخ است .

دول و مللی که با این طایفه و عیسویان که دنباله آنها بشمارند خصومت ورزیده اند بهلاکت افتاده اند چنانکه کورس - راخدای

برای نجات اسرائیلیان بر بابل مسلط کرد و روم را برای خاطر شهداء مسیحیت بر باد انقراض داد .

معروفترین این مورخان بوسوئه (۱) فراسوی است که کتابی در تاریخ عمومی نوشته و محور سرگذشت جهان را قوم اسرائیلی و غایت پیدایش حوادث را ظهور عیسی شعرده است قول او در این باب چنین است .

پس خدای تعالی که میخواست دول و ملل بزرگ دنیا را برای تنبیه یا تقویت ملت خود (بنی اسرائیل) بکار برد و میخواست که مردم را از این قصد خود آگاه کند انبیاء را مأمور کرد تا مردم آگاهی دهند باین سبب وجود تمام دول عظیم قدیمه طفیل وجود قوم بنی اسرائیل بوده اند و عاقبت این دول را پیغمبران اسرائیلی بیثباتی کرده اند .

اما خداوند همیشه قصد خود را بوسیله انبیاء بیان نمی کند شخص هوشیار باید از احوال دول قدیم عبرت بگیرد و بداند که نظیر این عواقب برای هر دولتی هست مقصود خداوند از این حوادث که تولید میکند این است که سلاطین دو مطلب را بدانند: ۱ - سازنده دولت ها و فرازانده سلطنت ها اوست و بهر که بخواهد نعمت میدهد .

۲ - خداوند این دولت ها را برای آن ساخته است که هر يك در زمان معلوم و در نوبت معین خدمتگزار ملت برگزیده او باشد .

این بوده است راهحلی که تاریخ نویسان سابق برای مسائل فن خود یافته و در برابر پرسش های تاریخی این گریزگاه را تعبیه کرده بودند زیرا که هر پرسش علت جویانه در برابر جواب « خدا چنین خواسته » خاموش تواند شد لکن در ادوار اخیر جماعتی از دانشمندان بر آن شدند که این قبیل پاسخها با اینکه درست و صحیح است برای بشر قیمت علمی ندارد .

انسان از جستجوی علل تاریخی مرادش پیدا کردن وسیله است که او را در میدان حادثات حال و استقبال راهنمایی کند و چنانکه در علوم طبیعی معمول است علتی را میجوید که بیاری آن مصائب را دفع و نعمت هارا جلب و از خطرها احتراز کند به عبارت دیگر باید علل قریب تر را یافت که شناسائی آنها اسباب تسلط بر طبیعت گردد .

پس مورخان دانا در صدد برآمدند که از علل نزدیکتر فایده بگیرند و هر طایفه در این باب اعتقادی یافتند .

از میان اسباب مختلفی که مورخان بتأثیر آنها معتقد شده اند چند سبب که عمده تر است ، رسپیل مثال در اینجا ذکر میشود زیرا که بازگشت اکثر آنهاست و وجه حصر در آن اسباب بقرار ذیل تواند بود .

۱ - الله (الف) امور مادی ، اقلیم ، اقتصاد ، نژاد ،

رجبال -

۲ - ماسوی الله (ب) امور معنوی ، مذاهب ، صور مفارقت نفس کلی .

اگرچه بیان وافی از هر یک از این مؤثرات مستلزم تألیفی مبسوط است لکن محض نمونه مثالی چند میآوریم که آراء محققین تاریخ جدید معلوم شود .

۱ - اقلیم - مراد از این لفظ یونانی تأثیرات آب و خاک و هوا و بطور کلی عوامل طبیعی و جغرافیائی است در سر نوشت اقوام و این مسلم است که اوضاع ارضی مانند بلندی و پستی و احوال آب و هوا چون خشکی و تری و قوت و ضعف خاک و سردی و گرمی مناطق و نزدیکی و دوری بدریاها و دسترس داشتن بجدولها و نهرها و بندرگاه های محفوظ و امثال اینها از اسباب ترقی و توسعه تمدنها و درویشی و توانگری کشورها و برد باری یا سبکساری مردمان است سرزمینی که دستخوش هجوم آفات ارضی و سماوی از باد و طوفان و برف و یخبندان و طاعون و غیره است البته حال ساکنانش قابل سنجش با اهل کشوری نیست که از حیث طبیعت چهره خندان خود را باو نموده است « تأثیرها رزقها رغدأهن کل مکان »

گرفتاری در چهار وجه این حوادث از طرفی مردمان را ورزیده و برد بار و دلیر میکند و از جانبی محتاج بحمله و چپاول همسایگان مینماید برخلاف ساکنان نقاط معتدل و بربرکت و برومند که طبیعت متکفل روزی دادن آنهاست از کوشش باز میمانند و اوقات خود را

صرف تفکر و پرورش خیالات هنرمندانه می نمایند برای اینکه کاملاً از این مبحث آگاهی حاصل آید محض نمونه ممکن است جلد اول از کتاب تاریخ تمدن انگلستان تألیف بوکل انگلیسی مطالعه شود که کجنگاری هر چه تمامتر کرده و نه تنها مبنای ترقیات مادی را در آسایش اقتصادی و وضع جغرافیائی گذارده است بلکه پیدایش افکار علمی و صنعتی را نیز باین قبیل ظهورات طبیعی و جغرافیائی منسوب کرده است.

۲ - اقتصاد - گروهی از علماء دایر مدار تاریخ بشر را فقط امور اقتصادی دانسته اند در این باب کتاب های کارل مارکس و سایر پیشروان اجتماعيون و اشتراکيون مشروحترین مثال است

۳ - نژاد - جماعتی از دانشمندان که معروفتر از همه کنت دوکوبینو است که در صد سال قبل از طرف فرانسه در ایران سفارت داشته و کتب معتبر راجع ایران نوشته است صفات و خواص نژادی را محرک اعمال ملل و سازنده تاریخ جهان شمرده اند. چهار نژاد بزرگ بشری و شعبه های این چهار نژاد را اندازه که امکان داشته مورد مطالعه قرار داده هر یک را صاحب صفاتی و تأثیرات بانجام اعمالی شمرده اند نژاد آریائی را یک وظیفه و نژاد زرد را وظیفه دیگر بهود را کاری و ژرمن را شغلی در عالم مقرر است تاریخ جهان خلاصه ظهور این خواص نژادی است.

۴ - رجال - بعضی از دانشمندان که کارلایل حکیم انگلیسی

فرد کامل آنان است نیروی ارادی رجال بزرگ را سلسله جنبان حوادث تاریخی شناخته و عالم را باز پیچیده این ارادات و آرزوی های توانا دانسته اند و گفته اند که تاریخ بشر با وجود رنگارنگی وقایع و اختلاف حوادث آن چون بدقت نگریسته میشود مرکب از رشته های عمده است که حوادث کوچک بآن پیوسته و آویخته اند و دنباله این رشته های بزرگ را چون بگیریم عاقبت یک اراده توانا و فکر خلاق و خیال پهنآوری میرسیم که او مبدأ و آغاز آن رشته بوده است پس تاریخ نویس باید تفحص کند که در کجا این اراده های قوی مستور مانده اند با کشف آنها موفق بکشف علل حقیقی میگردد این بود بطور خیلی خلاصه ذکر اسبابی که ما آنها را در تقسیم نخستین خود اسباب مادی نام نهادیم.

دسته دوم از اسباب که باز گروهی از مورخان بآن تعلق دارند امور معنوی است.

۱ - مذاهب - تأثیر دیانات و مذاهب در سرنوشت اقوام و تاریخ جهان نمایان است چه بسا ملل خاموش و ناتوان که از گردیدن بدینی جدید تبدیل خصال داده توانا و جوشان گشته اند مانند اعراب پیش از اسلام و عرب بعد از اسلام این مؤثر بودن افکار مذهبی در تاریخ صرف نظراً از حقانیت یا بطلان آن است و در مذهب رابکی از عوامل اساسی تاریخ میدانند نه از جهت حق یا باطل بودن آن چنانکه مورخان قدیم بیان میکردند بلکه از این جهت که قوه

است در عالم و ملل را بزاهی که میخواهد میکشاند خواه منشأ آن وهم و خیال باشد. خواه امر حقیقی یکی از دانشمندان تمدن فعلی اروپا را که کوشش دایم و حرکت سریع اساس آن و حجم مال و استحصال مواد غایت آن است نتیجه تعلیمات مذهب پرستان شمرده است. گوید پیشوایان نخستین این مذهب در قرن ۱۶ میلادی این عقید را رواج دادند که خداوند تبارک و تعالی چون بشر را گناهکار دید او را در عالم محکوم بکار ورنج و زحمات کرد تا با کوشش روز افزون گرد گناه را از جامه روح خویش بسترود پس بر هر فردی لازم است که بر کوشش و کسب و رنجبرداری بیفزاید نه برای تحصیل مال و استفاده از نعمت ثروت بلکه برای کشتن نفس و تطهیر باطن، پیش از پرستانها مذهب کاتولیک بر این بود که انسان باید بقدر معاش خود کسب کند و باقی عمر را فقط صرف اوراد و اذکار و عبادات و تفکرات مذهبی نماید لکن پرستانها کسب را از عبادات بزرگ شمرند و این اصل پایه متین سرمایه داری و نروتمدنی اروپا شد تغییر یک فکر دینی منشأ این انقلاب بزرگ در سیاست و اقتصاد و تمدن جهان شده است.

در ردیف این عامل دینی و مذهبی باید افکار بزرگ سیاسی و اجتماعی را نیز قرار داد که تغییر دهنده مادیات جهانند طرفداران این عامل گویند دلیل اصالت این سبب و تفوق آن بر اسباب مادی سابق - الذکر این است که برای خاطر این دعوتهای دینی یا علمی ملل

از آن امور مادی میگذرند و در آنها تغییر میدهند شکی نیست که گوشت از لذیذترین غذاهاست ولی تأثیر دیانت آنرا در هندوستان برای جماعتی کثیر حرام کرده است در میان همه اقوام وحشی جزایر مجرمانی هست که آنها را تابومی خوانند و منشأ آن تعلیم مذهبی است.

۲ - صور مفارق - جماعتی از مورخان بتقلید گروهی از حکماء معتقدند که آنچه در این صفحه دیای ناسونی رخ میدهد و واقع میشود تجلی صوری است که بالفعل در عالم بالابا ملکوت یا عالم دهر موجودند و چون متوجه ظهور در این جهان میشوند تنگنای قالب ماده آنها را ضد و نقیض یکدیگر میکنند و تراحم و تخالف در میان آنها میاندازد مرجع تاریخ باین عوامل مجرد است که یک لسان آنها را صور و باصطلاح دیگر مثل میخواهند در اروپا فلاسفه که از سرچشمه افکار افلاطون و ارسطو سیراب شده بودند این مطلب را شرح و بسطی داده و در تاریخ فلسفی خاص کرده اند که مرشد بزرگ آنان را هسکل و شاگرد او را نکه باید دانست که صفحه روزگار را میدان ظهور صور پنهانی دانسته و محل ظهور را نژادها و قوم های مستعد شمرده اند که رفته رفته مأموریت خود را بانجام میرسانند البته قول هسکل که حکیمی بسیار عمیق است باین سادگی قابل تعبیر نیست و مراد او از صور و مقصود او از مأموریت ملل باین اختصار معلوم نتواند شد ولی مذهب او شباهتی

بآنچه گفته شد دارد - در ایران نیز این قبیل اقوال رواج داشته است و از اصول فلسفی و عرفانی بوده است چنانکه وجودات این جهانی را مظهر اسماء الهی شمرده اند. صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

این رأی در اکثر کتب حکمت و عرفان ایران دیده می شود و ما برای نمونه قول داود قیصری را در شرح فصوص الحکم و محیی الدین نقل میکنیم.

کل ماله وجود فی العالم الحسی هو وجود فی العالم المعنوی دون العکس لذلك قال ارباب الشهود ان العالم الحسی بالنسبة الی عالم المعنوی کحلقة فی بیداء لانهاية لها اما اذا اراد الحق تعالی ظهور مالا صورة لئونه فی هذالعالم فی الصور الحسیة کالعقول المجردة و غیرها یشکل باشکال المحسوسات بالمعاسبات الی بینها و بینهم و علی قدر استعداد ماله التشکیل.

چون بنا براختصار است از کیفیت تجلی اسماء الله الحسنى و دوره حکومت هراسمی در این عالم که در کتب عرفانی مبسوط است ذکر نمی کنیم. بنا براین اصل اگر کسی بخواص اسماء باطریق افاشه صور یا وقت تجلی مثل آگلا و عارف باشد میتواند اسرار روزگار و بیش آمد حوادث را دریابد.

۳ - نفس کلی یا حیات - بعضی از دانشمندان اخیر که پیشوای آنان هانری برکسون فرانسوی حکیم معاصر است از راه دیگر علت

جوئی از حوادث کرده و گفته اند اگر در تاریخ ممکن نیست قانون عام و کلی شبیه علوم طبیعی بدست آورد لافل از راه علم - الحیات یا بیولوژی میتوان نوامیس کلیه را که دایر مدار امور فرد و اجتماع است کشف کرد.

این حکیم در کتاب دو چشمه اخلاق و دین گوید معروف است که در تاریخ جزری و مدی هست هر عملی را که از یک جهت بکشانیم عاقبت تولید عکس العملی از جهت مخالف میکند و همین عکس العمل پس از چندی ایجاد عکس العمل جدیدی درست مخالف خواهد کرد ابد الابد این شافول در نوسان خواهد بود ولی تفاوت میان هیئت اجتماعی بشر که مثل لنگر ساعتی در حرکت نوسانی است با خود لنگر ساعت این است که جامعه دارای حافظه هم هست و ساعت حافظه ندارد پس هر وقت که عملی مبدل بعکس خود شود لطایفی را که در حرکت نخستین کسب کرده با خود همراه می آورد و در واقع حرکتی در جوهر او پیدا شده است و در حرکت دوم غیر از حرکت نخستین است.

از جهت همین ترقی که در هر عمل و عکس العملی برای موجود زنده حاصل میگردد گویند تشبیه حرکت نوسانی جامعه یا فرد انسانی بلندگر ساعت درست نیست زیرا که آن لنگر ترقی نمی کند و دائماً در یک سطح می آید و میرود پس باید حرکت نوسانی جامعه را بخط مارپیچ متصاعدی تشبیه نمود.

حال باید دید سبب این عکس العمل ها چیست ؟ سبب آن از جنس عوامل معرفت النفس و اجتماعی است هر فرد یا جامعه که دیر زمانی برای تحصیل لذتی و راحتی بکوشند و با رنج بسیار و انقلابات شرر بار دامن کام را بکف آرد چیزی نمیگذرد که از آن سیر میشود رفته رفته بدی های حالت سابق را فراموش میکنند و خوبیهای آنرا چشم میبافند و کم کم مایل بهود حال نخستین میگردد و چون دوره عمل و عکس العمل های اجتماعی طولانی است غالباً آن نسلی که انقلاب کرده و تغییر وضع داده میرود و نسل جوان وارث آن میشود اما این جوانان که مصائب قدیم و مشقت تبدیل آن اوضاع را تجربه اند نمیدانند پدر ها چه خون جگر ها خورده اند تا این نعمت بآنها رسیده است مانند ماهی که در آب است و قدر آب نمیداند از حالت جدید سیر میشوند و ناراضی میگرددند تدریجاً این عدم رضایت ها فراهم آمده انقلابی تولید میکنند و باز وضع قدیم یا چیزی شبیه بآن ظاهر میگردد با این تفاوت که فرد یا جامعه از تجارب دوره پیش نصیب کامل برده و ترقی واقع شده است.

این قانون و نظایر آن حتمی و قطعی نیست در تاریخ حوادث عالم جبر حکمفرمایی ندارد هیچ مانعی نیست که اراده توانای فردی یا افرادی از بشر آنرا بهم نزنند و از پیش بر ندارد پس قوانین تاریخ قطعیت و ضرورت ندارد اما قانونهای علم الحیات

قطعی و ضروری هستند و چون جامعه بشری از مقتضیات حیات و از اجابات نفس کلی است پس امور جامعه بشر را قوانین بیولوژی اداره میکنند. اگر در تحولات موجودات حیه قانونی هست یعنی قوه آنها را پیش میرانند باید قبول کرد که فرد یا جامعه انسان هم تابع آن قوانین میباشد پس با این مقدمه باید دید قوانینی که دایر مدار تکامل موجودات زنده است مثل نبات و حیوان و انسان چیست. **قانون ثنی (۱)** بر کسوف گوید در محل خود ثابت کرده ایم که جنبش حیاتی در هر يك از مراتب موجودات زنده متوجه این است که از واحد کثیر بسازد. نخست یکی است بعد شعبه های متعدد میباید هر شعبه بسمتی میرود و چیزی جداگانه میشود چنانکه در روئیدن نبات این حال محسوس است.

جوهر حیات دارای کمالات بسیار است چون شعبه هائی تقسیم شود دو هر جا خاصیتی بروز میدهد چنانکه بعد از تشعب چون باو نگاه کنیم کثیر است و قبل از تشعب واحد است فرض کنیم در عالم رنگی جز نارنجی وجود ندارد آیا در این صورت کسی خواهد گفت که او مرکب از سرخ و زرد است اما اگر سرخی و زردی باشد طبعاً نارنجی از این دو رنگ مرکب خواهد بود. آن نارنجی اول را از دو لحاظ میشود نگریست یکی از لحاظ سرخی یکی از لحاظ زردی. حال فرض کنیم که این سرخ و زرد

(۱) Loi de dichotomie

از اشتداد نارنجی پیدا شده اند یعنی نارنجی اصلی اشتداد یافته و بدو شعبه تقسیم گردیده است یکی سرخ و یکی زرد این مثال اخیر بهترین مبین قانون تننی است.

اما محتاج بخیال و فرض نیستیم یکی از امور نفسانی را مثل عمل ارادی ملاحظه کنیم جماعتی از علماء روانشناسی اراده را ترکیبی از اعمال عصبی ارتجاعی دانسته اند جماعتی دیگر اعمال ارتجاعی عصب را تنزل قوه ارادی بشمار آورده اند و میان آنها اختلاف است لکن حق این است که عمل ارادی و ارتجاع عصبی دو شعبه از يك فعالیت اصلی نفس هستند که در آغاز بسیط و تقسیم ناپذیر بود نه اراده بود نه ارتجاع عصبی ولی پس از تشعب چون بآن اصل بنگریم هم این است هم آن. همچنین است حال غریزه و عقل همچنین است حال حیات حیوانی و حیات نباتی.

پس معلوم شد که نفس اعم از نباتی یا حیوانی دارای استعداد های بسیار است و بر حسب این امکان استعدادی خود قابل ظاهر شدن بلباسهای مختلف است در خارج وقتی که حیات منشعب شد هر شعبه در غلاف ماده میافتد و دیگر نمیتواند برگردد و با شعبه مقابل یکی بشود از این سبب انواع کثیر از موجودات حیه پیدا شده اند اما در جایی که قوای حیاتی جامه مادیت نمی پوشد مثل وجود انسان همه شعبه ها گاهی کثیرند گاهی واحد گاهی از هم دورند گاهی با هم متحد مثلادر وجود يك فرد انسان قوه حیات امروز بصورتی درمیآید

و سراپای وجود او را فرا میگیرد اما شعبه مخالف هم در کمین است و فردا عکس العملی تولید میکند که انسان در تحت استیلای آن واقع میگردد پس در افراد جامعه های بشری شعبه های متضاد حیات بطور تناوب ظهور میکنند ولی در عالم خارج دو شعبه دفعه ظاهر میشوند و با هم هستند مثل دو شاخه که از يك تنه بروید.

در وجود فرد یا جامعه یکی از این دو جنبه چون ظاهر شد تا آخرین نقطه امکان جاو میرود لکن شعبه دیگر که مخالف او و رقیب اوست مثل سایه در دنبالش روان است چون دید که از حد متجاوز شد پیش میرود و دوره سلطنت او شروع میشود این را عکس العمل میخوانند که وارث اکتسابانی است که موجود زنده در دوره حرکت عمل کرده بود. این جنبه دوم توسعه مییابد و بکلی از رقیب سابق بی خبر است تا روزی که نوبت قیادت بآن شعبه مهجور برسد و این را معزول کنند. در هر دوره که یکی از دو شعبه استیلا دارد مسا آنرا مثبت میخوانیم و جنبه مخالف را منفی مینامیم الشیئی اذا جاوَز حده انعکس الی ضده.

قانون شوق مکرر

این قانون را بر کسون Loi de double frénésie خوانده

است از آنجا که هر يك از این شعبه هادر حال اشتداد چنان پیش میرود که گوئی از رقیب خود بیخبر است مانند دیوانگان و مستان

با حرارتی نام و تمام خود را بجانب مقصد می اندازد و در این حالت بکلی سرمست و پر شور و شوق است تا با افراط برسد و جای خود را بر قیاب بدهد و از آن رقیب هم بهمان شدت پیش میرود تا سرحد افراط می افتد این تناوب شوق و سرمستی را بر کسوف قانون دوئل فریزی نام نهاده است شاید کسی بگوید آیا بهتر نبود که حیات برای پیشرفت منظور خود باین ضد تراشی و عمل و عکس العمل متوسل نمیگردید قوه خود را در يك مجرا میانداخت با پارسنگ اعتدال که هر وقت بخواهد راه افراط به پیماید آن پارسنگ او را باز دارد البته این هم طریقی بوده لکن حیات نمی توانست در این صورت کما و کیفا باین نتایج حیرت بخش برسد بهترین وسیله برای پیشرفت این است که قوه را در يك مجری بیندازد با شوق تمام و بدون عائق و مانع و سستی و فتور ولی قوه دیگر را که ضد اوست مراقب قرار دهد تا چون نخستین سست و ضعیف شد او از جهت دیگر تکامل را دوام بدهد.

مثال برای این دو قانون از قول بر کسوف :

امروز توجه مردم بتجملات و کوشش فوق العاده برای تهیه وسائل خوشگذرانی بجائی رسیده است که حیرت بر حیرت می افزاید هنوز بيك تجمل نائل نشده در صدد تجمل بالاتر می افتد تمام عالم دیوانه وار بجانب این خوشگذرانی و عشرت

جوئی و تجمل خواهی می دود. آیا این شوق نام عکس العمل شوق دیگری نیست تاریخ نشان میدهد که در قرون وسطی مردم بزهد و قناعت و سادگی متمایل بوده اند البته همه زاهد واقعی بشمار نمی آمده اند اما مسلک همه تقلید از زهاد بوده است توانگر و کددا در صرف نظر از تجملات یکسان بودند آنچه امروز برای ما ضروری محسوب میشود مردم قرون وسطی آنها را بعنوان فضول زندگانی ترك میکردند محققین ثابت کرده اند که میان زندگی ارباب و رعیت قرون وسطی خیلی تفاوت نبوده است جز آنکه ارباب غذایش بیشتر و بهتر بوده از باقی جهات اختلافی نداشته اند پس در اینجا دو حالت اشتیاق بدست آمد یکی شوق جنون آمیز مردم قرون وسطی برای ترك زهد و دفع حطام دنیوی دیگر شوق معاصرین برای جمع مال و فراخی عیش و جلب تجملات و تکثیر موارد لذت. قوه حیات در جامعه بشری این عمل و عکس العمل را وسیله پیشرفت قرار داده و ترقی کرده است. بعضی از دور اندیشان موافق همین قانون گویند روزی خواهد رسید که بشر از این طایب لذت و تجمل خسته شده باز بسادگی میل خواهد کرد.

مثال دیگر از گذشته :

تاریخ افکار فلسفی هم این دوگانگی شوق را ثابت میکند از فکر سقراط دو طایفه دو نتیجه متضاد گرفتند و هر يك بجانبی

آنها توسعه دادند کورنائی میگفتند باید از حیات آنچه هست لذت برد طایفه کونیک با کلیون میگفتند نباید از همه لذات چشم پوشید از طایفه اول فرقه ایقوری برخاست و از طایفه دوم فرقه روانی ظاهر گردید یکی طالب اشتداد لذات دیگر مبلغ ترك لذایذ .

هر دو قوم طالب سعادت بودند اما یکی آنها در تسلط بر دنیا می دانست دیگری آنها در تقویت اراده برای گذشتن از دنیا خلاصه این که این دو فکر در نزد سقراط متمم یکدیگر و غیر متمایز بود لکن بحکم قانون تنبی و قانون شوق مکرر هر طایفه در يك نوبت يك جنبه از آنها بکمال رساندند و بعد جای خود را برقیب دادند و باز پس از چندی از سر گرفتند . بنا بر این دو قانون محقق که نظر بصفحه تاریخ بیندازد و ملتی را در وجد و شوقی تام برای حصول يك چیز به بیند می تواند حدس بزند که این شوق فعلی عکس العمل شوق دیگری بوده که بکلی با آن مخالفت داشته است و اکثر اوقات با این کلید میتواند اسرار بسیاری را بکشاید و علل خفیه را بدست آورد مثلا افراط صفویه در ترویج تشیع آیا باعث نشده بود که نادرشاه استحکام سلطنت خود را در این به بیند که لعن خنثای نسل را منع و مذهب شیعه را خامس مذاهب اربعه تستن قرار دهد ؟ افراط بنی امیه در تحقیر ایرانیان و تفضیل عرب موجب نشد که عالم

(۱) Cyrénaique (۲) Cynique

اسلام دعوت ایرانیان را پذیرفته و بیای عالم بنی عباس جمع شوند که در واقع جانشین ساسانیان بشمار می آمدند . افراط اشکانیان در تحقیر دین زردشت و ترویج عقاید بیگانه موجب نشد که اردشیر دین و ملک را توأم ساخته کار تعصب دینی را بآن درجه بکشاند که کشید .

غیر از این چند قسم عات که بیان شد علماء قوانین دیگر هم استنباط کرده اند ولی در درجه دوم از اعتبار است مثلا یکی گفته است سیر تمدن از شرق بغرب بوده است بر خلاف حرکت کره زمین و این را قانون طول جغرافیائی نام داده است . یکی گفته است تمدن از استوا بجانب قطبین سیر کرده است و آنها قانون عرض جغرافیائی خوانده است ، دیگری معتقد است که تمدن بشر از اراضی مرتفع بجانب اراضی پست فرو آمده است و این را قانون ارتفاعات نام داده است برای قوانین خود هم مثال ها آورد ، اند که هیچک قانع نگشودند و ما از ورود در بحث و رد آنها خود داری میکنیم .

حال آیا کدام يك از اسباب هفتگانه سابق لذكر درست است و بحقیقت نزدیکتر نمیتوان رائی قطعی داد شکی نیست که همه آن اسباب و شاید علل دیگری در تاریخ حوادث عالم و سر نوشت بشر تأثیر دارد نقص قول آن دانشمندان در حصری است که پیش آورده اند سالم ترین راه ها این است که گسسته شود سر نوشت بشر

همه آن عامل است زیرا که انسان عالمی است صغیر، ماضی
عالم کبیر .

انزعم انك جرم صغیر و فيك انطوى العالم الاكبر
هم بصورت عالم اصغر توئی هم بمعنی عالم اكبر توئی
هر جنبه از او تناسب با يك جنبه از جهان بزرگ دارد
تن او از حیث طبیعت دستخوش عوامل جغرافیائی و طبیعی است
و از حیث احتیاج بقذا و بدل ماینجمل بازیچه امور اقتصادی و
ارزاقی است نفس او و قوای عقلی او با امور دیگر سنخیت دارد
که غیر از مادیات یا فوق مادیات است خواه آن امور خود از
ماده حاصل شده باشد خواه از عالم دیگر افاضه شده باشند در
هر حال وجود احتیاجات غیر مادی را منکر نمی توان شد و البته
بشر تابع این احتیاجات هم هست پس میتوان گفت که اوضاع
و اسباب مادی و مؤثرات معنوی در تن و جان انسان مؤثرند .
از میان بشر بعضی طوایف از استعداداتی خاص برخوردارند و
در میان آنها بعض افراد سرآمد اقران و گیرنده فیض ها و
لطیفه هایی هستند که باقی مردم از آنها بی خبر و بی نصیبند و
این رجال و نژادهای برگزیده مجرای فیوض نفس مدبر جهان
هستند که علم بیولژی بر توهای آنها در اجسام آلی دیده و خواص
آنها محل تجربه قرار داده است ، پس هم قوانین طبیعی و
اجتماعی و هم قواعد بیولژی و نفسانی در بشر و جامعه بشر تأثیر

دارند و محقق دقیق آن تأثیرها را کما بیش می تواند در باید .
مورخ محقق باید هیچیک این اسباب را خوار بشمارد بداند
که امور مادی در تاریخ انسان تأثیر محسوس دارد و امور معنوی
هم در افراد و نژادهای مستعد دارای اثر است تا بجدی که او را
از مادیات میر باید و چنان تسلط بر خیال و وهم و عقل او میکنند
که عوامل مادی را پشت پامینند چنانکه آنکس که در پی
حصول جاه است از مال میگذرد و آنکس که در پی علم است
از جاه صرف نظر میکند آنکس که در صدد دین است از علم
و جاه و مال میگذرد بنا بر این نباید منکر تأثیر معنویات در نفوس
بشر گردید .

هر مورخی که اقسام عوامل سابق الذکر را هر يك در
مورد خود محل توجه قرار دهد و با آن روشنائی وارد تاریکی
تاریخ شود خیلی مطالب بر او کشف خواهد شد که از چشم
محققان دور بوده است .

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرو



غلطنامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
صدقه	صدقه	۱۱	۶
که هر تقارن	که تقارن	۱۲	۵
بی انقلاب	انقلاب	۱۸	۵
تناقص	تناقص	۱۶	۹
شخص	بشخص	۹	۱۰
و علوم	علوم	۱۰	۱۱
و مانند	مانند	۱۱	۱۱
رید (۱)	رید	۱۴	۱۳
یافته	نیافته	۱۸	۱۹
متممندی	متممندی	۸	۲۲
علیات	علیات	۲	۲۹
کتابی	کلماتی	۱۰	۲۶
راجع	راجع	۱۴	۲۶
و جزم	جزم	۱	۲۹
	دو سطر زیاد است	۱-۲	۳۰
مجرب	مجرب	۱۲	۳۴
تواند شد	تواند شد	۶	۴۰
Ethnographie	Etmographie	۱۸	۴۰
Anthropologie	Antteologie		۴۰
Epigraphie	Epigrephie		۴۰
سکه	سکه	۱۶	۴۳
یفتد	نیفتد	۱۹	۴۷
القبای	القبای	۹	۵۱

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۴	۲۰	نشوند	شوند
۶۱	۴	مورخین	مراد مورخین
۶۲	۱۳	مناسب	مناسب
۶۵	۶	تشکیل	تشکیل
۶۷	۲۰	حاکمی	حکایت
۷۲	۲۱	باشد	باشند
۷۴	۱-۲	روایت	روایت
۷۴	۱۳	کنایت	کنایت
۷۵	۱۲	مانند	مانند
۸۷	۸	داشت	شد
۹۴	۶	جامع	جامعه
۹۷	۱۳	روشن	روشنی
۱۰۰	۱۵	قدیم	قدیم را
۱۰۵	۲	و وقتیکه	وقتی که
۱۰۶	۱۲	کتب	کتبه
۱۰۷	۲	۳ -	۲ -
۱۱۲	۳	تأثر	تأثیر
۱۱۹	۸	چند	چند
۱۲۴	۴	مسیقات	مسیقات
۱۳۲	۱۵-۱۸	هسکل	هکل
۱۳۲	۱۵	او را	او
۱۴۳	۱	همه آن عامل است	تابع همه آن عوامل است

